

زبانهای ایرانی

یوسف م. ارانسکی

ترجمه دکتر علی اشرف صادقی

زبانهای ایرانی

یوسف م. اُر اُسکی

زبانہامی ایرانی

ترجمہ دکترا علی اشرف صادقی

انتشارات سخن

تہران ۱۳۷۸

۱

این کتاب ترجمه‌ای است از

I. M. Oranskij, *Les langues iraniennes*, traduit par Joyce Blau, Paris Librairie C. Klincksieck, 1977

که با اصل روسی آن با عنوان *Iranskie jazyki*, Moscow, 1963 مقابله شده است.

ارانسکی، یوسیف میخائیلوویچ، ۱۹۲۳-۱۹۷۷.

Oranskij, Iosif Mikhailovich

زبانهای ایرانی / یوسیف م. ارانسکی؛ ترجمه علی اشرف صادقی. - تهران: سخن، ۱۳۷۸.

۲۰۸ ص.: جدول.

ISBN 964-6961-24-x

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: *Iranskie jazyki = Les*

کتابنامه: ص. [۱۸۳] - ۱۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. زبانهای ایرانی - تاریخ. ۲. زبانهای ایرانی - رده‌بندی. ۳. زبانهای ایرانی - گویشها الف. صادقی، علی اشرف، ۱۳۲۰، مترجم. ب. عنوان.

PIR۳۷ / آ۴۲ ۴۶۰/۰۰۰۹

۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران

۷۸-۱۵۰۵۱ م



انتشارات سخن، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۸۹۳۸

زبانهای ایرانی

یوسیف م. ارانسکی

ترجمه دکتر علی اشرف صادقی

چاپ اول: ۱۳۷۸

حروفچینی: سینانگار

چاپ: چاپخانه مهارت

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

ISBN 964-6961-24-X

شابک: X-۲۴-۶۹۶۱-۶۴۴

مرکز بخش تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران،

شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۴۶۰۶۶۷

پیشگفتار مترجم متن فارسی

کتاب حاضر از روی ترجمه فرانسوی اصل کتاب که در ۱۹۷۷ در پاریس به چاپ رسیده به فارسی برگردانده شده است، اما از آنجا که در ترجمه فرانسوی - با همه دقتی که در آن به کار رفته - پاره‌ای سهو القلم‌ها، به‌ویژه در آوانویسیها و عباراتی که به زبانها و گویشهای ایرانی است راه یافته، متن کتاب و به‌خصوص آوانویسیهای آن با اصل روسی کتاب مقابله شده و اشتباهات آن اصلاح شده است. مؤلف و به دنبال آن مترجم فرانسوی به جای *a* و *â* فارسی دو نشانه *â* و *â* را به کار برده‌اند، اما در ترجمه حاضر این دو نشانه به نشانه‌های متداول *a* و *â* (به جای فتحه و «آ») بدل شد.

مؤلف دانشمند کتاب در آوانویسی زبان پهلوی شیوه خاصی به کار برده که امروز در میان متخصصان معمول نیست، به این معنی که صامت‌های *b*، *d*، *g* در جایگاه بعد از مصوت را با *β*، *δ* و *γ* که برای واجهای سایشی معادل این صامتها به کار می‌روند نشان داده است. مثلاً *ab* را به شکل *aβ*، *pad* را به صورت *paδ* و *abāg* را به شکل *abāγ* آوانویسی کرده است. وی حتی *d*های بعد از *r* را نیز با *δ* (یعنی «ذ») نشان داده است. در اینکه *d*های بعد از مصوت در اواخر دوره ساسانی به شکل «ذ» تلفظ می‌شده‌اند تردیدی نیست، اما در سایشی بودن *b*ها و *g*های بعد از مصوت در این دوره جدا تردید وجود دارد. همچنین تلفظ *δ* «ذ» بعد از *r* هیچ توجیهی ندارد. مترجم در این آوانویسیها هیچ‌گونه تغییری نداد و آنها را به همان صورت در ترجمه فارسی وارد کرد.

تنها تغییری که مترجم در متن کتاب داد وارد کردن سالهای قمری در کنار سالهای میلادی بود که مؤلف منحصرًا در متن کتاب به کار برده بود. بعضی نکات دیگر که برای

توضیح به متن اصلی افزوده شده در میان قلاب قرار داده شده است. در دو مورد، هنگام شرح متنهای فارسی و تاجیکی نیز - به علت بدیهی بودن توضیحات برای ایرانیان - به اختصار روی آورد که در حاشیه متذکر آن شد.

از آنجا که متن اصلی کتاب در حدود چهل سال قبل نوشته شده و در ظرف این مدت تحقیقات زیادی در مورد زبانهای ایرانی انجام گرفته و کتابها و مقالات زیادی منتشر شده است، مترجم فرانسوی کتابنامه پایان کتاب را گسترش داده و آن را روزآمد کرده است. ما در ترجمه فارسی به همان تغییرات بسنده کرده ایم، اما برای اطلاع خوانندگان چند منبع مهم و اساسی را که پس از ترجمه فرانسوی کتاب به چاپ رسیده است در اینجا ذکر می کنیم و از ذکر منابع اختصاصی تر و به ویژه مقالات که متخصصان زبانهای ایرانی از آنها آگاهاند چشم می پوشیم.

Compendium Linguarum Iranicarum, ed. by R. Schmitt, Wiesbaden, Ludwig Reichert Verlag, 1989.

I.M. Oranskij, *Iranskie jazyki v istoričeskom osveščeni*, Moscow, 1979.

«زبانهای ایرانی از منظر تاریخی» (کتابی است از مؤلف که پس از مرگش به چاپ رسیده است).

Osnovy iranskogo jazykoznanija, ed. by V.I. Abaev and al. Moscow 1979-1997 (6 vols.).
«اساس زبان شناسی ایرانی».

W. Eilers, *Westiranische Mundarten*, Wiesbaden, Franz Steiner, 1976-1988, (4 vols.).
«گوشه های ایرانی غربی» (شامل گوشه های خوانساری، گزی و سیوندی).

E. Yarshater, *A Grammar of Southern Tati Dialects*, The Hague, Mouton, 1969.

Opyt istoriko-tipologičeskogo issledovanija iranskix jazykov, ed. by V.S. Rastorgueva, Moscow, 1975, (2 vols.).

Encyclopaedia Iranica, ed. by E. Yarshater, U.S.A. Routledge and Kegan Paul-Mazda, 1985-.

ذیل عناوین «افغانستان، زبانها» (به قلم کیفرو مرگستیرنه)، dialectology (به قلم ویندفور)، «ایران، زبانها» (هنوز چاپ نشده)، «فهلویات» (به قلم احمد فضلی) و ذیل عناوین هر یک از زبانها و گوشه های ایرانی.

اختصارات

پَراچِی	پر	آریائی	آر
پشتو	پش	آسی	آس
تاتی	تا(ت)	ابزاری (حالت)	ابز
تالشی	تال	اُرُشُری	ارش
تاجیکی معاصر	تامعا	اُرُموری	ارم
تُمُشُقی	تُمُث	ارمنی	ارمن
ختنی	خت	اسلاو	اسل
خوارزمی	خوا	اِشکاشِمی	اشک
دیگور (آسی)	دیگ	اضافه (حالت)	اض
روسی	رو	اوستائی	او
روشانی	روش	اوستائی گاهانی	او (گاہ)
سَریکلی	سر	اورامانی	اور
سرخه‌ای	سرخ	ایرون (آسی)	ایر
سغدی	سغ	ایرانی باستان	ایربا
سغدی بودائی	سغبو	ایرانی شرقی	ایرشر
سغدی مانوی	سغما	ایرانی غربی	ایرغر
سغدی مسیحی	سغمس	ایرلندی	ایرل
سکائی	سک	بختیاری	بخت
سلتی	سل	برتنگی	بر(ت)
سمنانی	سم	بلخی	بلخ
سنگسری	سن	بلوچی	بلد
سنگلیچی	سنگ	بلوچی شرقی	بلدشر
شاهرودی	شا	بلوچی غربی	بلدغر
شُغنی	شغ	پارتی	پا
شهمیرزادی	شهم	پارتی مانوی	پاما

مفعولی با واسطه	مفبا	فاعلی (حالت)	فا
مفعولی بی واسطه	مفبی	فارسی باستان	فابا
مکانی (حالت)	مکا	فارسی دری	فادر
ندائی (حالت)	ندا	فارسی قدیم	فاقد
نطنزی	نط	فارسی معاصر	فامعا
وَخی	وخ	فارسی میانه	فامیا
هندی	هن	کردی	کر
هندواروپائی	هن-ار	گوتی	گو
هندی باستان	هنبا	گورانی	گور
یدغا	یدغ	گیلکی	گیل
یزغلامی	یز	لاتینی	لا
یغناپی	یغ	لیتوانیائی	لیت
یونانی	یو	مازندرانی	ماز
		مفعولی (حالت)	مف

شرح حال مؤلف

یوسف میخائیلوویچ اُرانسکی (۱۹۷۷-۱۹۲۳)

کار ترجمهٔ فرانسهٔ این کتاب به پایان رسیده بود که خبر غم‌انگیز درگذشت نابهنگام مؤلف پس از یک بیماری جانکاه و طولانی از لنینگراد رسید، در حالیکه تازه به سن پنجاه و چهار سالگی رسیده بود.

اُرانسکی در ۳ مه ۱۹۲۳ در لنینگراد متولد شد و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در ۱۹۴۰ وارد گروه فقه اللغةٔ ایرانی دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه لنینگراد شد.

پس از شروع جنگ جهانی دوم به صورت داوطلب وارد ارتش شد و به جبههٔ ولخوف (Volkhov) رفت.

پس از پایان جنگ به دانشگاه لنینگراد بازگشت و در ۱۹۴۸ تحصیلات خود را تمام کرد. او یکی از اعضای سمینار استاد آ.آ. فریمان (Frejman) ایران‌شناس مشهور و عضو آکادمی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی بود.

وی در ۱۹۵۱ از رسالهٔ دکتری (سیکل سوم) خود با عنوان «مقولهٔ نمود و مقولهٔ احتمال در نظام فعل زبان پشتوی کنونی» دفاع کرد.

از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۹ استاد تاریخ زبانهای فارسی و تاجیکی در دانشگاه تاجیکستان و انستیتوی تعلیم و تربیت تاجیک در دوشنبه پایتخت تاجیکستان بود.

در ۱۹۵۹ همکار علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی در لنینگراد شد.

در ۱۹۶۷ رسالهٔ دکترای دولتی خود با عنوان «گویشهای هندو ایرانی درهٔ حصار» دفاع کرد و در ۱۶ مه ۱۹۷۷ درگذشت.

آثار اُرانسکی متعدد است و به قلمروهای متعدد زبان‌شناسی ایرانی و هندو ایرانی مربوط می‌شود.

ذکر کلیهٔ آثار او در اینجا ممکن نیست. از اینرو به ذکر مهمترین آنها بسنده می‌گردد:

Vvedenie v iraniskuju filologiju, Moscow, 1960.

ترجمهٔ فارسی آن با عنوان مقدمهٔ فقه اللغةٔ ایرانی به قلم کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸.

Iranskie jazyki, Moscow, 1963 (کتاب حاضر)

Indijskij dialekt grupy par'ja, Moscow, 1963.

(گویش هندی گروه پاریا [فرقهٔ نجسهای هند])

Die neuiranischen Sprachen der Sowjetunion, 2 vols. La Haye-Paris, 1975.

جلد دوم این کتاب تماماً کتابنامه است. در صفحات ۲۲۱-۲۲۰ فهرستی از آثار اُرانسکی دربارهٔ ایران شناسی که میان سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۸ به چاپ رسیده آمده است.

Jazyk i fol'klor gissarskix par'ja, Moscow, 1977.

(زبان و فولکلور پاریاها [درهٔ حصار [در تاجیکستان]).

و تعدادی مقاله در Indo-Iranica، و غیره.

بعضی از اعضای انستیتوی تحقیقات ایرانی در پاریس با او آشنا بودند و به او احترام می‌گذاشتند. هنگام ترجمهٔ این کتاب، که بسیار مورد توجه و علاقهٔ او قرار گرفته بود،

میان ما و او ارتباطی برقرار شد که به سرعت به دوستی واقعی انجامید.

با مرگ او ایران شناسی یکی از برجسته‌ترین افراد خود را از دست داد.

ژویس بلو

مقدمه

به قلم ژیلبر لازار

متن روسی این کتاب در ۱۹۶۳ در یک مجموعه کاملاً عمومی با عنوان «زبانهای آسیا و آفریقا» منتشر شد.

مؤلف در این اثر خانواده‌های زبانهای ایرانی و مواد اساسی مربوط به فقه اللغه و زبان شناسی را که طبقه بندی و مشخصات این زبانها را میسر می‌سازد به خوانندگان مطلع اما غیر متخصص معرفی می‌کند. این کتاب مقدماتی عالی که به قلم یکی از بهترین متخصصان شوروی در زبان شناسی ایرانی نگاشته شده در هیچ یک از زبانهای غربی معادل ندارد. ترجمه ایتالیایی آن با عنوان *Le lingue iraniche* به قلم A.V. Rossi در ۱۹۷۳ در ناپل منتشر شد. آرزوی ما این بود که این کتاب به فرانسه نیز منتشر شود. خانم ژ. بلو این کار ظریف و دقیق را با حوصله و شایستگی انجام داده‌اند. از آنجا که کتاب در ۱۹۵۹ در اتحاد شوروی به چاپ رسیده بود نیاز داشت تا برای خوانندگان فرانسوی زبان تغییراتی در آن داده شود. در بخشی که مربوط به تاریخچه مطالعات است، مؤلف طبعاً سهم به ویژه مهمی را به آثار دانشمندان شوروی و روس اختصاص داده است. هر قدر سهم این دانشمندان قابل ملاحظه باشد، طبیعی است که دیدگاه مؤلفان غربی ممکن است با آنها تفاوت داشته باشد. با اینهمه مسئله تغییر نگارش اصلی کتاب مطرح نیست و این تفاوت دیدگاه در حال حاضر برای خوانندگان زحمتی ایجاد نمی‌کند.

اما مسئله تاریخ نگارش کتاب مهمتر است. از ۱۵ یا ۲۰ سال پیش به این سو زبان شناسی ایرانی به شکل عمده‌ای در جهت‌های مختلف تحول پیدا کرده است. تصحیح و

نقد متون اوستایی کاملاً نو شده است؛ حوزه تحقیقات فارسی باستان، با چاپ لوحه‌های عیلامی تخت جمشید، که صدها نام خاص ایرانی را به شکل آوانویسی شده در اختیار محققان قرار داده، ناگهان وسعت یافته است. اطلاعات راجع به زبانهای ایرانی شرقی، یعنی سغدی، ختنی، خوارزمی و بلخی، بسیار پیشرفت کرده است. برای فارسی میانه و پارتی ابزارهای جدید کار فراهم شده است. در زمینه زبانهای ایرانی نو، علاوه بر چند تألیف مهم در باب زبانهای بزرگ، تحقیقات متعددی نیز در گویش‌شناسی صورت گرفته که بخش مهمی از آن را دانشمندان شوروی انجام داده‌اند. این تحولات کلاً بسیار کم در مواد پایه‌ای که در این کتاب عرضه شده است منعکس شده است. این ترجمه تنها با الحاقات معدود و مشخصی روز آمد شده است. این تغییرات اساساً در کتابنامه پایان کتاب که تقریباً دو برابر شده است دیده می‌شود. بر عکس، از تکمیل مراجع و منابعی که در حواشی فصول مختلف آمده صرف نظر شده است. این کار حجم حواشی را بیش از حد و بدون فایده افزایش می‌داد، زیرا امید می‌رود کتابنامه عمومی پایان کتاب برای راهنمایی خواننده‌ای که می‌خواهد به منابع بیشتری دسترسی پیدا کند کافی باشد. متن حاضر ترجمه دقیق و کامل اصل کتاب است. برای تصحیح و تکمیل جزئیات متعدد تنها به افزودن یادداشتهای کوتاهی در پایان فصلها اکتفا شده است.

در اینجا از همکاران آقای ای. ام. ارانسکی که نه تنها پذیرفتند که کتابشان به فرانسه ترجمه شود، بلکه زحمت بازخوانی ترجمه فرانسه را متحمل شدند و اصلاحات بیشماری را پیشنهاد کردند سپاسگزاری می‌کنیم. امیدواریم که این کتاب هم برای دانشجویان زبان فارسی و به طور کلی کسانی که به تحقیقات ایرانی می‌پردازند و هم برای زبان‌شناسان غیر متخصصی که می‌خواهند اطلاعاتی درباره این شاخه مهم خانواده زبانهای هندو اروپایی به دست آورند مفید باشد.

در پایان به یک نکته مربوط به نام‌گذاری اشاره می‌کنم. قلمرو زبانهای «ایرانی» از مرزهای محدوده سیاسی ایران کنونی بسیار فراتر می‌رود. معنی زبان شناختی و فنی صفت «ایرانی» با این معنی متداول چندان مطابقت ندارد. این ابهام غالباً موجب اشکال می‌شود. برای برطرف کردن این اشکال ژ. مرگستیرنه، زبان‌شناس نروژی، اخیراً پیشنهاد کرده است که این زبانها زبانهای «ایرانیک» (iranique) نامیده شوند. این پیشنهاد هوشمندانه است، اما به نظر نمی‌رسد که بتواند موافقت عموم را جلب کند، زیرا تمایز

میان *iranien* و *iranique* که در فرانسه و انگلیسی آسان است، نمی‌تواند به راحتی به زبانهای دیگر، خاصه فارسی، منتقل شود. ما برای این منظور راه حل دیگری پیشنهاد می‌کنیم. چرا این زبانها را «ایرانی-آریایی» (*irano-aryen*) نامیم؟ این نام کمی طولانی است، اما این امتیاز را دارد که نام ایران را حفظ می‌کند و در عین حال قلمرو وسیعتری از ایران کنونی را در بر می‌گیرد. این نام که به ویژه شبیه و قرینۀ عنوان «هندی-آریایی» (*indo-aryen*) است که مدتهای مدیدی است به کار می‌رود این امتیاز را دارد که رابطه تاریخی میان زبانها را روشن می‌کند: «هندی-آریایی» و «ایرانی-آریایی» دو شاخه از گروه زبانی هستند که معمولاً «هندو ایرانی» یا «آریایی» نامیده می‌شوند.

مقدمه مترجم فرانسوی

ترجمه‌ای که پیش رو دارید به پیشنهاد استاد ژیلبر لازار و زیر نظر و با راهنمایی و مشارکت او انجام گرفته است. وی آن را بازخوانی کرده و اصلاحات بیشماری در آن کرده است.

این ترجمه همچنین در ارتباط نزدیک با مؤلف، که پذیرفت آن را بخواند، انجام گرفته است. وی از این فرصت استفاده کرد و بعضی تغییرات در آن داد و به ویژه تکمله‌هایی به فصل پنجم افزود. با اینهمه او خواهش کرد که عبارات زیر در مقدمه ترجمه فرانسه گنجانیده شود:

«تألیف کتاب حاضر در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۹ به اتمام رسید و به انتشارات دولتی تحویل داده شد و در ۱۹۶۳ در مسکو به چاپ رسید. مؤلف از ترجمه فرانسه آن اطلاع پیدا کرد، اما به دلایل متعدد نتوانست در آن تغییرات دهد و نکاتی را به آن بیفزاید.»

کتابنامه

تغییرات و روز آمد کردن کتابنامه اساسی تماماً مدیون استاد لازار است. مؤلف درخواست کرده است که فهرست آثار او که سهم مهمی در تکمله کتابنامه دارد قید شود، یعنی

Die neuiranischen Sprachen der Sowjetunion.

(زبانهای ایرانی جدید رایج در اتحاد شوروی)،

Janua Linguarum, seria critica, La Haye, Mouton, 1975, 2 vols.

Drevneiranskaja filologia i drevneiranskoe jazykoznanie v SSSR (1917-1970)
 (فقه اللغة ایرانی باستان و تحقیقات زبان شناختی ایرانی باستان در اتحاد شوروی)،
 in *Vestnik Drevnei Istorii*, 1974, no 2, pp. 115- 137.

(ترجمه آلمانی آن با اضافات در

Altorientalische Forschungen, II, Akademie der Wissenschaften der DDR,
 Berlin, 1975. pp. 129-179).

یادآوری می‌گردد که مراجعی که در ترجمه افزوده شده نسبت به آنهایی که در متن اصلی
 بوده‌اند ۱/۵ سانتیمتر تورفتگی داده شده‌اند. (در ترجمه فارسی این نکته رعایت نشد. م.)

تکمله‌ها

استاد لازار تعدادی تکمله ذیقیمت بر هر فصل نوشته است که در یادداشتهای پایان
 فصول آمده است!

آمار جمعیتها و سخنگویان

کوشش شد تا این آمارها روز آمد گردد. آقای ایوان پانخیتکو، عضو هیئت نمایندگی
 اتحاد شوروی در یونسکو لطف کردند و آمار جمعیتها و سخنگویان زبانهای ایرانی زنده
 اتحاد شوروی را در اختیار ما گذاردند. آمار سخنگویان پشتو و تاجیکی و فارسی
 افغانستان را خانم مارگارت رُت (Reut) پژوهشگر مرکز ملی تحقیقات علمی و آقای
 دانیل سِتْفُن (Septfonds) دانشیار مؤسسه ملی زبانها و تمدنهای شرقی در اختیار ما قرار
 دادند. ارقامی که از متن اصلی کتاب نقل شده با رقم (۱۹۵۹) و ارقام جدید با رقم
 (۱۹۷۶) به دنبال آنها مشخص شده‌اند.

آوانویسیها

آوانویسی نامهای زبانهای ایرانی که فهرست آنها در پایان کتاب آمده است طبق
 رهنمودهای استاد لازار یک‌دست شده‌اند. در مورد کلمات چینی و اسلاو باستان از

۱) این تکمله‌ها در متن فرانسه به پایان فصول الحاق شده و محل دقیق آن در متن نشان داده شده بود، اما در
 ترجمه فارسی به جای خود در متن برده شد. م.

اطلاعات خانم وبولت بیسا (Bissat) و آقای لئون رُبل (Robel) همکارانمان در مؤسسه ملی زبانها و تمدنهای شرقی استفاده کرده‌ایم. از تمام کسانی که نام آنها در اینجا ذکر شد به خاطر همکاریشان و نیز از خانم گیلدا نَتَف (Gilda Nataf) مهندس در مرکز ملی تحقیقات علمی که ترجمه حاضر را با او مقابله کرده‌ایم صمیمانه تشکر می‌کنیم.

خوانندگان به آسانی متوجه خواهند شد که ما زیبایی ترجمه را فدای مطابقت با متن اصلی که عیناً از آن پیروی کرده‌ایم ساخته‌ایم. ما خود را شایسته چنین کاری نمی‌دانستیم، اما میل به اینکه کتابی را در دسترس ایران شناسان و زبان شناسان قرار دهیم که یک ابزار کار عالی به شمار می‌رود ما را به ترجمه این کتاب وا داشت. این کتاب در حقیقت تاریخچه و توصیف حدود سی زبان و لهجه ایرانی قدیم و جدید همراه با متون کوتاهی از این زبانها و ترجمه و تحلیل آنها و ذکر و طبقه بندی حدود شصت زبان و لهجه ایرانی است که با الفباهای مختلف، مانند خط میخی، فارسی، سیریلی و غیره نوشته می‌شوند. منظور این است که احتمال دارد علیرغم کوشش ما اغلاطی در این ترجمه دیده شود. از این نظر قبلاً از خوانندگان پوزش می‌خواهیم و مشتاق دریافت هر گونه نظر و یادداشتی به منظور تهیه یک چاپ احتمالی تجدید نظر و تصحیح شده کتاب هستیم.

ژویس بلو

پاریس، ژوئیه ۱۹۷۷

مقدمه مؤلف

تحقیق در زبانهای ایرانی یک سنت قدیمی دانش ملی و جهانی است. تألیف نخستین آثار مربوط به فرهنگ نویسی زبان فارسی به آغاز قرون وسطی بر می‌گردد. در سده‌های بعد بر اساس آثار ادبیات قدیم فارسی و تاجیکی تألیفات مهمی در زمینه فرهنگ نویسی در ایران و کشورهای مجاور آن انجام گرفته است.

از قرن شانزدهم/دهم هجری شوق بهتر شناختن زبانهای ایرانی (و به ویژه فارسی) وارد قلمرو علوم اروپا شد. تحقیق در زبانهای ایرانی که در ابتدا ناشی از نیازهای صرفاً عملی بود به تدریج استقلال علمی فزاینده یافت. کشف و قرائت قدیمترین آثار زبانهای ایرانی (اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان) در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم مصادف با پیدایش زبان شناسی علمی، تاریخی، و تاریخی-تطبیقی بود. اهمیت مواد زبانهای ایرانی در زبان شناسی اروپا از آغاز قرن نوزدهم آشکار شد. از آن تاریخ که اکنون بیش از صد و پنجاه سال از آن می‌گذرد دانشمندان تحقیق در زبانهای ایرانی را در کشورهای بیشماری به طور فشرده ادامه داده‌اند. در این دوره آثار متعددی درباره جنبه‌های خاص آواشناسی و نظام دستوری زبانهای مختلف ایرانی انجام گرفته و واژه نامه‌ها و دستورها و تألیفات متعدد مربوط به دستور تاریخی و اشتقاق و غیره تألیف شده است.

تلفیق این مواد پراکنده و وسیع از مدتها پیش ضروری بود. در فاصله پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نتیجه تلفیق در این زمینه کتاب ملخص عظیم

(ج ۱ و ۲، استراسبورگ ۱۹۰۴-۱۸۹۵) بود که ما آن را ملخّص (Grundriss) می‌نامیم. این ملخّص به صورت مجموعه‌ای حاوی اطلاعات مربوط به تاریخ فرهنگ و زبان‌شناسی ملت‌های ایرانی‌زبان طراحی شده بود. جلد اول آن (بخش ۱ و ۲، ۱۹۰۱-۱۸۹۵) تماماً به زبان شناسی ایرانی اختصاص یافته و حاوی یک سری تک‌نگاریهایی راجع به زبانهای مختلف ایرانی قدیم و جدید است. در تهیه این جلد بر جسته‌ترین ایران‌شناسان زمان شرکت داشتند: کریستیان بارتولومه (دوران ما قبل تاریخ زبانهای ایرانی، زبانهای اوستا و فارسی باستان)؛ کارل زالمان (فارسی میانه)؛ پاول هرن (فارسی ادبی)، ویلهلم گایگر (بررسیهایی درباره زبان پشتو، لهجه‌های کرانه دریای خزر و پامیر)، وِسوولود میلر (Wsewolod Miller (زبان آسی) و غیره. با اینهمه هدف ناشرین این کتاب تاریخ کلّ زبانهای ایرانی در چهارچوب تحول عمومی خانواده زبانهای ایرانی نبوده است. به علاوه، در طول شصت سالی که از تألیف این اثر می‌گذرد مواد زبانی جدید بسیار مهمی زبان‌شناسی ایرانی را غنا بخشیده است. این مواد در زمان تألیف ملخّص یا کاملاً ناشناخته بودند (مانند زبانهای پارتی، سغدی، خوارزمی و سکایی-ختنی) یا بسیار کم شناخته شده بودند (مانند تاجیکی معاصر و زبانهای پامیر).

برای به دست دادن فهرست و طبقه‌بندی زبانها و گویش‌های ایرانی که در سالهای ۱۹۳۰ شناخته شده بودند کوشش موفقیت آمیزی از سوی ه. و. بیلی هندشناس و ایران‌شناس انگلیسی به عمل آمد که شرح زبانهای ایرانی را فهرست‌وار در مقاله خود در دائرة المعارف اسلام به دست داد.^۱ با اینهمه، این مقاله به علت آنکه یک مقاله دائرة المعارفی است نمی‌تواند زبانهای ایرانی را در تحول تاریخی و در روابط متقابلشان به صورت کامل عرضه و معرفی کند. در این مقاله به زبان تاجیکی و بعضی زبانهای پامیر مانند یزغلامی اشاره‌ای نشده است. این نکته در مورد مقاله بسیار مفید بیلی درباره زبان فارسی در روابط تاریخی اش با سایر زبانهای ایرانی نیز صدق می‌کند.^۲

1) H. W. Bailey, "Persia, II, Languages and Dialects", *Encyclopaedia of Islam*, vol. III, pp. 1050-1058.

2) H.W. Bailey, «The Persian Language», *The Legacy of Persia*, ed. by A. J. Arberry, Oxford, 1953, pp. 174-198.

کتاب *Iranistik*^۳ که اخیراً منتشر شده اهمیت بسیار دارد، زیرا حاوی برجسته‌ترین مقالات ایران‌شناسان اروپایی دربارهٔ فارسی باستان (ک. هوفمان، و. ب. هنینگ، و. ه. بیلی)، دربارهٔ زبانهای ایرانی نو (گ. مرگستیرنه) و دربارهٔ فارسی (و. لیتنز) است. در این مقالات به تمام مواد تازهٔ مربوط به زبان‌شناسی ایرانی که تا پایان دههٔ ۱۹۵۰ جمع شده بود اشاره شده است. کاملترین بخش این کتاب بخشی است که به خطوط و زبانهای ایرانی میانه اختصاص یافته است. با اینهمه، این کتاب نیز از مقالات مستقلی تشکیل شده که مؤلفان مختلفی که هر یک یک جنبهٔ مشخص را توصیف کرده و دیدگاههای خاصی داشته‌اند آنها را نوشته‌اند و چهارچوب کلی تحول تاریخی کل خانوادهٔ زبانهای ایرانی را به دست نمی‌دهد.

از میان نوشته‌های فارسی می‌توان مقالهٔ ابراهیم پورداود و محمد معین با عنوان «زبانها و لهجه‌های ایرانی»^۴ و مقالهٔ احسان یارشاطر با همین عنوان را ذکر کرد که اخیراً منتشر شده است.^۵

بنا بر این، اکنون ضروری به نظر رسید که یک تألیف کلی از همین دست به زبان روسی نگاشته شود. مؤلف پس از آنکه در حد امکان مواد اساسی مربوط به زبانهای ایرانی قدیم و جدید را جمع‌آوری کرد، کوشش نمود تا شرح مختصری از خانوادهٔ زبانهای ایرانی در مراحل مختلف سیر تاریخی آنها به دست دهد. بنابراین سعی وی بر آن بوده است که کتاب خود را طوری طراحی کند که بتواند وضعیت کنونی زبانهای ایرانی و روابط متقابل آنها را از طریق تاریخ آنها شرح و توضیح دهد. برای رسیدن به این هدف، کتاب به پنج فصل تقسیم شده است. فصل اول جنبهٔ مقدمه دارد. در این فصل

(۳) در سری *Handbuch der Orientalistik* زیر نظر ب. اشپولر، بخش اول، جلد چهارم: *Inanistik*، جزء اول: *Linguistik*، با همکاری ک. هوفمان، و. ب. هنینگ، ه. و. بیلی، گ. مرگستیرنه، و. لیتنز، لیدن-کلن، ۱۹۵۸.

(۴) ابراهیم پورداود، «زبانها و لهجه‌های ایرانی»، در مقدمهٔ برهان قاطع، به تصحیح م. معین، ج ۱، تهران، ۱۳۳۰. ص یک-سیزده؛ محمد معین، «دیگر زبانهای ایرانی»، همانجا، ص چهارده-سی و شش؛ همو «لهجه‌های ایرانی»، همانجا، ص سی و هفت-چهل و چهار. مؤلف، همان طوری که در متن آمده، مقالهٔ پورداود و مقالات معین در مقدمهٔ برهان قاطع را یک مقاله تصور کرده و به آنها یک عنوان داده است. ما آنها را همان طوری که در مقدمهٔ برهان آمده است در اینجا آوردیم (م).

(۵) احسان یارشاطر، «زبانها و لهجه‌های ایرانی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [دانشگاه تهران]، سال پنجم، ش ۲-۱، ۱۳۳۶، ص ۴۸-۱۱.

مفهوم «زبانهای ایرانی» شرح داده شده، و روابط میان این زبانها و سایر زبانهای هندو اروپایی بررسی شده و ملاکهای اساسی تقسیم آنها به ادوار گوناگون مشخص گشته است. در فصلهای دوم و سوم و چهارم اطلاعات عمده مربوط به زبانهای ایرانی باستان، ایرانی میانه و ایرانی نو عرضه شده است. تاریخ مطالعات مربوط به این زبانها نیز به اختصار به دست داده شده. فصل پنجم کوششی است برای ترسیم حدود جدید طبقه‌بندی تاریخی-گوشی شناختی زبانهای ایرانی. مهمترین آثار مربوط به این مطلب در پایان کتاب به صورت موضوعی دسته‌بندی شده‌اند.

طبیعی است که مطالعه یک زبان و به طور کلی مطالعه تاریخ یک زبان در خارج از چهارچوب تاریخ سیاسی و فرهنگی ملتهایی که آن زبان را به وجود آورده و به آن گفتگو می‌کنند غیر ممکن است. این شرط برای زبان‌شناسی ایرانی بسیار اهمیت دارد، علمی که مواد زبانی دوره‌های مختلف (از هزاره دوم قبل از میلاد تا زمان حاضر) در سرزمینهای مشخص و مجزا (از سواحل دریای سیاه تا مرزهای چین) را در بر می‌گیرد. با اینهمه ابعاد این کتاب اجازه تحلیل مفصل تاریخ ایران و تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان را نمی‌دهد. آگاهیهای فشرده راجع به «تاریخ متون ایرانی» در کتاب نگارنده تحت عنوان مقدمه بر فقه اللغة ایرانی^۶ (مسکو، ۱۹۶۰) آمده است. این کتاب مراجع و منابع عمده کتابشناختی (تا ۱۹۵۷) را نیز در بر دارد.

این کتاب در مجموعه «زبانهای شرق و آفریقا»^۷ چاپ شده است. از آنجا که در این مجموعه چند کتاب به زبانهای ایرانی (فارسی، پشتو، بلوچی، فارسی کابلی و زبانهای ایران باستان) اختصاص یافته، توصیف دستوری این زبانها و لهجه‌ها در این کتاب بی‌فایده است. بنابراین به مسائل کلی زبان‌شناسی ایرانی، تاریخ زبانهای ایرانی به شکل کلی، دوره بندی آنها و تقسیم آنها به گویشها توجه خاص شده است.

منقولات زبانی این کتاب بر اساس منابعی است که در کتابنامه آمده است. مواد تاتی را آ. ل. گریونبرگ، مطالب یزغلامی را د. ای. اِدلمان و واژگان کردی مُکری را ک. ایوبی

6) *Vvedenie Iranskaju Filologiju*.

این کتاب در ۱۳۵۸ به قلم کریم کشاورز به فارسی ترجمه شد و در انتشارات پیام به چاپ رسید. چاپ دوم متن روسی کتاب نیز در ۱۹۸۸ در مسکو با مقدمه گریونبرگ و استیلین-کامنکی (با تاریخ ۱۹۸۳) منتشر شد (م).

7) *Jazyki Zaružnogo Vostoka i Afriki*.

لطف کرده‌اند. مؤلف همچنین از آثار و آ. لیوشیتس برای زبانهای ایرانی میانه، ای. ای. تسوکرمان برای کردی و ر. دادی خدایف برای سُغنی-روشانی بهره برده است. از همه این همکاران تشکر می‌کنم.

ای. م. ارانسکی

۱۵ ژوئیه ۱۹۵۹

فصل اول

اطلاعاتی درباره خانواده زبانهای ایرانی

خانواده زبانهای ایرانی شامل فارسی، تاجیکی، افغانی (پشتو)، آسی، کردی، تاتی، طالش، بلوچی، زبانهای پامیر (شغنی، روشانی rušani، و غیره) و نیز یک تعداد زبانها و گویشهای دیگر که در ایران کنونی، افغانستان، آسیای مرکزی، پاکستان و دیگر کشورهای شرقی به آنها تکلم می شود، می گردد.

بعضی زبانهای باستانی که فقط از طریق اسناد مکتوب از آنها اطلاع داریم نیز به این گروه تعلق دارند. این زبانها عبارتند از زبان اوستایی که زبانی است که مجموعه متون مقدس دین زرتشتی یعنی کتاب اوستا به آن نوشته شده؛ فارسی باستان یا زبان کتیبه های میخی دوران هخامنشی (قرن های ششم تا چهارم قبل از میلاد)؛ فارسی میانه (= پهلوی) یا زبان رسمی و ادبی ایران در دوره ساسانی (قرن های سوم تا هفتم میلادی)؛ سُغدی یا زبان ساکنان قدیم دره رودخانه زرافشان؛ خوارزمی یا زبان ساکنان خوارزم قدیم (در کرانه قسمت سفلی آمودریا [= جیحون])، و چند زبان دیگر. همچنین اطلاعاتی از زبان مادی، یعنی زبان قبایل قدیم ماد که در قرن هشتم قبل از میلاد دولتی تشکیل دادند که مرکزش شهر همدان (در شمال غربی ایران) بود در دست است. همین دولت بود که در پایان قرن هفتم قبل از میلاد دولت مقتدر آشور را منقرض ساخت. از زبان سکایی، یعنی زبان قبایل جنگجوی سکا (اسکیت، اسکوت) که در دوران باستان در سرزمینهای میان سواحل دریای سیاه و دریای آزوف تا مرزهای چین زندگی می کردند نیز موادی در دست است.

از زبانهای ایرانی کنونی، غربی‌ترین آنها زبان کردی است. کردی به صورت جزیره‌های جدا جدا تا منطقه آنکارا در ترکیه (یعنی حدود ۳۲ درجه طول شرقی) ادامه دارد. در انتها الیه شرقی سَریگلی، یکی از لهجه‌های پامیر، قرار دارد که در سرزمینهای ترکستان شرقی، در نزدیکی مرزهای شوروی و چین (در حدود ۷۵ درجه طول شرقی) به آن گفتگو می‌شود. شمالی‌ترین زبان ایرانی زبان آسی است که در دو سوی بخش مرکزی کوههای اصلی قفقاز (۴۴ درجه عرض شمالی) به آن صحبت می‌شود. جنوبی‌ترین زبان بلوچی است که قلمرو آن تا سواحل دریای عمان، در حدود ۲۶ درجه عرض شمالی، کشیده می‌شود.^۱ بدین ترتیب زبانهای ایرانی معاصر، هر چند به صورت غیر مترام، در سرزمین وسیع میان حوضه دجله در غرب و حوضه سند و ترکستان شرقی در شرق، و کوههای قفقاز در شمال و سواحل خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، پراکنده‌اند.

خویشاوندی تباری زبانهای ایرانی

زبانها و لهجه‌های ایرانی خانواده واحدی را تشکیل می‌دهند که از یک اصل مشترک منشعب شده‌اند. به بیان دیگر، اگر زبانها و گویشها را در یک خانواده واحد دسته‌بندی کنیم به این نکته اعتراف کرده‌ایم که این زبانها و گویشها از یک منشأ یا یک ریشه زبانی واحد مشتق شده‌اند. اشتراک واژه‌های بنیادی و اصول ساخت دستوری این زبانها برهان خویشاوندی تباری آنها است. مثالهایی که در زیر می‌آید نمودار وحدت واژه‌های بنیادی این زبانها و گویشها است (رک جدول ۱).

همچنین اگر ساخت دستوری زبانهای مختلف ایرانی را مقایسه کنیم متوجه این اشتراک خواهیم شد، آنچنانکه مثلاً در نظام افعال آنها دیده می‌شود (رک جدول ۲).

شکلهای ضمیر منفصل اول شخص مفرد در حالت فاعلی نیز در این مورد بسیار گویا

است:

(۱) قلمرو یکی از گویشهای ایرانی، گُمزاری، در سواحل جنوبی تنگه هرمز، در شمال شبه جزیره عربستان و در کنار دریای عمان قرار دارد.

او azəm، فابا adam، سغ zw، خوا (؟) z، [na-azam] n^z، سکا azu، آ (تمش)، asu (خت)، آس az، پشه zə، کر az، زازا äz، نط äzä، تال az، ایشک az، یز az، روش az، سغ wuz، سر waz، شا az، آر az، سم a؛ او mana (حالت اضافه)، فابا manā (اضافه، بانی)، فامیا man «من»، سغ mn' «من، مال من»، خوا mn' (اضافه)، سکا mānaa «مال من»، تا معا man، فامعا man «من»، بد man «من»، آس män (اضافه)، پشه mā (غیر فاعلی)، کر mən (غیر فاعلی)، تال mən(i) (غیر فاعلی)، سغ-روش mu، mo (غیر فاعلی)، سر mi(n) (غیر فاعلی)، یغ man (فاعلی و غیر فاعلی)، شا mən، man (غیر فاعلی)، اور mön، تات man، män «من»، ایشک mən(n) «مال من»، سم mu «به من، مال من»، پَر mun (غیر فاعلی)، اَرَم mun (غیر فاعلی) «به من»، و غیره.



ساخت دستوری و واژه‌های بنیادی یک زبان بینهایت پایدارند و اساس یک زبان را تشکیل می‌دهند.

البته ساخت دستوری و واژه‌های بنیادی به تدریج تحول پیدا می‌کنند، اما در طول تاریخ یک زبان پیوسته ثابت باقی می‌مانند. هیچ زبانی آنها را از زبان دیگر قرض نمی‌کند. بنا بر این، توجیه اشتراک ویژگیهای ساخت دستوری و واژه‌های بنیادی عمده زبانهایی که در بالا ذکر شد جز از طریق قائل شدن به منشأ واحد این زبانها که ویژگیهای عمده ساخت دستوری و واژه‌های بنیادی خود را از آن به ارث برده‌اند امکان‌پذیر نیست. این منبع واحد که تمام زبانها و گویشهای ایرانی از آن مشتق شده‌اند به طور قراردادی «ایرانی مشترک» نامیده شده است. گویشهای ایرانی خویشاوند که بعدها به زبان تبدیل شده‌اند، بر اساس یک فرایند دگرگونی که به ادوار باستان (آغاز هزاره دوم ق م) می‌رسد شکل گرفته‌اند. از ایرانی مشترک هیچ سند کتبی باقی نمانده است. بنا بر این، تمام زبانهای ایرانی خویشاوند، قدیم و جدید، مکتوب و غیر مکتوب، با سخنگویان بسیار یا کم، تماماً گویش‌هایی هستند که از ایرانی مشترک مشتق شده‌اند و در جریان یک تحول

۲) موادی که در اینجا از زبان سکایی نقل می‌شود بر اساس شیوه حرف نویسی متداول میان ایران شناسان نقل شده است. این شیوه ویژگیهای خط این زبانها را منعکس می‌کند (مثلاً نشانهای ʎs در حرف نویسی خنثی متأخر و s در حرف نویسی گویش مُشْتَق برای نشان دادن آوای z به کار می‌رود).

طولانی به صورت زبانهای مستقل در آمده‌اند.^۳

این اشتراک بنیادی میان زبانهای ایرانی این گونه توجیه می‌شود که در آغاز یک میراث مشترک وجود داشته و این میراث همان ساخت دستوری و واژگان ایرانی مشترک بوده است.

تفاوتهای میان زبانهای ایرانی مربوط به این امر است که در هر زبان معین، این میراث مشترک آغازین، به صورتی واحد تحول نیافته، بلکه در ادوار مختلف بر اساس قواعد خاص تحول هر زبان و طبق شرایط تاریخی ملموس زندگی قومی که به این زبان گفتگو می‌کرده است، دگرگون شده است. دگرگونی زبانهای ایرانی در تاریخ طولانی تحول آنها تا آنجا پیش رفته که امروز سخنگویان زبانهای مختلف این خانواده در غالب موارد از درک زبان همدیگر ناتوان‌اند. مثلاً تاجیکان زبان پشتو، آسی و یا فرضاً بلوچی را نمی‌فهمند؛ آسها فارسی و زبانهای پامیری را درک نمی‌کنند و پامیران از درک کردی، بلوچی و تالشی عاجزاند، و بر همین قیاس در مورد سایر زبانها. در بعضی موارد دیگر تفاوت میان زبانهای ایرانی آن اندازه کم اهمیت است که سخنگویانی که به زبان مادری خود گفتگو می‌کنند می‌توانند بدون اشکال مهمی زبان همدیگر را بفهمند. تاجیکان فارسی را به همین شکل می‌فهمند و شغنی‌ها زبان روشانی را به همین صورت، و بر همین قیاس در موارد دیگر.

با اینهمه، با وجود تفاوت میان زبانهای ایرانی، بررسی تاریخ این زبانها نشان می‌دهد که تفاوت‌های واژگانی، آوایی و دستوری این زبانها مربوط به اصل و منشأ آنها نیست بلکه در جریان تحول خاص هر یک از این زبانها پیدا شده است.

متاخر بودن این تفاوتها به وضوح در واژگان این زبانها قابل مشاهده است. مثلاً بخش قابل ملاحظه‌ای از واژگان فارسی، تاجیکی، پشتو، کردی و زبانهای بیشمار دیگر از عربی گرفته شده است:

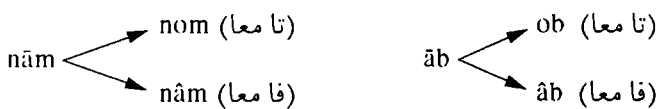
۳) میان مفهوم «زبان» و «گوش» یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد. شاخه‌شاخه شدن و پیدا شدن تفاوت میان دو زبان یک قبیله یا ملت که در اصل یک زبان واحد است منجر به تشکیل گوشها می‌گردد. باینهمه در شرایط تاریخی معینی هر یک از این گوشها می‌تواند منشأ پیدایش یک زبان مستقل گردد. این زبان نیز به نوبه خود می‌تواند به گوشهای مختلف متحول گردد، و غیره. در زبان‌شناسی از گوشهای زبانهای تاجیکی، فارسی، آسی و پشتوی معاصر گفتگو می‌شود. از دیدگاه تاریخی می‌توان همین زبانها را گوشهای مشتق از زبان ایرانی باستان به شمار آورد. در تحلیلی که از این پس با آن روبرو هستیم باید این نکته را مد نظر داشت.

فا معا معلم، تا معا muallim، پش muallim
 فا معا علم، تا معا ilm، پش ilm، کر ulm
 فا معا مکتب، تا معا مکتب، پش مکتب، کر mekteb
 فا معا کتاب، تا معا kitob، پش kitāb، کر kitêb، و غیره.

در حالیکه مقدار لغات عربی در آسی بسیار ناچیز است. دلیل این امر این است که سرزمینهای ایران کنونی، افغانستان و آسیای مرکزی در قرن اول و دوم هجری / هفتم و هشتم میلادی به دست اعراب فتح و ضمیمه سرزمین خلفا شد. زبانهایی که در قرون متمادی در این سرزمینها رواج داشت شدیداً (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) تحت تأثیر زبان عربی بود، در حالیکه در همین دوران زبان آسی که در قفقاز به کار می رفت بسیار کم تحت تأثیر عربی قرار گرفت.

با ذکر مثالهایی از سایر قلمروهای ساخت زبان در کنار مثالهای مربوط به واژگان می توان ثابت کرد که تفاوت میان این زبانها در جریان یک تحول تاریخی خاص به وجود آمده است. مثلاً کاملاً مشخص است که â «آ» در فارسی معاصر به طور منظم متناظر با o در تاجیکی معاصر است، چنانکه ob، bod، nom و bodom در تاجیکی معادل آب، باد، نام و بادام در فارسی است.

بررسی تاریخی آواشناسی فارسی و تاجیکی نشان می دهد که این دگرگونی مربوط به زمانهای نسبتاً اخیر است. در حقیقت o تاجیکی و â فارسی معاصر از ā = |کشیده| قدیمتر گرفته شده اند، یعنی منشأ این دو واج در حقیقت یک واج واحد است (ā ← ^oâ). بنابراین، کلمات فارسی و تاجیکی مذکور در فوق گونه های تاریخی کلمات واحدی هستند:



اکنون مثال پیچیده تری ذکر می کنیم. در بادی امر میان کلمه فارسی pedar «پدر» و کلمه آسی (دیگوری) fidä، به همین معنی، وجه اشتراکی وجود ندارد. همین امر میان «پسر» فارسی و furt آسی (دیگوری) و میان fad آسی (دیگوری) و «پای» فارسی نیز



دیده می‌شود. حال اگر تاریخ زبان فارسی را در نظر بگیریم و به تحولات تاریخی این کلمات توجه کنیم می‌بینیم که کلمات پدر، پسر و پا(ی) فارسی معاصر از طریق یک رشته شکل‌های میانی به صورتهای pitā (در حالت غیر فاعلی: pitar- «پدر»)، puça- «پسر» و pāda- در فارسی باستان می‌رسد. همچنین تاریخ زبان نشان می‌دهد که کلمات fidā- و furt «آسی» به شکل‌های pitā (حالت غیر فاعلی: pitar- «پدر»)، puōra- «پسر» و pāda- «پای» در آسی باستان (= سکائی) می‌رسد. به این ترتیب در دوران رواج فارسی باستان و آسی باستان (سکائی) (در حدود نیمه هزاره اول ق م) هنوز اختلافات میان این دو زبان ناچیز بوده است. در این دوره این زبانها با زبان ایرانی مشترک بسیار کم اختلاف پیدا کرده بوده و گویش‌های نزدیک این زبان به شمار می‌رفته‌اند. اما در طول ۲۵۰۰ سال تغییر فارسی باستان به فارسی معاصر و تغییر آسی باستان (سکائی) به آسی معاصر دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای در هر یک از این زبانها به وجود آورده است و زبان اصلی که در اصل مشترک میان این دو زبان بوده در محدوده هر یک از این دو زبان به شکل متفاوتی تحول یافته است. مثلاً در زبان فارسی p آغازی از ابتدا تا به امروز به همین صورت باقی مانده، در حالیکه p آسی باستان در آسی معاصر به t بدل شده است. بر عکس، d باستانی بعد از مصوت، در آسی باقی مانده، در حالیکه در فارسی معاصر به y بدل شده است. مصوتهای پایانی باستانی بدون تکیه نیز در فارسی و آسی معاصر از بین رفته‌اند. همچنانکه دیدیم e باستانی در آسی به a و در فارسی به â «آ» بدل شده است. بدین ترتیب «پا(ی)» فارسی معاصر و fād آسی معاصر دو شکل تغییر یافته یک صورت اولیه، یعنی pāda- ایرانی باستان هستند:

pāda- ایرانی باستان $\begin{cases} \rightarrow *pād \rightarrow pāy \rightarrow pā(y) \text{ (فامعا)} \\ \rightarrow *pād \rightarrow *fād \rightarrow fād \text{ (آسمعا)} \end{cases}$

ناهماهنگی در تحول زبانها یکی از مهم‌ترین علل تفاوت‌های عمیقی است که میان گویش‌هایی که با هم خویشاوندی بسیار نزدیک دارند دیده می‌شود. مثلاً در زمان فتح ایران به دست اعراب (قرن اول هجری / هفتم م) زبان فارسی تقریباً تمام نظام صرف اسامی (مقوله جنس، تصریف)، صرف تکمیلی ضمائر و غیره را از دست داده بود، در حالیکه یک زبان دیگر ایرانی یعنی پشتو هنوز بقایای این نظام ایرانی باستان را - هرچند

طبعاً به شکل تغییر یافته‌ای - حفظ کرده است (رک ص ۸۸). فارسی میانه و زبانهایی که از آن مشتق شده‌اند (فارسی قدیم، فارسی معاصر، تاجیکی معاصر) از تمام شکل‌های صرف ضمیر شخصی ایرانی باستان (در اول شخص مفرد، رک ص ۸۸) تنها صورت «مَن» را حفظ کرده‌اند (که از ایرانی باستان mana در حالت اضافه مفرد گرفته شده است)^۴، در حالیکه پشتو شکل این ضمیر را در حالت فاعلی، یعنی az (که از ایرانی باستان azəm در حالت مفرد فاعلی گرفته شده) و در حالت غیر فاعلی یعنی mā (که از ایرانی باستانی mana مشتق شده) نگه داشته است.^۵

پاره‌ای از ویژگی‌های خاص بعضی از زبانه‌ها و گویش‌های ایرانی در تعدادی از موارد ناشی از تماس این زبانه‌ها و گویش‌ها با زبانه‌های اقوام مجاور یا با زبانهایی است که قبل از ورود زبانه‌های ایرانی به مناطق کنونی در این نقاط وجود داشته‌اند. مثلاً بعضی از ویژگی‌های آوایی و واژگانی تاجیکی معاصر که آن را از فارسی معاصر متمایز می‌کند ناشی از تماس نزدیک این زبان با زبانه‌های ترکی (به ویژه ازبکی) در قرون گذشته و یا زبان روسی در دهه‌های اخیر است.

هنگامی که زبانی در شرایط تاریخی ملموس معینی جانشین زبان دیگری می‌شود، ارتباط میان این دو زبان جنبه عمیق‌تر و نزدیک‌تری پیدا می‌کند. ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که زبانه‌های ایرانی در طول تحول تاریخی طولانی خود به قبایل و اقوامی تحمیل شده که به زبانه‌های دیگری گفتگو می‌کرده‌اند. علاوه بر این، بومیانی که به تدریج (با گذر از یک مرحله دو زبانه‌گی) یک زبان جدید ایرانی را پذیرفته‌اند، بعضی عناصر (آوایی یا واژگانی) زبان قدیم خود را حفظ کرده‌اند (این همان چیزی است که قشر زیرین یا substrat نامیده می‌شود). از همین طریق است که در زبان پشتو یک سری واجهای برگشته t, d, r, n وجود دارد که در ایرانی باستان نیست و اکثریت زبانه‌های ایرانی نیز فاقد آنها هستند. پیدایش این آواها در پشتو ما را به این فرض می‌رساند که یک قشر زیرین هندی (یا بهتر بگوئیم ما قبل هندی [= دراویدی]) نقش مؤثری در تاریخ این زبان داشته است.

(۴) همچنین بلوچی و تاتی.

(۵) همچنین آسی (فاعلی az، اضافه mān)، تالشی (فاعلی āz، غیر فاعلی mən)، کردی (فاعلی äz، غیر فاعلی mən)، زبانه‌های پامیری و بعضی زبانه‌های دیگر.

زبان آسی نیز مثال خوبی برای تأثیر یک قشر زیرین زبانی است. این زبان در نظام آوایی خود دارای یک سلسله صامت‌های انسدادی چاکتایی شده است که خاص زبانهای قفقازی است و این زبان را از تمام زبانهای ایرانی متمایز می‌کند. این واجها عبارتند از p', t', c', č', k' . بعضی ویژگیهای دیگر نیز در آسی هست که خاص زبانهای قفقازی است. از قشر زیرین زبانهای قفقازی واژه‌های زیادی نیز در زبان آسی هست.

بنا بر این، اگر تاریخ هر زبان ایرانی را به طور مجزا در نظر بگیریم و در آنها تغییراتی را که مربوط به دوره‌های مختلف و لایه‌ها و عناصر قشر زیرین هستند بیرون بکشیم به این باور می‌رسیم که هر چه در زمان به عقب برگردیم، این زبانها بیشتر به ایرانی مشترک نزدیک می‌شوند و میان خودشان نیز هر چه بیشتر به هم نزدیک می‌گردند. تنها در طول قرون متمادی و هزاره‌ها است که تفاوت‌های گویشی که در ابتدا ناچیز بوده‌اند تحت تأثیر قوانین درونی تحول هر گویش و زبان و تحت تأثیر شرایط تاریخی و فرهنگی خاص اقوامی که به این زبانها تکلم می‌کرده‌اند برجسته و متبلور شده‌اند و تفاوت‌های جدیدی نیز به آنها اضافه شده است.

درباره اصطلاح «زبانهای ایرانی»

از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که زبانهای ایرانی یک گروه زبانهای خویشاوند هستند که از زبان ایرانی مشترک مشتق شده و از نظر منشأ و تبار و نیز از نظر ساخت دستوری و واژگان اصلی به هم وابسته‌اند.

قبایل کهنی که در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد در آسیای مرکزی و در سرزمینهای مجاور زندگی می‌کردند و قدیمترین آثار ادبی زبان ایرانی یعنی اوستا را به وجود آوردند خود را «آریا» می‌نامیدند. این کلمه در خود اوستا (به شکل a'rya) و در نام‌های قبایل ایرانی زبان و اقوامی که در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد از مرزهای آسیای مرکزی به داخل ایران حرکت کردند و نیز در دشتهای کناره‌های

۶) کلمه a'rya در این دوره نه تنها به قبایل ایرانی زبان، بلکه به قبایل هندی زبان که با قبایل ایرانی خویشاوندی نزدیک داشتند، نیز اطلاق می‌شد. (در این باره، رک ص ۳۵). در میان مهم‌ترین بررسیها در این باره، رک.

دریای سیاه مستقر شدند دیده می‌شود. هنوز نام قبیله مادی -aryazantu (به معنی قبیله آریائی)^۷، نام قبایل سکائی-سرمتی، یعنی arii، آلانها (در لاتینی alani، در یونانی باستان Alanoi)^۸ نامهای خاص رؤسای قبایل سکائی غربی، یعنی ariantes، ariaramnes، ariapeises (مقایسه شود با نام یکی از نیاکان داریوش اول، -ariyāramna) و غیره را در خاطر داریم. پادشاهان هخامنشی (قرن ششم تا چهارم ق م) که خود را آریائی می‌نامیدند از قبایل پارسی بودند:

adam dārayava^huš xšāyaθiya vazrka xšāyaθiya xšāyaθiyānām... vištāspahyā puça haxāmanišiya pārsa pārsahyā puça ariya ariyačiça.

«من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان ... پسر گشتاسب، هخامنشی، پارسی، پسر یک پارسی، آریائی آریائی نژاد» (کتیبه داریوش، نقش رجب، ۱۵-۸). عبارتی مشابه عبارت فوق در دیگر کتیبه‌های داریوش اول، مثلاً در کتیبه شوش، e، ۱۴-۷، و در کتیبه‌های خشیارشا، مثلاً در کتیبه او در تخت جمشید، h، ۱۳-۶ دیده می‌شود.

واژه نژادی arya و مشتقات آن در قدیمترین نوشته‌های ایرانی (اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان) و در نام‌های قبایل سکائی-سرمتی و مادی دیده می‌شود. صورت *ērān^۹

(۷) به نوشته هروودوت (VII, 62) در ادوار باستان مادیها را آریائی می‌نامیدند. (۸) alan (از ایرا *āryana گرفته شده است. در سکایی غربی یا بعضی گویشهای مشتق از آن تحول مشخص کننده ry به l وجود داشته است؛ فس نام قرون وسطائی alan به معنی آسی و نام خود زبان آسی که در قصه‌ها به صورت allon آمده است (در آسی معاصر a قبل از غنه به o بدل می‌شود).

(۹) aryanām ابتدا به *airānām، سپس به ērān بدل شده است (در اینجا بعد از a آغازی [تحت تأثیر y هجای بعد] مصوت i پیدا شده و این همان چیزی است که اندراج یا میان نهش (epenthesis. epenthèse) نامیده می‌شود. هجای پایانی کلمه که بی تکیه بوده نیز حذف شده است. مقایسه شود با airyanam vaējo که به ērān-vēj بدل شده و لغتاً به معنی «فضای گسترده آریائیها (ایرانیها)» یا «گسترش آریائیها (ایرانیها)» است. این ترکیب در دوره انشای اوستا (در قرون سوم-هفتم میلادی، در زمان ساسانیان) به منطقه نیمه افسانه‌ای که مسکن اصلی ایرانیان و کانون آئین زرتشتی بوده اطلاق شده است. همچنین است کلمه *ērānšahr «کشور (قلمرو) آریائیها (ایرانیها)» که در منابع ایرانی میانه و ارمنی آمده و از ترکیب «aryānām xšaθram» شاهنشاهی آریائیها (ایرانیها) گرفته شده است.

در نوشته‌های یونانی این نام نخستین بار به صورت ariane در [تألیف جغرافیائی] اراتوستین (حدود ۱۹۴-۲۷۶ ق م) دیده می‌شود. در نوشته این جغرافی‌دان مشهور دنیای باستان آریانه به سرزمین وسیع میان هندوستان در شرق و بین النهرین در غرب اطلاق شده است (رک نقشه شرق بر اساس نوشته اراتوستین در کتاب Dž. O. Tomson, *Istoriya drevnii geografii*. Moskva. 1953 «تاریخ جغرافیای باستان»، نقشه شماره ۹، میان

«ایران» در ایرانی میانه، صورت *irān* در فارسی معاصر و *erōn* در تاجیکی معاصر از کلمه *arya-* در حالت جمع اضافه (*aryānām*) گرفته شده است و اصطلاح زبانهای ایرانی از اینجا مأخوذ است. گاهی گفته می‌شود که زبانهای ایرانی زبانهایی هستند که در قلمرو حکومت ایران کنونی به کار می‌روند. این مطلب نادرست است. همان طوری که در بالا گفته شد، زبانهای ایرانی با وحدت تبار و منشأ تعریف می‌شوند نه از نظر جغرافیائی. همان طوری که دیدیم، انتشار و گسترش زبانهای ایرانی در ادوار باستان انجام گرفته و هنوز نیز ادامه دارد و این گسترش نه تنها در قلمرو ایران کنونی بلکه در آن سوی مرزهای آن، در آسیای مرکزی، ماوراء قفقاز، افغانستان و سایر کشورهای خاور میانه و خاور نزدیک نیز صورت گرفته است.

زبانهای ایرانی و جای آنها در زبان هندو اروپائی

شاخه زبانهای ایرانی در داخل دسته یا خانواده وسیعتری جای می‌گیرد که هندو اروپائی نامیده می‌شود. این خانواده، علاوه بر زبانهای ایرانی، شامل زبان هیتی، زبانهای هندی و «تخاری»^{۱۰}، یونانی، زبانهای ایتالی (رومیائی)^{۱۱}، اسلاو، بالتی، ژرمنی، سلتی، و نیز آلبانیائی و ارمنی می‌شود. بعضی زبانهای باستانی که سابقاً در حوضه^{۱۲} دریای مدیترانه رواج داشته‌اند نیز به هندو اروپائی تعلق دارند، اما اطلاعات علمی ما از این زبانها بسیار ناقص است.

→ صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱.

کلمه *Iran* به عنوان نام کشور جدید خاور میانه فقط در پایان قرن نوزدهم [در نوشته‌های غربی] به چشم می‌خورد و تنها در سال ۱۹۳۵ بود که دولت ایران این کلمه را رسماً (به جای نام رسمی قدیمی *Persia*) به عنوان نام رسمی کشور خود پذیرفت. به همین جهت خلط کلمه *Iran* در معنی جدید رسمی آن با همین کلمه در معنی تاریخی آن، که غالباً به چشم می‌خورد، اشتباه فاحشی است.

(۱۰) «تخاری A» و «تخاری B»، یعنی زبانهای متونی که در کُچا (*Koucha*) و کاراچار (*Karachar*) (در ترکستان شرقی) کشف شده‌اند نیز با این کلمه قراردادی نامیده شده‌اند. این زبانها را نباید با لهجه‌های تخاری ایرانی شرقی خلط کرد.

(۱۱) مؤلف در اینجا زبانهای رومیائی را معادل زبانهای ایتالی دانسته که درست نیست. ایتالی به آن شاخه از زبانهای هندو اروپائی گفته می‌شود که لاتینی مهم‌ترین زبان آن است. در حالی که زبانهای رومیائی به زبانهای فرانسوی، ایتالیائی... که از لاتینی مشتق شده‌اند اطلاق می‌شود (م).

(۱۲) حوضه در برابر کلمه *bassin* به کار رفته است (م).

زبانهای آریائی (هندو ایرانی)

از تمام زبانهای متعلق به خانواده زبانهای هندو اروپائی، زبانهای هندی بیشتر از همه به زبانهای ایرانی نزدیک‌اند و با این زبانها شاخه هندو ایرانی (آریائی) از زبانهای هندو اروپائی را تشکیل می‌دهند. زبانهای ایرانی باستان از طریق عناصر مشخصه متعدد آوایی، واژگانی، صرفی، واژه ساختی و نحوی با زبانهای هندی وابستگی پیدا می‌کنند. مثلاً مجموعه صیغه‌های مضارع اخباری را در نظر بگیریم:

اوستائی -bar- // هندی باستان -bhar-^{۱۳}، ریشه فعل «بردن»

اوستائی	هندی باستان
مفرد	
اول شخص	bhārāmi
دوم شخص	bhāraasi
سوم شخص	bhārati
جمع	
barāmahī	bhārāmāsi
*baraθā	bhāratha
barənti	bharanti

صرف اسم

اوستائی -azəm- // هندی باستان ahām ضمیر اول شخص مفرد منفصل «من»

اوستائی	هندی باستان
azəm	ahām
فاعلی	
mā, mām	mā, mām (پی چسب)
مفعول صریح	
mē	mē (پی چسب)
مفعول بائی	
maṭ	mát (گاهانی)
ازی	
mē, mana	mē, mama, (پی چسب)
اضافه	

۱۳) برای این مقایسه از قدیمترین شکل زبانهای هندی-سنسکریت ودائی-یعنی زبان وداها یا قدیمترین آثار ادبیات هندی (هندو آریائی) استفاده شده است.

اعداد

هندی باستان		اوستائی
dvá-	«دو»	dva-
trí-	«سه»	θri-
čatvār-	«چهار»	čaθwār-
pánča-	«پنج»	panča
ṣáṣ	«شش»	xšvaš
saptá	«هفت»	hapta
aṣṭá	«هشت»	ašta
náva	«نه»	nava
dáśa	«ده»	dasa
vīśatí	«یست»	viśa'ti
triśát-	«سی»	θrisat-
śatá	«صد»	sata-

شیوه ساخت اعداد مرکب زیر نیز در نظر گرفته شود:

او: dva-dasa «دوازدهم»، panča-dasa «پانزده»؛ هتا: dvā-daśa, páñča-daśa.

ساختهای نحوی زبان اوستا و زبان وداها به اندازه‌ای به هم شبیه‌اند که ما می‌توانیم با در نظر گرفتن تناظرهای آوایی که میان دو زبان اوستائی و سنسکریت ودایی هست جملات کاملی را کلمه به کلمه از اوستائی به ودائی و از ودائی به اوستائی ترجمه کنیم.^{۱۴}

نکته بسیار مهم: زبانهای هندی و ایرانی نه تنها بعضی عناصر هندو اروپائی را از این زبان به ارث برده‌اند، بلکه آنها را به طرز مشابهی مشمول تحول قرار داده‌اند.

قبل از هر چیز باید در اینجا بعضی ویژگیهای نظام آوایی زبانهای آریائی (هندو ایرانی) را که این زبانها را از سایر زبانهای هندو اروپائی متمایز می‌کند ذکر کنیم.

(۱۴) برای مثالهای آن، رک

A. V. Williams Jackson, *An Avesta Grammar in comparison with Sanskrit*, Stuttgart, 1892, pp. XXXI-XXXII; Chr. Bartholomae, «Vorgeschichte der iranischen Sprachen», *GIPh*, Vol. I. 1. Strasbourg, 1895-1901. S1.

۱. مصوت‌های **ě*، **ō*، **ǎ* هندو اروپائی (در یونانی ε و ο، ω و α و *ā*) در زبانهای آریائی به مصوت **ǎ* بدل شده‌اند:

آر **a* // هنار e: هنبا bhārāmi، او barāmi «من می‌برم»، فابا abaram «برده‌ام» // یو férō، لا fero، ارمن berem، اسلبا bero «می‌برم (می‌گیرم)»، و غیره؛

هنبا ásti، او asti، فابا astiy، سوم شخص مفرد مضارع فعل «بودن» به عنوان رابطه // لا est، یو *ēsti*، و غیره؛

هنبا ča، او *čā*، فابا *čā*- (که به صورت *čā*- نوشته شده) «و» (حرف عطف پی‌چسب) // یو te، لا que، و غیره؛

هنبا ahám، او azəm، فابا adam «من» // لا ego، یو egō، و غیره؛

آر **ā* // هنار **ē*: هنبا mā، او mā، فابا mā «نه، مه» (علامت نهی) // یو mē، ارمن mi، و غیره؛

آر **a* // هنار **o*: هنبا rátha-، او raθa-، فابا raθa- (در *raθa-lu*) «ارابه» // لا rota، ایرلندا roth «چرخ»؛

هنبا ka-، او ku-، فابا ka- «که» // یو po، لا quo، و غیره؛

آر **ā* // هنار **ō*: هنبا nāman-، او nāman-، فابا nāman «نام» // لا nōmen، و غیره؛

هنبا *ǰnā*، او xšnā-، فابا xšnā «شناختن، تشخیص دادن» // لا gnōscō، یو gignōskō، و غیره؛

هنبا dā-، او dā-، فابا dā «دادن، هدیه دادن»؛

هنبا dānam «هدیه» // لا dōnum، یو dōron «هدیه»؛

آر **a* // هنار **a*: هنبا apa-، او apa-، فابا apa- «پیشوند دال بر دوری» // یو ápo، لا ab، و غیره؛

هزبا ājāmi، او azāmi «هدایت می‌کنم، می‌رانم» // یو ágō، لا agō و غیره؛

آر *ā // هز-ار *ā: هزبا -mātār، او -mātar- فابا mātar «مادر» // یو (لهجهٔ دُری) mātēr، لا māter، و غیره؛

هزبا -bhrātar، او -brātar، فابا brātar «برادر» // یو -frātēr، لا brāter، و غیره.

۲. تبدیل *ə هندو اروپائی (شوا) ^{۱۵} به i:

هزبا pitā، او و فابا -pitā «پدر» // یو -patēr، لا pater، ارمنز hayr، گو fadar، و غیره؛

۳. تبدیل *s هندو اروپائی بعد از k, r, u, i، به آوایی از نوع š (سنس s، ایربا š):

هزبا ni-šīdati «نشستن»، او -ni-šasta «نشسته»، فابا -ni-šad، فامیا و فادر nišastan «نشستن» // لا -sedēra، گو sitan «نشستن»؛

هزبا vaksyāmi، او (گاه) vaxšyā «می‌گفتم» // لا (uōc-s)vox «صدا».

در ساخت دستوری زبانهای هندی و ایرانی ویژگیهایی هست که آنها را از سایر زبانهای هندو اروپائی متمایز می‌کند.

خویشاوندی نزدیک زبانهای هندی و ایرانی این فرض را به وجود می‌آورد که زمانی یک جامعهٔ زبانی آریائی وجود داشته که در آن قبایلی که به گویش‌های آریائی (هندو ایرانی) تکلم می‌کرده‌اند هنوز در سرزمین واحدی ^{۱۶} به سر می‌برده‌اند و آن سرزمین به

۱۵) *ə نشانهٔ یک آوای قرار دادی هندو اروپائی است که چند آوا معادل آن است: هزبا i، ابربا i // بو a، لا a، ارمنز a، سلا a، و غیره.

۱۶) این نتیجه‌گیری بر مطالب متعدد تاریخی-فرهنگی مشترک میان مذاهب و اسطوره‌های هندی (که در وداها آمده) و ایرانی (که در اوستا آمده) نیز مبتنی است. حتی در اسطوره‌هایی که مضمون مشابهی دارند اسمهای خاص یکسانی دیده می‌شود.

احتمال قوی آسیای مرکزی و نواحی مجاور آن بوده است.

با اینهمه، هر قدر رابطه متقابل گویش‌های آریائی دوران باستان زیاد باشد، نباید این گویش‌ها را کاملاً یکسان دانست.

روابط تاریخی پیچیده میان قبایل مختلف آریائی زبان و، به مقیاس وسیعتر، هندو اروپائی زبان^{۱۷}، تشکیل و فروپاشی گروه‌های قبایل، فاصله جغرافیائی میان قبایل که در زندگی چادر نشینی پدیده ناگزیری است و تأثیر زبانهای بیگانه بیشک موجب پیدایش تفاوت‌های گویشی در جامعه زبانی آریائیها شده است.

جدائی زبانهای ایرانی به صورت یک گروه مستقل آریائی و روابط آنها با زبان هندو آریائی

پس از مهاجرت^{۱۸} یک شاخه از قبایل آریائی زبان به سرزمین هند، تفاوت‌های میان گویش‌های آنها و گویش‌های شاخه دیگر (یعنی قبایلی که در آسیای مرکزی و

۱۷) قبایل آریائی زبان بیشک گروه بسته‌ای نبوده‌اند که ناگهان از مجموعه قبایل هندو اروپائی جدا شوند و هر گونه تماس را با آنها از دست بدهند. خط مرزهای متعدد زبانی (ایزوگلس) که در جهت‌های مختلف همدیگر را قطع می‌کنند و گویش‌های آریائی و سایر گویش‌های هندو اروپائی را به هم ارتباط می‌دهند، روابط تاریخی پیچیده میان قبایلی را که به این گویش‌ها صحبت می‌کرده‌اند نشان می‌دهند. خط مرزهای زبانی مربوط به تحول *k₁ هندو اروپائی که گویش‌های آریائی را با گویش‌های اسلاو، بالتی و ارمنی ارتباط می‌دهد (centum لا، (he-)katón یو، kánt «تخاری» آ و غیره را با satám هذبا، satəm او، sūto اسلاو، simtas لیت، و غیره مقایسه کنید) و تا حدی خط مرزهای مربوط به *s (که در بعضی جایگاهها به آواهایی از نوع -s تبدیل می‌شود) به ویژه دارای اهمیت‌اند. تحول *k₁ به یک آوای صغیری یا پاشیده (تثنی) گویش‌های مذکور را به گروه شرقی زبانهای هندو اروپائی، در مقابل گروه غربی، شامل لاتینی، یونانی، زبانهای نخاری و غیره که صامتهای انسدادی را حفظ کرده‌اند وابسته می‌کند. پاره‌ای خط مرزهای واژگانی و صرفی نیز که گویش‌های هندو ایرانی را به یونانی و بعضی گویش‌های دیگر هندو اروپائی پیوند می‌دهند مشاهده شده‌اند.

۱۸) در حدود نیمه هزاره دوم قبل از میلاد، ریگ‌ودا، قدیمترین اثر زبانهای هندی (هندو آریائی) که لافل انشای قدیمترین قسمتهای آن به نظر متخصصان به نیمه هزاره دوم ق م می‌رسد، نشان دهنده ویژگیهای زبانی هندی است.

سرزمین هند تنها مسیری نبوده است که قبایل آریائی زبان در هزاره دوم ق م پیموده‌اند. در همین زمان بعضی گروه‌های دیگر این قبایل به سوی جنوب غرب یعنی بین النهرین و سوزمینهای مجاور آن کوچ کرده‌اند. اثر این مهاجرتها در نامهای خاص و کلماتی که منشأ هندو ایرانی دارند و در اسناد هیتی و مبتنائی مربوط به هزاره دوم آمده دیده می‌شود. اخیراً متخصصان بعضی ارتباطهای واژگانی را میان لهجه‌های آریائی بین النهرین در هزاره دوم و لهجه‌های سکائی غربی (آسی) ثابت کرده‌اند.

سرزمین‌های مجاور باقی مانده بودند به تدریج افزایش یافت. به این ترتیب شرایط تقسیم زبانهای آریائی به دو شاخهٔ مجزا: گروه هندی (یا هندو آریائی) و گروه ایرانی فراهم گشت.

تفاوت میان این دو گروه، به خصوص در زمینهٔ آواشناسی و به ویژه صامت‌ها، آشکار می‌شود.

۱. صامت‌های انسدادی بیواک *p، *t، *k آریائی قبل از صامت^{۱۹} در ایرانی مشترک به سایش‌های x، θ، f بدل شده‌اند. این صامت‌ها در هندی باستان باقی مانده‌اند.

ایر با f // هن با p

او fra- پیشوند نشان دهندهٔ حرکت به پیش // هن با prá (مقایسه شود با pro در یو؛ pro در اسلاو، pro در لا، و غیره)؛ او -fras، فابا fraθ «پرسیدن» (مثلاً در فابا^hu-frasta «خوب (دقیق و محکم) پرسیده شده، دستور داده شده» // هن با -prás (با precor در لا مقایسه شود، و غیره)؛

ایر با θ // هن با t

او puθra-، فابا puça «پسر» // هن با -putra؛

او xšaθra-، فابا xšaça «پادشاهی، سلطنت» // هن با -kšatrá؛

ایر با x // هن با k

او xšap-، فابا xšap «شب» // هن با -kšap؛

او -xšā(y)، فابا xšay «حکومت کردن (هدایت کردن)» // هن با -kšáyati «مالک و دارا است، حکومت می‌کند».

۱۹) میان زبان اوستا و زبان فارسی باستان بعضی تفاوت‌های گویشی وجود دارد که نشان دهندهٔ تحول جداگانهٔ این گویش‌ها است. تنها آن عناصری را که میان اوستا و فارسی باستان (و زبانهایی که از این زبان مشتق شده‌اند یعنی فارسی میانه و فارسی دری) مشترک‌اند می‌توان عناصر ایرانی مشترک (یا ایرانی متقدم) نامید.

۲. صامتهای انسدادی بیواک دمیده *p^h، *t^h، *k^h در ایرانی مشترک به سایشی های متناظر f, θ, x بدل شده اند. صامتهای دمیده مزبور در هندی باستان حفظ شده اند.

ایر با f // هزبا ٢٠ph

او -kafa، فامیا kaf «کف، مخاط، بزاق» // هزبا kapha؛

او safāṅhō «سُم» (آسمیا säf) // هزبا śaphás؛

ایر با θ // هزبا th

او yaθa، فابا yaθā «مانند به عنوان» // هزبا yáthā؛

او paθa-، فابا paθi- «راه، جاده» // هزبا -path.

ایر با x // هزبا kh

او xara (فامیا xar «خر») // هزبا khára؛

او haxa-، فابا haxā «دوست» (در اسم خاص haxāmaniš، به صورت تحت اللفظ به معنی «کسی که دارای روحیه دوستی است») // هزبا sákhā.

۳. انسدادیهای واکدار دمیده *gh، *dh، *bh در ایرانی مشترک به صامتهای انسدادی واکدار ساده (غیر دمیده) *g، *d، *b بدل شده است. بنا بر این در ایرانی دو سری انسدادیهای واکدار دمیده *gh، *dh، *bh و غیره دمیده *g، *d، *b در یک سری ادغام شده اند. در هندی باستان تمایز این دو سری حفظ شده است:

ایر با bh // هزبا ٢١bh

۲۰. در اصل روسی کتاب و در ترجمه فرانسوی آن تنها در این مورد و در سه مورد بالا (دو سطر بالاتر) h بالای حرف اصلی و به صورت p^h و غیره نوشته شده و در سایر موارد h در ردیف حرف اصلی نوشته شده است. مانیز برای یک دستی مطلب در کلیه موارد h را در ردیف حرف اصلی نوشتیم و تنها سه مورد بالا را برای نشان دادن این شیوه آوانویسی که در میان عده ای از زبان شناسان رایج است باقی گذاشتیم (م).

۲۱. مثالهایی که در اینجا ذکر می شوند، مانند سایر موارد، تنها برای نشان دادن اختلاف میان زبانهای ایرانی و هندی است. مثال حفظ *b، *d، *g قدیمی در هر دو زبان: او -band، فابا band- // هزبا -bandh «بستن»؛ او daēva-، فابا daiva- // هزبا dēva- «خدا» (این کلمه در ایربا به معنی «دبو» است)؛ او -grab، فابا grab- // هزبا grabh- «گرفتن».

او -brātar-، فابا -brātar- «برادر» // هزبا -bhrātar-؛
او -bar-، فابا -bar- «بردن» // هزبا -bhar-.

ایر با d // هزبا dh

او -dār-، فابا -dār- «داشتن، در دست داشتن» // هزبا -dhār-؛
او -dā-، فابا -dā- «دادن، قرار دادن، خلق کردن» // هزبا -dhā-.

ایر با g // هزبا gh

او -garōma-، فابا -garma- «گرم» // هزبا -gharmá-؛
او -gaoša-، فابا -gauša- «گوش» // هزبا -ghoša- «صدا، شنوائی»؛
او (گاه) -darōga-، فابا -darga- «دراز، طولانی» // هزبا -dīrgha-.

۴. s آریائی در ایرانی مشترک به h بدل شده است (در هزبا s باقی مانده است^{۲۲}):

او -hača-، فابا -hača- «از» // هزبا -sáčā-؛

او -hadiš-، فابا -hadiš- «اقامتگاه» // هزبا -sádas-؛

او -ahmi- «هستم»، فابا -āham- «بودم» // هزبا -ásmi- «هستم»؛

او -haēnā-، فابا -hainā- «سپاه دشمن» // هزبا -sēnā-.

دوره‌های زبانهای ایرانی

نقطه آغاز تقسیم بندی تاریخ زبانهای ایرانی شروع جدایی آنها از کل زبانهای آریائی (هندو ایرانی) است. این تاریخ که آن را مقارن آغاز هزاره دوم قم دانسته‌اند آغاز تاریخ تحول و گسترش زبانهای ایرانی به عنوان یک گروه زبانی خاص است.

(۲۲) به استثنای موارد عمده زیر:

الف. هنگامی که s قبل از صمتهای انسدادی بیراک (p, l, k)، č یا n قرار بگیرد. در این حالت به صورت اصلی باقی می‌ماند: او -asti-، فابا -astiy- «است» // هزبا -ásti-؛ او -pasča-، فابا -pasā- «پس، بعد» // هزبا -paścā-؛ او -snā- // هزبا -snā- «شنستن» (با «شنا» در فامیا و فامعا و šino در تامعا به معنی حمام و آب تنی و شنا مقابله شود). ب. وقتی قبل از s صامت p آمده باشد: او -drafšō-، فا در درفش «پرچم، بیرق» // هزبا -drapsás-.

تاریخ زبانهای ایرانی به سه دوره اصلی تقسیم می‌شود:

۱. دوره ایرانی باستان (آغاز هزاره دوم قم، یعنی دوره جدائی زبانهای ایرانی از جامعه آریائی تا قرنهای چهارم و سوم قم). مواد زبانی ایرانی این دوره، یعنی دوره وجود ایرانی مشترک و گویش‌های آن، از طریق آثار مکتوب اصلی که مربوط به قرون واپسین این دوره است (کتابخانه‌های فارسی باستان) و یا در دوره‌های متأخر و به صورت غیر دقیق تدوین شده (اوستا) به دست ما رسیده است. از دوره مقدم برگسترش و جدائی زبانهای ایرانی هیچ نوشته‌ای در دست نیست. زبان این دوره را تنها از راه بازسازی، به ویژه بر اساس مواد زبانی هندی باستان می‌شناسیم.

۲. دوره ایرانی میانه (قرون چهارم و سوم قم تا قرنهای هشتم و نهم م). مواد زبانی این دوره را مواد زبانهای ایرانی میانه (فارسی میانه، پارتی، سغدی، و غیره) تشکیل می‌دهند که اکثریت قاطع آنها مربوط به قرون واپسین این دوره است. اطلاعات مربوط به اوایل این دوره چندان خرسند کننده نیست.

۳. دوره ایران اسلامی که از قرنهای هشتم و نهم م / دوم و سوم هجری شروع می‌شود. مواد این دوره را یک ادبیات مکتوب بسیار غنی، به ویژه به فارسی دری (کلاسیک) و زبانها و گویش‌های متعدد دوران معاصر تشکیل می‌دهد.

نکته‌ای که در اینجا باید یادآوری کرد این است که تقسیم بندی تاریخ یک زبان (یا زبانها) به دوره‌های مختلف به شکل اجتناب ناپذیری جنبه قراردادی دارد.

فصل دوم

زبانهای ایرانی باستان

مهاجرت قبایل ایرانی در دوران باستان موجب گسترش گویش‌های ایرانی در سرزمینهای وسیع خاور نزدیک و خاورمیانه و مناطق مجاور شد. اگر در آغاز هزارهٔ دوم قم توده‌های اصلی قبایل ایرانی‌زبان عمدتاً در آسیای مرکزی و مناطق مجاور آن زندگی می‌کردند، در نیمهٔ هزارهٔ اول قم گویش‌های ایرانی از یک سو در شمال تا مناطق شمالی دریای سیاه و دریای آرف (قبایل سکائی غربی) و در شرق تا مرزهای چین (گروههای مختلف قبایل سکائی شرقی)، در غرب تا مناطق شمال غربی فلات ایران (قبایل مادی) و در جنوب تا سواحل خلیج فارس (قبایل پارسی) گسترده شده بود. با آنکه قدیمترین آثار اصلی و معتبر زبانهای ایرانی (کتیبه‌های فارسی باستان) مربوط به مناطق غربی فلات ایران است، این مناطق سرزمینهایی نیست که زبانهای ایرانی از آنجا به نقاط دیگر گسترده شده باشند. بر اساس منابع قدیمی خاور نزدیک، در هزاره‌های سوم و دوم قم سرزمین ایران کنونی مسکن قبایل و اقوامی بوده است که زبان آنها نه به خانوادهٔ زبانهای ایرانی و نه به طور کلی تر به خانوادهٔ هندواروپائی تعلق داشته است. این اقوام عبارت‌اند از عیلامی‌ها (در دره‌های کارون و کرخه، خوزستان امروزی)، کاسی‌ها (در بابل: کاشو: Kaššu)^۱ و لولوبی‌ها Lullubi در کوهستانهای ایران غربی،

(۱) و.ف. مینورسکی معتقد است که کاسی‌ها ساکنان اصلی لرستان شمالی بوده‌اند و نام رودخانهٔ کنگان.

شاخهٔ چپ کرخه، از نام این قوم گرفته شده است (رک

V.F. Minorski, «Luristanskic bronzy i kassity» in *VDI*, 1959, No 1, p. 222.

کاسپی‌ها و مائائی‌ها در جنوب غربی دریای خزر. نشانه‌های دال بر نفوذ ایرانی‌زبانان در مناطق غربی فلات ایران برای نخستین بار در متون آغاز هزاره اول قم دیده می‌شود. این نشانه‌ها عبارت‌اند از نام‌های خاص و جاینامهای (toponyme) ایرانی که از آغاز سده‌های نهم-هشتم قم^۲ در منابع آشوری آمده است. در کتیبه‌ای از شلمنسر سوم، در حدود ۸۳۵ قم، برای نخستین بار از قبایل مادی (madai) نام برده شده که بعدها یک حکومت مقتدر مبتنی بر برده‌داری تشکیل دادند که پایتخت آن در اکباتان (همدان کنونی در شمال غربی ایران) بود. در منابع تاریخی منطقه شمال غربی ایران، بر اساس نام قبایلی که در دوره باستان آنجا را تصرف کردند سرزمین ماد Media نامیده شده است. در همین زمان (نیمه قرن نهم قم) نخستین ذکر نام گروه دیگری از قبایل ایرانی‌زبان، یعنی قبایل پارسی (پارسه) دیده می‌شود که در نیمه اول هزاره اول قم مناطق نزدیک به خلیج فارس را تصرف کردند و نام خود را به آن دادند: پارسه Pārsa-، در یونانی باستان Persia، Persida، Persēs) [به فرانسه: Perside، Perse]. سلسله هخامنشی که از نیمه قرن ششم تا سال ۳۳۰ قم سرزمینهای وسیعی از آسیای صغیر تا آسیای مرکزی را زیر سلطه خود درآورد از این قبایل بود.

سکاها گروه دیگری از قبایل ایرانی‌زبان بودند که در حدود نیمه هزاره اول قم در قلمرو وسیع میان سواحل دریای سیاه تا مرزهای چین مستقر شدند (در فا با- sakā سکا، سنس-śaka، چینی sāk و بعدها sai و sai). مؤلفان یونانی آنها را Skuthai^۲ اسکوتائی، سکاها یا سیت‌ها [با تلفظ فرانسه]، Saoromátai سرمت‌ها و سپس Alanoi آلانویی، آلانها نامیده‌اند.

منشأ تمام این قبایل اصلاً آسیای مرکزی و سرزمینهای مجاور آن یعنی مناطق شرقی فلات ایران بوده است. پس از مهاجرت قبایل پارسی و مادی و (بخشی از) قبایل سکائی به سوی غرب و جنوب غربی، توده‌های اصلی قبایل و اقوام ایرانی‌زبان در آسیای

۲) رک I. M. Dyakonov, *Istorija Midii*, Moskva, 1956. و نقد آن از: آ. گرانوفسکی Grantovskij (در SV، ۱۹۵۱، ش ۳، ص ۱۵۵-۱۵۱). از میان قدیمترین نوشته‌های مربوط به این موضوع، رک E. Meyer, «Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprachen und der Zoroastrischen Religion», *Zeitschrift für vergleichenden Sprachforschung*, XLII. Göttingen, 1909.

۳) رک هرودوت (VII, 64) که می‌گوید: برنید به همه قبایل سکایی و اسکوتی saka می‌گویند.

مرکزی باقی ماندند. در نیمه هزاره اول قم در این سرزمین قبایل زیر را می‌شناسیم: پارتها (در منطقه پرتوه در جنوب شرقی دریای خزر، شمال خراسان و منطقه جنوب غربی آسیای مرکزی)؛ آریائی‌ها (در منطقه هَرئَوَه - haraiva، هرات، در مسیر رودخانه هریرود)؛ بلخی‌ها (در ناحیه باختریش bāxtriš، باکتريا، بلخ، در سواحل بخش علیا و میانه آمو دریا، جیحون)؛ سفدی‌ها (در ناحیه سُگده suguda، سغد، در مسیر رودخانه زرافشان و مناطق مجاور آن)؛ خوارزمی‌ها در منطقه آواززمیش یا هواززمیش hūvārazmiš، خوارزم، در بخش سفلی آمو دریا)؛ قبایل مختلف سکائی و غیره.

شرایط تاریخی پیدایش دگرگونی در ایرانی مشترک

فرایند ایجاد دگرگونی در ایرانی مشترک زمانی شروع شد که قبایل ایرانی‌زبان در آسیای مرکزی و مناطق مجاور با یک نظام طایفه‌ای و طایفه‌ای-قبیله‌ای با هم زندگی می‌کردند. بی‌شک تفرقه قبایل ایرانی دوران باستان، تقسیم آنها به گروه‌های مختلف و استقرار آنها در سرزمین‌های وسیع آسیای مرکزی، فلات ایران و مناطق مجاور، منشأ تقسیم زبان مشترک این گروه‌ها به لهجه‌های مختلف در این دوره است. ضعیف شدن ارتباط‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان قبایل (یا گروه‌های قبایلی که در سرزمین وسیعی پراکنده شده بودند بی‌شک برای حفظ یک زبان مشترک مطلوب نبوده است. از سوی دیگر شرایط تاریخی-فرهنگی متفاوت و محیط‌های نژادی و زبانی تازه‌ای که قبایل (یا گروه‌های قبایل) ایرانی‌زبان در آن قرار گرفته بودند در گسترش دادن و تعمیق تفاوت‌های گویشی که در اصل ناچیز بوده است، سهیم بوده‌اند.^۴

با مهاجرت قبایل مادی، پارسی و سایر قبایل ایرانی‌زبان در آغاز هزاره اول قم به منطقه غربی فلات ایران میان این قبایل و برادران آنها در آسیای مرکزی جدایی افتاد. سرزمین‌های بی‌آب و علف کویر نمک و کویر لوت و مناطق نیمه کویری دیگری میان این دو دسته قبایل فاصله انداخته بودند. قبایل سکائی جنوب اروپا نیز از توده اصلی قبایل ایرانی‌زبان جدا افتادند. سرنوشت تاریخی این گروه‌های قبیله‌ای شکل‌های متفاوتی

۴) بررسی قواعد کلی فرایند تجزیه یک قبیله و در ارتباط با آن، فرایندهای تجزیه زبان مشترک یک قبیله به گویش‌های مختلف در آثار مارکس و انگلس آمده است. رک مجموعه آثار این دو، ج ۱۶، بخش اول، صفحات ۷۱ و ۷۵؛ آرشیبو مارکس و انگلس، ج ۹، ۱۹۴۱، ص ۷۹ از متن روسی.

پیدا کرد و در زبان آنها تغییراتی ایجاد شد.

خطا است اگر تصور کنیم که گویش‌ها و زبانهای متعدد ایرانی در یک زمان از ایرانی مشترک جدا شده‌اند. جدا شدن بعضی از آنها از گروه اصلی و تشکیل و تجزیه اتحادهای قبیله‌ای جدید در طول قرنهای متمادی انجام گرفته است. بنابراین، روشن است که تجزیه ایرانی مشترک، تقسیم همزمان یک زبان مشترک به گویش‌های مختلف نیست. گویش‌های قبایل مختلف در دوره‌های متفاوت و در مراحل مختلف تحول ایرانی مشترک از آن جدا شده‌اند.

ضوابط طبقه‌بندی زبانهای ایرانی باستان

فرایندی که در بالا ذکر شد موجب پیدایش قدیمترین تغییرات و تفاوتها میان گویش‌های گروههای مجزای قبایل ایرانی زبان است. این تغییرات تعیین‌کننده تقسیم گویش‌های ایرانی (از سوی متخصصان) به دو گروه اصلی است:

الف. گروه غربی

ب. گروه شرقی

می‌توان کویر نمک را مرز قراردادی میان این دو گروه قرار داد. گویش‌هایی که در شرق کویر واقع شده‌اند گویش‌های شرقی و آنها که در غرب آن قرار گرفته‌اند گویش‌های غربی نامیده می‌شوند.

گویش‌هایی که در این دوره در منطقه آسیای مرکزی و مناطق مجاور آن (خوارزم، سفند، بلخ، مرو) به کار می‌رفته‌اند به گروه شرقی زبانهای ایرانی تعلق دارند. به علاوه، گویش‌های قبایل سکائی (اسکوتی)، به ضمیمه زبان قبایلی که در منتهی‌الیه غرب آسیای مرکزی به صورت چادرنشین زندگی می‌کردند به این گروه متعلق‌اند. بعضی ویژگیهای زبانهای شرقی درگاهان نیز دیده می‌شود.

گویش‌های گروه غربی به دو شاخه تقسیم می‌شوند.

الف. گویش‌های جنوب غربی (پارسی) که در جنوب غربی فلات ایران در نزدیکی خلیج فارس (در منطقه فارس) رواج داشته و دارند. زبانهای کتیبه‌های فارسی باستان به خط میخی به این شاخه تعلق دارد.

ب. گویش‌های شمال غربی (مادی^۵) که در شمال و شمال غربی فلات ایران به کار رفته و می‌روند.

این طرح مختصر تقسیم زبانهای ایرانی در دوره باستان به گویش‌ها مبنای گویش‌شناسی تاریخی ایرانی است. تمام زبانها و گویش‌هایی که از گویش‌های قدیم گروه شرقی مشتق شده‌اند، همراه با زبانها و گویش‌های معاصر، جدا از منطقه کاربرد کنونی آنها در این منطقه یا آن منطقه، گروه شرقی زبانهای ایرانی را تشکیل می‌دهند. همچنین تمام زبانها و گویش‌هایی که از گروه جنوب غربی زبانهای ایرانی مشتق شده‌اند مستقل از حوزه کنونی رواج آنها به گروه زبانهای جنوب غربی تعلق دارند.

آثار زبانهای ایرانی باستان

برای بررسی گویش‌های قبایل و اقوام ایرانی‌زبان دنیای باستان مواد بسیار محدودی وجود دارد. کتیبه‌های فارسی باستان به خط میخی تنها اسناد معتبری هستند که به صورت اصلی به دست ما رسیده‌اند. این کتیبه‌ها به فرمان و به نام پادشاهان سلسله هخامنشی (قرنهای ششم-چهارم ق م) بر صخره‌های غرب و جنوب غربی ایران، در طول مهمترین راههای تجارتي و نیز بر مقبره‌های پادشاهان، بر قصرها، بر روی صفحه‌های طلا و روی لوحه‌های سنگی و گلی کنده شده‌اند. این کتیبه‌ها اسناد تاریخی و زبانی بسیار باارزشی هستند که متونی دوهزار و پانصد ساله را برای علم حفظ کرده‌اند. علاوه بر این، این متون از دخل و تصرفات کاتبان و اضافات و «تصحیحات» دوره‌های بعد مصون مانده‌اند و این نکته مهمی است. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتیبه‌های فارسی باستان به نام داریوش یکم (۴۸۶-۵۲۲ ق م) بر صخره بسیار بزرگی در بیستون در کنار راه قدیم کاروان‌روی که بغداد را به رَگَه Rāga (ري قرون وسطی)، در نزدیکی کرمانشاه کنونی وصل می‌کرد کنده شده است. کتیبه‌های داریوش یکم در نقش رستم (در منطقه شیراز کنونی) و نزدیک کانال سوئز، کتیبه‌های داریوش یکم و خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ ق م) در پایتخت‌های قدیم آنها، یعنی تخت جمشید و شوش، دارای اهمیت فوق‌العاده‌اند. تعداد کتیبه‌های پادشاهان دیگر هخامنشی که جانشین خشایارشا شده‌اند

(۵) کلمه «مادی» در اینجا به صورت قراردادی به کار رفته است، زیرا از زبان مادی هیچ نوشته‌ای بر جای نمانده است. این کلمه معمولاً به تمام گویش‌های باستانی غربی غیر پارسی اطلاق می‌شود.

اندک و کم حجم است. مواد زبانی کتیبه‌های فارسی باستان که دارای شیوه نگارش یک‌نواخت و به مقدار زیاد شامل فرمولهای تکراری عنوان، فرمولهای خطاب به اهورا مزدا، شرح پیروزیها و غیره است چندان غنی نیست.

اوستا، برعکس، مواد زبانی بسیار غنی را تشکیل می‌دهد. با اینهمه مطالعه این سند بسیار مهم برای تحقیقات زبان‌شناختی دارای اشکالات زیادی است. همچنان که قبلاً گفتیم، اوستا مجموعه‌ای از کتابهای مقدس، حاوی سرودهای مذهبی و نهادهای اقوام ایرانی زبان در دنیای باستان است. بخشهای مختلف آن در دوره‌ها و مناطق مختلف و در میان قبایل و اقوام مختلف ایرانی زبان تألیف شده است. قدیمی‌ترین قسمت‌های آن (از نظر محتوا)، یعنی سرودهایی که در ستایش خدایان طبیعت سروده شده (یشتها)، احتمالاً در هزاره دوم قم سروده شده‌اند. این سرودها اساطیر و برداشتهای مذهبی قبایل دام‌دار آسیای مرکزی و مناطق مجاور را در بر دارد.

گاهان (Gāthā) یا سرودهایی که در مراسم دینی خوانده می‌شده در دوره‌های جدیدتر نوشته شده و آنچنان که در روایات زردشتی آمده مجموعه متونی است که به شخص زردشت وحی شده و اصلاحات مذهبی را که به دست او انجام گرفته نشان می‌دهد. بالاخره بخشهای مختلف دیگر این کتاب که مربوط به مراسم و آداب دینی است یا جنبه فقهی و حقوقی دارد، مربوط به زمان تثبیت متن رسمی اوستا، یعنی زمانی است که دین زردشتی به وحدت و انسجام رسیده و دارای یک علم کلام دقیق و مبسوط و تشکیلاتی سلسله‌مراتبی از موبدان و هیربدان بوده و از پشتیبانی قدرت حکومتی برخوردار بوده است (قرن سوم تا هفتم م). در طول قرنهای متمادی اسطوره‌های باستانی و سرودهای ستایش خدایان و قهرمانان که بعدها بخشی از اوستا شده‌به صورت روایات شفاهی و به عنوان ادبیات عامه، نسل به نسل منتقل می‌شد. یکی از پیچیده‌ترین مسائل ایران‌شناسی مربوط به زمان و مکان و شرایط تدوین متن اوستا و تاریخ دقیق بخشهای مختلف آن است. بخشهایی از اوستا که از طریق نسخه‌های خطی متأخر (قدیمی‌ترین آنها از قرن شانزدهم / دهم است)^۶ به دست ما رسیده مربوط به

(۶) به استثنای یک نسخه از متون اوستایی که در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ (K7) نگاهداری می‌شود و می‌توان تاریخ تحریر آن را نیمه دوم قرن سیزدهم م / هفتم ق دانست، رک
Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis, vol. XII 1944, p. XIII, sq.

متون رسمی اوستا است. این متون با الفبایی که در ایران زمان ساسانیان (قرنهای سوم تا هفتم م)^۷ به این منظور ابداع شد نوشته شده‌اند. تصور می‌شود که متن اوستای رسمی ساسانی بر مبنای یک (یا چند) تحریر قدیمتر، که به زمان اشکانیان (قرن سوم ق م تا قرن سوم م) برمی‌گردد، تدوین شده است. هنگامی که موبدان این متن رسمی را تهیه می‌کرده‌اند، بعضی از بخشهای اوستا را که مغایر با آئین رسمی دولتی بوده حذف کرده یا تغییر داده‌اند و بخشهای جدیدی را که مطابق نیاز این آئین بوده به آن افزوده‌اند. برای نوشتن این متن الفبای جدیدی که مصوتها در آن نشانه‌های خاصی دارند تدوین شده است.^۸ باید یادآوری گردد که در زمان جمع‌آوری و انشاء و تدوین متن اوستا، زبان اوستائی زبانی مرده محسوب می‌شده است. این زبان حتی برای موبدانی که متن آن را به قید کتابت درآورده‌اند تا حد زیادی نامفهوم بوده و فقط به خاطر نیازهای مذهبی آن را حفظ کرده بودند.

از آنچه گفته شد پیدا است که مسئله بازسازی متون اوستائی پیچیده است و استفاده از مواد اوستائی برای تحقیقات زبان‌شناختی دارای اشکالاتی است.
دانشمندان در متون موجود اوستا دوگوش اساسی تشخیص داده‌اند: گوش گاهانی^۲ که از نظر نظام آوایی و صرفی کهنه‌تر است و گوش اوستائی جدید (Jungavestisch) که گوش قسمت عمده متون اوستائی (اوستای جدید) است.^۹

(۷) مجموعه بسیار غنی دستنویسهای پهلوی و اوستای کینه‌هاگ از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۴ به صورت عکسی در ۱۲ مجلد در کینه‌هاگ تحت عنوانی که در حاشیه شماره ۶ نوشته شده به چاپ رسیده است.

(۸) بخشهای زیر در اوستا به گوش گاهانی نوشته شده‌اند: ۱. خودگاهان (یسنا ۲۸-۳۴، ۵۱-۴۳، ۵۳)؛ ۲. یسنای هپتاهائی *haptaṇhātay* که بخشهای عمده آن (یسنا ۴۱/۶-۳۵/۳) به نثر است؛ ۳. دعای دیگری (یسنا ۵۴/۱). قطعات دیگری (یسنا ۱۴-۱۲، ۱۵-۲۷/۱۳، ۵۶، ۵۸) که دارای بعضی عناصر بی‌ارتباط به گوش گاهانی (مانند مصوتهای پایانی بلند) است، آنچنانکه از نحو ناقص آنها برمی‌آید، منشأ جدیدتری دارند. رک. H. Reichelt, *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg 1909, S.9.

علت بعضی ویژگیهای کهن زبان گاهان احتمالاً این است که انتقال و تثبیت این سرودها، که به خود زردشت نسبت داده شده، مستلزم دقت بیشتری در تلفظ کلمات بوده است. زبان یسنای هپتاهائی به قدمت سایر قسمتها نیست و متن آن با دقت کمتری به ما رسیده است.

(۹) مُرگُنْسْتیرنه G. Morgenstierne، یکی از آخرین محققانی که نظام املاتی و واجی اوستا را بررسی کرده است معتقد است که حتی در قطعاتی از اوستای جدید، که بسیار بدتر از سایر قسمتها به دست ما رسیده، احتمالاً از یک نظام املایی که برای یک گوش دیگر ایرانی باستان، غیر از گوش گاهانی، در نظر گرفته شده بوده.

در این دوره از زبانهای پارتی (پهلوی اشکانی)، مادی، سکایی، بلخی، سغدی، خوارزمی و سایر زبانها (وگویش) های ایرانی سندی در دست نیست. تنها کلمات منفردی به زبان سکائی (در حدود ۲۰۰ واژه متفاوت) و به مادی، که نامهای خاص، جاینامها و نامهای قبایل هستند، در نوشته‌های یونانی (تألیفات تاریخی و جغرافیایی و کتیبه‌ها) باقی مانده است.

نظام آوایی و ساخت دستوری زبانهای ایران باستان

نظر به اینکه هیچ متن پیوسته‌ای از زبان‌های سکائی و مادی و سایر زبانهای ایران باستان باقی نمانده است، برای بررسی ساخت دستوری زبانهای ایرانی باستان تنها از نوشته‌های کتیبه‌های فارسی باستان و متون اوستا به این منظور استفاده می‌شود.^{۱۰} با بررسی تطبیقی ساخت دستوری و نظام آوایی زبانهای فارسی باستان و اوستائی، خویشاوندی بسیار نزدیکی میان این دو زبان آشکار می‌شود. اگر از بعضی ویژگیهای ثانوی (که تنها گاهی آشکارند) و توجیه آنها از طریق خطوط خاص فارسی باستان و اوستا میسر است صرف نظر کنیم، این دو زبان به صورت دو گویش کاملاً نزدیک و خویشاوند ایرانی باستان ظاهر می‌شوند.

نظام آوایی

نقص خطوط اوستائی و فارسی باستان بررسی نظام آوایی ایرانی باستان را بی‌نهایت دشوار می‌سازد. در خط میخی فارسی باستان یک نشانه می‌تواند نماینده یک صامت یا ترکیب همین صامت با مصوت *h* باشد. مثلاً نشانه 𐎠 را می‌توان *r* یا *rh* خواند. این نشانه را می‌توان *r* (هجایی) نیز خواند. از روی این خط در بسیاری از موارد نمی‌توان فهمید که مصوتهای به کار رفته بلندند (*ū, ī*) یا کوتاه (*u, i*)، تک آوایی هستند (*ū, ī*) یا

— پیروی شده است. رک

G. Morgenstierne. «Orthography and Sound-System of the Avesta». *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap*, vol. XII. Oslo, 1942, p. 32.

(۱۰) همچنان که قبلاً گفته شد، مواد زبانی سکائی بسیار محدود است. با اینهمه از واژه‌های سکائی موجود، با وجود کمی تعداد آنها، تصویری از ویژگیهای نظام آوایی، صرف و ساختمان کلمات این زبان به دست می‌آید.

مرکب (ā, ā̄) در بعضی مواضع مشخص، بعضی صامتها (h, n) در خط نشانه خاصی ندارند. مثلاً کلمه $\text{𐎠𐎡𐎹} - \text{𐎠𐎡} - \text{𐎠} - \text{𐎡}$ $v^a z^a r^a k^a$ را می‌توان *vazarka*, *vazaraka*, *vazrka*, *vazrak*, *vazraka* و غیره خواند. (شکل صحیح، همین شکل آخری است. مقایسه شود با *buzurg* در تاجیکی معاصر و بزرگ *bozorg* در فارسی معاصر). کلمه $\text{𐎡𐎹} < \text{𐎡} < \text{𐎡}$ $p^a u \check{c}^a$ را می‌توان *pauça* یا *puça* خواند (صورت اخیر تلفظ درست کلمه است. قس *putra-* در هنبا و *pu0ra-* در او و *pus* در فامیا و *furt* در آس (دیگ) و غیره).

آوانویسی زبان اوستائی از این هم پیچیده‌تر است. همان طوری که قبلاً اشاره کردیم، خط اوستائی که از خط پهلوی گرفته شده دارای یک رشته نشانه‌های اضافی برای نشان دادن جزئیات تلفظ مصوتها و بعضی صامتها است. الفبای اوستائی دارای ۱۴ نشانه برای مصوتها، دو نشانه برای *t*، سه نشانه برای *s*، دو نشانه برای *h* و چند نشانه خاص برای صامت‌های غنه هجائی و غیره است.^{۱۱} تلفظ دقیق بعضی نشانه‌ها را به هیچ وجه با قطعیت نمی‌توان مشخص کرد (شاید این تلفظ‌ها خاص مراسم نماز و دعای موبدان بوده است). از آنچه گذشت نتیجه می‌شود که آوانویسی زبانهای ایرانی باستان تنها با مقایسه (استفاده از فارسی باستان برای اوستا و بالعکس، استفاده از سنسکریت برای شکل‌های جدیدتر زبانهای ایرانی و غیره) امکان پذیر است. از این مطلب این نکته نتیجه می‌شود که بخشی از هر یک از آوانویسی‌های موجود ناشی از تعبیر و تفسیر است. تا آنجا که از مواد زبانی موجود ایرانی باستان و از دستور تطبیقی زبانهای هندو ایرانی برمی‌آید نظام آوایی زبانهای ایرانی باستان چنین است:

مصوتها

نظام مصوتها از سه جفت مصوت ساده کوتاه و بلند (*ā-u*, *i-i*, *ī-i*) و دو مصوت مرکب (*ā̄, ā̄u*) تشکیل شده است. به این نظام هشت مصوتی باید مصوت *ɪ* (هجایی) را که

۱۱) کوشش تدوین کنندگان اوستا برای ثبت دقیق تلفظ این متن می‌تواند دلیل دیگری برای نشان دادن این نکته باشد که در دوره ساسانی زبان اوستائی زبانی مرده بوده است. در ترجمه‌های اوستا به پهلوی، که در همین دوره انجام گرفته، و در متون زردشتی دیگر، از الفبای معمولی پهلوی، بدون هیچ نشانه اضافی، استفاده شده است. زیرا قرائت متون زبان پهلوی، که در این دوره زبانی زنده بوده، هیچ اشکالی ایجاد نمی‌کرده و بنابراین در این خط به نشانه‌های اضافی نیاز نبوده است.

آثار آن به وضوح در زبانهای ایرانی میانه و ایرانی جدید نیز مشاهده می‌شود افزود. در الفبای اوستائی نشانه‌های خاصی برای نشان دادن \bar{e} , \bar{e} , \bar{o} , \bar{o} ، مصوت‌های ناپایدار (\bar{a} , \bar{a})، مصوت‌های دماغی شده (\bar{a} که غالباً در آوانویسی با \bar{a} نشان داده می‌شود) و مصوت مرکب (\bar{a} ؟) وجود دارد. ارزش واجی این نشانه‌ها به طور قطعی و مسلم معین نشده است.^{۱۳}

صامت‌ها

از آنچه گذشت (رک ص ۴۱) چنین برمی‌آید که چهار سری صامت‌های انسدادی قدیمی هندو ایرانی (و هندوآریائی^{۱۴}) در زبانهای ایرانی باستان به دو سری انسدادی بیواک ساده p, t, k ؛ واکدار ساده b, d, g و به یک سری سایشی بیواک f, θ, x تبدیل شده‌اند. صامت‌های دیگر عبارت‌اند از سایشی‌های s, z (یک کانونه، *odnofokusni, monofocal*) و \check{s}, \check{z} (دو کانونه) و نیز صامت‌های غنه m, n ، صامت‌های مرکب \check{c}, \check{j} ، صامت‌های هجائی y, v و صامت دمشی h .

در گویش اوستای جدید یک رشته سایشی واکدار (w, δ, γ) که به طور منظم با سایشی‌های واکدار (b, d, g)^{۱۴} در گاهان و فارسی باستان در تمام مواضع کلمه، به جز در آغاز و بعد از غنه‌ها و صفیری‌ها، مرتبط هستند نیز دیده می‌شود.^{۱۵} تبدیل انسدادی‌های واکدار به سایشی ($b > w, d > \delta, g > \gamma$)، در جایگاه میان دو مصوت حتی در فارسی باستان نیز منتفی نیست.^{۱۶} با اینهمه فقدان نشانه‌های میخی خاص در فارسی باستان برای نشان دادن این آواها ما را از داوری قطعی در این باره باز می‌دارد.

(۱۲) G. Morgenstierne. «Orthography and Sound System of the Avesta». *op. cit.*, pp. 74-5. رک
(۱۳) سری بیواک‌های ساده (p, t, k). بیواک‌های دمیده (ph, th, kh). واکدارهای ساده (b, d, g). و واکدارهای دمیده (bh, dh, gh).

(۱۴) که صورت تحول یافته واکدارهای ساده قدیم (b, d, g) با واکدارهای دمیده (bh, dh, gh) هستند.
(۱۵) انسدادی‌ها در اوستای جدید در آغاز کلمه و بعد از غنه‌ها و صفیری‌ها حفظ شده‌اند. برای اطلاع از جزئیات مسئله، رک

Chr. Bartholomae. «Awestasprache und Altpersisch». *GiPh*, vol. I, Strasbourg, 1895-1901.

(۱۶) رک

A. Meillet, *Grammaire du vieux-perse*, 2nd ed. Paris, 1931, p. 76. R. G. Kent, *Old Persian*, 2nd ed. New Haven, 1953, p. 25.

در الفبای اوستائی همچنین نشانه‌های خاصی که ظاهراً برای نشان دادن غنه‌های پس‌زبانی (post-dorsal) و نیز گونه‌های آوائی t, š, h, x, n, m به کار رفته‌اند وجود دارد، اما ارزش واجی آنها مشخص نیست.

حرف ۱^۳ در خط میخی فارسی باستان فقط در چهار کلمه خارجی (اسمهای خاص و جاینامها) دیده می‌شود. واج ۱ آشکارا در فارسی باستان وجود نداشته (در سایر زبانهای ایرانی باستان نیز عموماً وجود نداشته است). در سایر کلمات قرصی، ۱ خارجی با حرف ۲^۳ نشان داده شده است.^{۱۷}

تفاوتهای اساسی میان نظامهای آوائی فارسی باستان و اوستا را به صورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. او s (// هتبا š) // فابا 0:

او saṇhaiti // فابا oātiy «می‌گوید، اعلام می‌کند» (< oahati)*، مقایسه شود با سوم شخص مفرد ماضی (a0aha)،

او sūra- // فابا θūra- «قوی» (در نام ماه -0ūravāhara)؛

او masišta- // فابا maθišta- «بزرگترین، رئیس».

۲. او z (// هتبا ž و h) // فابا d:

او zasta- // فابا dasta- «دست»؛

او azəm // فابا adam «من»؛

او zrayah- // فابا drayah- «دریا»؛

او zān- // فابا dān- «دانستن».

۳. او 0r (// هتبا tr) // فابا ۱^۳:

او θrit(i)ya- // فابا ɕitīya- «سومین»؛

او xša0ra- // فابا xšaɕa- «پادشاهی، سلطنت»؛

۱۷) با اینهمه این مسئله منتفی نیست که حرف ۱^۳ () صورت تغییر یافته حرف ۳^۳ () باشد. ۱۸) این نشانه در آوانویسی فارسی باستان برای نشان دادن آوائی به کار می‌رود که معادل دو صامت باستانی است: او 0r، هتبا tr. این آوا بعدها در فارسی به s بدل شده است. مؤلف در اینجا ɕ را با θr نشان داده است، اما مترجم فرانسوی آن را به ɕ بدل کرده است. این نشانه معرف یک صامت صفیری است که امروز معمولاً با ss یا ɕ نشان داده می‌شود (ز. لازار).

۴. او sp (// هذبا šv) فابا s:

او -aspa // فابا -asa «اسب»

او -vispa // فابا -visa «هر، همه».

چنانکه بعداً خواهیم دید تفاوتهای آوائی بین زبان اوستا و فارسی باستان در تفاوتهای گویشی زبانهای ایرانی میانه و ایرانی جدید انعکاس پیدا کرده‌اند. این تفاوتها برای طبقه‌بندی تاریخی و گویشی این زبانها اهمیت فوق‌العاده دارد.

ساخت دستوری زبانهای ایرانی آشکارا جنبه‌تصریفی دارد.

نظام اسم دارای یک تعداد اشکال دستوری است که بسته به آوای پایان ستاک (ستاکهای مختوم به -a، -ā، -i، -u یا صامت‌های مختلف)، جنس دستوری (مذکر، مؤنث یا خنثی)، عدد (مفرد، تثنیه، جمع) و بالاخره حالت دستوری (فاعلی، ندائی، مفعولی صریح، اضافه، مفعولی غیر صریح (بائی)، ازی، ابزار و مکانی) دارای پایانه‌های متفاوتی است:

نظام فعل ایرانی باستان بر حسب شخص، عدد (شمار)، وجه، جهت (voice, voix)، زمان و جنبه یا نمود (aspect) دارای پایانه‌های صرفی متفاوتی است.

صورت‌های تکمیلی [مشتق از وریشه متفاوت] در صرف ضمائر نقش مهمی دارد. نظام متنوع صرف اسماء و افعال موجب پیدایش و گسترش چشمگیر مطابقت در ساخت نحوی زبانهای ایرانی باستان شده است (مطابقت گزاره با نهاد، مطابقت تعیین کننده صفت و غیره) با تعیین شونده [موصوف و نظایر آن] و غیره).

مثالهای صرف اسم (ستاکهای مختوم به -i، جنس مذکر)

او -haoma «هوم، نوشابه مذهبی»، -yasna «پرستش»، -zasta «دست»، -aspa «اسب»،
 -ahura «سرور»، -vīra «مرد»، -aka «شریر»، -aməša «جاویدان»، -daēva «دیو، شیطان».

فابا -dasta «دست»، -pāda «پای»، -pārsa «پارس، پارسی»، -martiya «مرد»،
 -xšāyaθiya «شاه»، -kāra «مردم، سپاه»، -drauga «دروغ، شورش، آشوب»،

māda- «ماد»، uba- «هر دو (تثنیه)»، asabara- «سوار»، saka- «سکا».

فارسی باستان	اوستائی	
مفرد		
xšāyaθiya ، martiya	yasnō ، haomō.	فا
xšāyaθiyam ، martiyam	yasnəm ، haoməm	مفبی
pārsā ، kārā	^۱ yasna ، haoma	ایز
martiyahyā ، kārahyā	yasnāi ، haomāi	مفبا
draugā ، pārsā	yasnāt_ ، haomāt_	ازی
xšāyaθiyahyā ، martiyahyā	^۲ yasnahe ، haomahe	اض
mādaiy ، pārsaiy	^۲ yesne	مک
martiyā	^{۲۲} ahura ، haoma	ندا
تثنیه		
ubā	zastō	فا
gaušā	zastō	مفبی
pādaibiyā ، dastaibiyā	zastaē ^۱ bya	ایز مفبا ازی
غیر موجود	vīrayá	اض
	zastayō	مک
	vīra	ندا
جمع		
xšāyaθiyā ، martiyā	aməšá ، haoma	فا
	haomā	مفبی

(۲۰) در گاهانی -hyā : yasnahyā ، ahurahyā

(۱۹) در گاهانی -ā : akā

(۲۱) در گاهانی: yasnā (۲۲) در گاهانی ahurā

asabāraibiš , martiyaibiš	yasnāiš , daēvāiš	ابز
غیر موجود	yasnaēibyō , daēvaēibyō ^{۳۳}	مفبا ازی
sakaibiš		
xšāyaθiyānām , martiyānām	daēvanām	اض
mādaišuvā	vīraēšu , aspaēšu	مک
غیر موجود	yasna ^{۳۳}	ندا

مثال صرف ضمیر (او azəm // فابا adam «من»)

فارسی باستان	اوستایی	
	مفرد	
adam	azəm	فا
mām	mām	مفبی
manā	mavōya	مفبا
ma ^{۳۴}	maṭ (گاهانی)	ازی
manā	mana	اض
	جمع	
vayam	vaēm	فا
غیر موجود	ahma	مفبی
	ahma ¹ byā (گاهانی)	مفبا
	ahmaṭ (گاهانی)	ازی
a ^h māxam	ahmākəm	اض

مثال صرف فعل (صرف ستاکهای مختوم به -a؛ زمان حال، اخباری، معلوم) او bar- «بردن»، xšay- «حکومت کردن، غلبه کردن»، pərəs- «پرسیدن»، jas- «آمدن، رسیدن».

فابا prs- «پرسیدن، تنبیه کردن»، tars- «ترسیدن»، ah- «گفتن، اعلام کردن»، bar-

(۲۴) با حرف اضافه haēn «از»: haēnma «از من».

(۲۳) در mazdayasna- . dačvayasna-

«بردن»، pari-bar- «حمایت کردن، دفاع کردن»، vi-tar «گذشتن، عبور کردن».

فارسی باستان	اوستایی
مضارع	
مفرد	
pr̥sāmiy , pari-barāmiy	barāmi اول شخص
^{۲۵} pari-barāhy	barahi دوم شخص
(*θāhatiy >) θātiy , tarsatiy	ḡasa'ti , bara'ti سوم شخص
جمع	
^{۲۶} θahyāmah(i)y	barāmahi اول شخص
غیر موجود	xšayaθā (گاهانی) دوم شخص
tarsa ⁿ tiy , bara ⁿ tiy	barənti سوم شخص
ماضی	
مفرد	
aθaham , abaram	barəm اول شخص
غیر موجود	ḡasō , pər ³ sō دوم شخص
aθaha , abara	bara ₁ , pər ³ sa ₁ سوم شخص
جمع	
غیر موجود	barāma اول شخص
غیر موجود	ḡasata دوم شخص
atarsa ⁿ , abara ⁿ	barən سوم شخص

از صورتهای فعلی مذکور در فوق چنین برمی آید که زبان اوستا به طور کلی ویژگیهای کهنه تری را حفظ کرده است تا فارسی باستان. مهمترین این نکته ها عبارت اند از:

(۲۵) نکل التزامی. صورتهای اخباری برای دوم شخص مفرد موجود نیست.
 (۲۶) شکل مجهول به معنی «نامیده می شویم».

۱. ساده شدن قابل ملاحظه نظام صرف اسم در فارسی باستان و در درجه اول از بین رفتن شکل قدیمی حالت مفعول با واسطه که نقش آن به حالت اضافه واگذار شده است (قس).

«پسروشاسب (گشتاسب)، نوه ارشام» *vištāspahyā puça, aršāmahyā napā*

و در عین حال: *hauv... kārahyā avaθā aθaha...* «او... به سپاه اینچنین گفت».

۲. در فارسی باستان گرایش آشکاری به حذف تشبیه دیده می شود. شکل تشبیه فقط در چند اسم و فعل دیده می شود.

۳. از بین رفتن صورتهای قدیمی ماضی مطلق (aoriste) و ماضی کامل. در فارسی باستان صفت های مفعولی مختوم به *-ta* که بعدها در زبان فارسی و بعضی زبانهای دیگر ایرانی مبنای ساختمان تمام زمانهای گذشته فعل شده جای آنها را گرفته است.

۴. برعکس زبان اوستائی، در فارسی باستان پیشوندهای فعلی استقلال خود را از دست می دهند و با فعل ترکیب می شوند.

بعضی تحولات جدید کم و بیش با اهمیت را که خاص فارسی باستان است نیز می توان ذکر کرد. بعضی از این پدیده ها وابسته به فرایندهای آوایی، به ویژه مربوط به افتادن *-h* پایانی (**-s>*) که در شکلهای حالت فاعلی دیده می شود و نیز حذف انسدادیهای پایانی است. حذف این صامتها موجب خلط شکلهای حالت ازی و حالت ابزاری مفرد در فارسی باستان شده است (رک صفحات قبل، بخش صرف اسامی). شناسه های سوم شخص مفرد در زمانهای گذشته در فارسی باستان و اوستائی را نیز با هم مقایسه کنید.

نمونه یک متن اوستائی (وندیداد، II، ۲-۱) ۲۷

حرف نویسی

1. pərəsaṭ zaraθušr̥tō ahurəm mazdām: «ahura mazda mainyō spāništa dātara gaēθanām astvaitinām ašāum, kahmāi paoiryō mašyānām apərəsə tūm yō ahurō mazdā anyō mana yat zaraθuštrāi? kahmāi fradaēsayō daēnām yām āhūrīm zaraθuštrīm?»
2. āaṭ mraoṭ ahurō mazdā: «yimāi srīrāi hvāθwāi, ašāum zaraθuštra, ahmāi paoiryō mašyānām apərəsə azəm yō ahurō mazdā anyō θwaṭ yat zaraθuštrāṭ aimāi fradaēsaēm daēnām yām āhūrīm zaraθuštrīm».

شرح لغات

pərəsaṭ فعل، سوم شخص مفرد ماضی از ستاک -pərəs-، فابا -pṛs- «پرسیدن» قس فامیا -purs-، تامعا // -purs- فامعا پُرس -pors-، و غیره، گزاره. zaraθuštrō اسم خاص «زردشت»، فاعلی مذکر مفرد، نهاد. ahurəm mazdām اسم خاص «اهورا مزدا»، به معنی «سرور دانا» (بزرگ‌ترین خدای اقوام ایرانی‌زبان در دنیای باستان). در اوستا، برعکس فارسی باستان (رک متن فارسی باستان) دو جزء این اسم هنوز استقلال دارند و جداگانه صرف می‌شوند: ahurəm حالت مفعبی، مذکر مفرد، از ستاک -ahura- «سرور»، mazdām حالت مفعبی، مذکر مفرد، از ستاک -mazdāh-، مفعبی. ahura mazda ندائی مذکر مفرد، از -ahura mazdāh- mainyō اسم، ندائی مذکر مفرد از -mainyu- «روح». spāništa صفت، ندائی مذکر مفرد از -spāništa- (صفت عالی از -spān- «مقدس»، صفت کلمه قبلی. dātara اسم، ندائی مذکر از -dātara- «آفریننده» قس هبنا -dhātār- (>-dhā- «آفریدن»، قرار دادن»).

gaēthanām صفت، حالت اضافه مؤنث جمع از **gaēθā-** «گیتی، اقامتگاه»؛ فابا **-gaiθā-**،
 قس فامیا **gēhān-**، فامعا **جَهان** // تا **jāhon** (>**gaiθānām**)، مضاف الیه کلمه قبلی.
astvaitinām صفت به معنی «مادی، مربوط به تن»، تحت اللفظ به معنی «که استخوان
 دارد»، اضافه مؤنث جمع، صفت کلمه قبلی که از نظر حالت، جنس و شمار با آن
 مطابقت کرده است.

ašāum صفت، ندائی مذکر مفرد از **ašavan-** «پارسا» هذب **-rtāvan-**، فابا **-artāvan-**.
kahmāi صفت پرسشی، حالت مفعول با واسطه، مفرد مذکر از ستاک **-ka-**، هذب **-ka-**،
 «که، کسی که».

paoiriō صفت، حالت فاعلی مفرد مذکر از **paurva-** «نخستین، پیشین»، قس هذب
pūrva-، که به صورت قید زمان به معنی «قبلاً، سابقاً» به کار رفته است.
mašyānām اسم، حالت اضافه مؤنث جمع از **mašya-** «انسان» قس هذب **-martya-**، فابا
martiya-، فامیا **mard-** «مرد»، فامعا **mard** // فامعا **mard**، مضاف الیه کلمه قبلی.
aparəse فعل، ظاهراً صورت تصحیف شده **aparəso** است، دوم شخص مفرد ماضی
 ریشه **parəs-** (رک بالا).

tūm ضمیر شخصی، دوم شخص مفرد، فاعلی، قس هذب **(u)vām-**، فابا **-tuvam-**،
 فامیا **tō-**، فامعا **tu** // فامعا **to** «تو»، نهاد.
yō ضمیر موصولی فاعلی مذکر مفرد از **ya-**، قس هذب **-ya-**، در حالت، جنس و شمار با
 کلمه قبلی مطابقت کرده است.

ahurō mazdā اسم خاص، «اهورا مزدا» (رک بالا)، هر دو کلمه در حالت فاعلی مذکر
 مفرد است. مضاف الیه **tūm** که از طریق ضمیر موصولی **yō** با آن مرتبط شده
 است.

anyō صفت، حالت فاعلی مفرد مذکر از **-anya-**، هذب **-anyā-**، فابا **-aniya-** «دیگر،
 دیگری» که در اینجا به صورت قید به معنی «بجز» به کار رفته است.

mana ضمیر شخصی، اول شخص مفرد در حالت اضافه به جای حالت ازی، قس هذب
māma-، فابا **manā-**، فامیا **man-**، فامعا **man** // فامعا من.

yāt ضمیر موصولی حالت فاعلی-مفعول بی واسطه مفرد خنثی، قس گاهانی **yāt** در
 حالت ازی مفرد مذکر.

zaraθuštrāi اسم خاص (رک بالا)، حالت مفعولی باواسطه مفرد (به جای حالت اضافه)، مضاف الیه **mana** که از طریق ضمیر موصولی **ya-** به آن متصل شده است.

fradaēsayō فعل، دوم شخص مفرد ماضی از **fradaēs-** «تعلیم دادن، نشان دادن». **daēnām** صفت، حالت مفعولی بی‌واسطه مفرد مؤنث از **daēnā-** «اعتقاد، دین»، قس فامیانه **dēn**، فا و تامعا **din** «دین».

yām ضمیر موصولی (رک بالا) که از نظر حالت، شمار و جنس با کلمه قبل از خود مطابقت کرده است.

āhūrīm صفت، حالت مفعولی بی‌واسطه مفرد مؤنث از **āhūrī-** «اهورایی»، صفت **daēnā** که از طریق ضمیر موصولی **ya-** به آن متصل شده و از نظر جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

zaraθuštrīm صفت، حالت مفعولی مفرد مؤنث از **zaraθuštrī-** «زردشتی»، صفت **daēnā-** که به همان شکل قبلی به آن متصل شده است.

āat قید، «آنگاه، درباره آن»، حالت ازی مفرد از ضمیر اشاره **a** «آن، همان» قس **hēba āt**. **mraot** فعل، سوم شخص مفرد ماضی از **mrao-** «گفتن، بر زبان آوردن» (قس **hēba brav-**، قس اسلاوی باستان **mlŭv-**، روسی **molva** «همهمه»، **molvit** «گفتن»).

yimāi اسم خاص، حالت مفعولی باواسطه مفرد از **yima-** «جم»، قس **hēba yamā-**، فاقد **jamšēd** «جمشید» (> ایر با **yama-xšaita-**).

srīrāi صفت، حالت مفعولی باواسطه مفرد از **srīra-** «زیبا، عالی»، صفت کلمه قبلی که با آن از نظر جنس و حالت و شمار مطابقت کرده است.

hvāθwāi حالت مفعولی باواسطه مفرد از **hvāθwa-** «که گله‌های خوب (زیبا) دارد»، مرکب از **hu** «خوب» + **vāθwa-** «گله، رمه»، صفت **yima** که در جنس، حالت و شمار با آن مطابقت کرده است.

zaraθuštra اسم خاص (رک بالا)، حالت ندائی مفرد. **ahmāi** ضمیر اشاره، حالت مفعولی باواسطه مفرد (**a** «آن» که در اینجا در نقش ضمیر شخصی به کار رفته است).

aparəse فعل، اول شخص مفرد ماضی از **parəs-** (رک بالا).

azəm ضمیر شخصی، اول شخص مفرد در حالت فاعلی، قس هنبا ahám، فابا adam،
اسلا با azū (رک بالا ص ۵۸)
(wat) ضمیر شخصی، دوم شخص مفرد ازی، قس هنبا tvát.
zaraθuštrāt اسم خاص (رک بالا)، حالت ازی مفرد.
fradaēsaēm فعل، اول شخص مفرد ماضی از -fradaēs.

ترجمه

۱. زردشت از اهورا مزدا پرسید: «ای اهورا مزدا، روح بسیار مقدس، آفریننده جهان مادی، دادگر، نخستین بار با کدام یک از موجودات میرا همسخنی کرده‌ای؟ (تحت اللفظ: همپرسگی کرده‌ای، پرسش کرده‌ای)، تو، اهورا مزدا، بجز من که زردشت‌ام، آئین اهورائی زردشتی را به که آموخته‌ای؟»
۲. پس اهورا مزدا گفت: «جم زیبا، آنکه گله‌های زیبا دارد، ای زردشت پارسا، او از میان مردمان، جز تو، زردشت، نخستین کسی است که من، اهورا مزدا، با او همسخنی کرده‌ام (از او پرسیده‌ام)، آئین اهورائی زردشتی را به او آموخته‌ام.»

نمونه یک متن فارسی باستان

(کتیبه داریوش اول، مربوط به ساختمان یک کانال، سطرهای ۴-۱) ۲۸

حرف نویسی

1. [b^hg^a] v^hz^ar^ak^a aur^am^az^ad^a h^ay^a av^am^a as^am^aan^am^a ad^a h^ay^a im^aam^a b^au
2. mⁱm^a ad^a h^ay^a [m^ar^a] t^aiy^am^a ad^a h^a[y^aš^a] iy^aat^aim^a ad^a m^ar^at^aiy^ah^ay^a
3. āh^ay^a d^aar^ay^av^aum^a Xš^ym^a ak^lun^auš^a h^ay^a d^a[a]r^ay^av^ah^auš^a Xš^yh^ay^a x^aš^aš^a
4. m^a r^aab^ar^a t^ay^a v^az^ar^ak^am^a t^ay^a [uv^as^ap^am^a] u[m^ar^a[t^a]iy^am^a...

آوانویسی

1. [baga] vazrka a^huramazdā hya avam asmānam adā hya imām bū
2. mim adā hya [mar]tiyam adā h[ya š]iyātīm adā martiyahy
3. ā hya dārayava^hum XŠyam akunauš hya d[ā] rayavahauš XŠyahyā xšaça
4. m frābara tya vazrkam tya [h^uvaspam^hu] mar[ti]yām...

شرح لغات

baga اسم «خدا»، حالت فاعلی مفرد مذکر، ستاک مختوم به -a، قس او -baga، هذبا bhāga- (تحت اللفظ به معنی تقسیم کننده)، اسلا با bogū (قس رو bogatyj [غنی]، یعنی «(خوب) تقسیم شده»، نهاد.

vazrka صفت «بزرگ»، فاعلی، مفرد مذکر، قس فامیا vazurg، فاقد buzurg بزرگ، فامعا بزرگ، تامعا buzurg، صفت کلمه قبلی که در حالت و جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

a^huramazdā اسم خاص «اهورا مزدا»، فاعلی مفرد مذکر (ستاک مختوم به h، قس حالت اضافه مفرد a^huramazdāha)، قس او ahurō mazdā (تحت اللفظ به معنی «سرور دانا (حکیم)»، فامیا ōhrmazd، و غیره.

hya^{۲۹} ضمیر اشاره-موصولی «آنکه»، حالت فاعلی، مفرد مذکر، قس او hā، hō، هذبا s(i)ya- اسلا با sū (قس رو sija، sej «این») و غیره.

avam ضمیر اشاره، حالت مفعولی بی واسطه، مفرد مذکر از -ava، قس او -ava «این»، مربوط به کلمه بعدی است و از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت می کند. **asmānam** اسم، حالت مفعولی بی واسطه، مفرد مذکر، از -asman (ستاک مختوم به n)، قس او asman، هذبا -āsman، فامعا آسمان // تامعا osmon، مفعول بی واسطه.

adā فعل، سوم شخص مفرد ماضی از -dā «آفریدن، پی افکندن»، قس او dā، هذبا -dhā-، و غیره، گزاره.

imām ضمیر اشاره، حالت مفعولی، مفرد مؤنث از -ima «این»، قس او -ima، هذبا -ima، فامیا im، تامعا im، فامعا em (در امروز، امشب و غیره)، به کلمه بعد از خود

۲۹ این کلمه امروز haya خوانده می شود (ز. لازار).

وابسته است و از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت می‌کند.

būmim اسم، حالت مفعولی بی‌واسطه، مفرد مؤنث از **būmī**، قس او **būmī-**، هذب **bhūmī-**، فابوم، مفعول بی‌واسطه.

martiyam اسم، حالت مفعولی بی‌واسطه، مفرد مذکر از **martiya-**، قس او **mašya-**، هذب **mártya-**، فامیا **mard** فا و تا معا مرد، مفعول بی‌واسطه.

šiyātim اسم، حالت مفعولی بی‌واسطه، مفرد مؤنث از **šiyāti-** «شادی، خوشبختی»، قس او **šāti-** فامیا **šād** «شاد»، تامعا **šod** // فامعا شاد، مفعول صریح.

martiyahyā اسم، حالت اضافه-مفعولی باواسطه، مفرد مذکر از **martiya-** (رک بالا)، مفعول باواسطه.

dārayavahu اسم، حالت مفعولی بی‌واسطه، مفرد مذکر از ستاک **dārayavahu** «داربوش»، تحت اللفظ به معنی «دارای خوبی»، از ریشه **dār** «داشتن» + **vahu** «خوبی»، قس او **vohu-**، سنس **vāsu-**، مفعول بی‌واسطه.

XŠyam اسم، مفرد مذکر از ستاک **xšāyaθiya-** «پادشاه» (که با هزوارش **XŠ** نوشته شده)، از ریشه **xšāy-**، او **xšāy-**، هذب **ksāy-** «داشتن، حکومت کردن، درخشیدن»، فامیا **šāh**، تامعا **šoh** // فامعا شاه، مفعول بی‌واسطه.

akunauš فعل، سوم شخص مفرد ماضی (از بن مضارع **kunau-** با افزونه **-a** و شناسه ماضی مطلق **-s***)، قس فامیا **kun-**، تامعا **kun** // فامعا **kon** «کن» (بن مضارع از «کردن»)، گزاره.

dārayavahauš اسم خاص، حالت اضافه-مفعولی باواسطه، مفرد مذکر، از **dārayavahu-** (رک بالا)، مفعول باواسطه.

XŠyahyā اسم، حالت اضافه-مفعولی باواسطه، مفرد مذکر، از ستاک **xšāyaθiya-** (رک بالا)، متمم کلمه قبلی که از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

XŠaçam اسم، حالت مفعولی بی‌واسطه، مفرد خنثی از ستاک **xšaça-** «سلطنت»، او **xšaθra-**، هذب **ksātra-**، قس فامیا **šahr** «سلطنت، حکومت»، تامعا شهر // فامعا شهر، مفعول صریح.

frābara فعلی، سوم شخص مفرد ماضی از ریشه **bar-** «بردن»، او **bar-**، هذب **bhár-** (پیشوند **-fra** + افزونه **-a-** + ستاک حال **bara-**، با شناسه صفر)، گزاره.

^{۳۰}tya ضمیر اشاره-موصولی (شکل تکمیلی hya، رک بالا). در اینجا برای اتصال میان صفت vzrkam و موصوف xšačam که از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده به کار رفته است.

vzrkam صفت (رک بالا)، صفت xšačam که در حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

^huvaspam صفت، حالت مفعولی بی واسطه، مفرد خنثی از ^huvaspa، تحت اللفظ به معنی «دارنده اسبهای خوب» (از hu «خوب» + aspa «اسب»)، صفت xšačam که از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

^humartiyam صفت، حالت مفعولی بی واسطه، مفرد خنثی از ^humartiya، تحت اللفظ به معنی «دارنده مردان خوب» (از hu- + martiya)، صفت xšačam که از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

ترجمه

خدای بزرگ اهورا مزدا (است) که این آسمان را بیافرید، که این زمین را بیافرید، که مردمان را بیافرید، که خوشبختی را برای انسان بیافرید. که داریوش را شاه کرد، که به داریوش این کشور بزرگ را داد، (کشوری دارای) اسبان خوب و مردان خوب.

فصل سوم

زبانهای ایرانی میانه

دوره میانه در زبان شناسی ایران از قرنهای چهارم - سوم ق م شروع می شود و تا قرنهای هشتم - نهم م را در بر می گیرد. از این دوره آثاری به زبانهای فارسی میانه، پارتی، سغدی، خوارزمی و سکایی در دست است.

با کشفیات اخیر در افغانستان آثاری از یک زبان دیگر ایرانی میانه یعنی بلخی یا تخاری حقیقی^۱ (étéo-tokharien)^۲ پیدا شده است. همچنین بعضی عناصر واژگانی از زبان آلانی به دست آمده است. آلانها قبایلی بودند که در این دوره در شمال قفقاز و جنوب روسیه زندگی می کردند.^۳ از زبان آلانها متون مهمی که تا حدی گسترده باشد در دست نیست، اما بررسی واژگان آن شکی در این مسئله باقی نمی گذارد که این زبان دنباله لهجه های سکائی - سرمتی دوره باستان و نیای آسی کنونی است. بنا بر این در تاریخ زبان

(۱) پیش از همه، در اینجا کتیبه بزرگی با نام کَبیشکا [پادشاه کوشانی] که در حفاریات سرخ کتل به دست آمده مورد نظر است. رک یادداشت ش ۱۰، ص ۷۳.

(۲) این نام مقبول نظر متخصصان واقع نشده است (ز. لازار).

(۳) موادی که در اینجا به آن اشاره می شود در کتاب زیر جمع آوری و بررسی شده است:

V. I. Abaev, *Osetinskij jazyk i folklor*, Moskva- Leningrad, 1949. به خصوص صفحات ۴۷-۴۱ و

۲۷۰-۲۴۸. این مواد عبارت است از جابنامها (اسامی اماکن)، اسامی خاص و بعضی عبارتها که نویسنده بیزانسی قرن دوازدهم م / ششم ق یوحنا تیتسیس (Johannes Tzetzes) نقل کرده، کتیبه مزاری که در زلنچوک (در حوضه فویان) به دست آمده و مربوط به قرن دهم / چهارم هجری است و نیز لغات فرضی آلانی در زبان مجاری. مجارها این کلمات را در دوره ای که در دشتهای میان رودهای ولگا و دُن با آلانها تماس برقرار کردند (حدود قرن هشتم م) از زبان آلانی به فرض گرفتند.

آسی، آلانی مرحله میانی این زبان است و می‌توان آن را آسی میانه نامید.^۴ تغییرات عمیق در نظام دستوری، از بین رفتن تدریجی نظام صرف اسم و اهمیت روز افزون ساختهای تحلیلی از مشخصات دوره میانه زبانهای ایرانی است. این فرایند در تاریخ زبان به نحو کاملاً روشنی آشکار می‌شود. همچنانکه قبلاً گفته شد، آخرین نوشته‌های پارسی دوره باستان (کتیبه‌های میخی دوره هخامنشی) مربوط به قرن چهارم ق.م. است. از دوره میانه زبان پارسی (فارسی میانه) تنها از قرن سوم م متون پیوسته در دست است. بنا بر این، در تاریخ زبان پارسی از یک دوره که شش قرن را در بر می‌گیرد هیچ نوشته‌ای در دست نیست و دقیقاً تغییرات اساسی که تمام نظام دستوری را در بر گرفته در همین دوره پیش آمده است.

اگر نوشته‌های پارسی در دوران کهن تصویری از زبانی با ساخت کاملاً تصریفی به دست می‌دهد^۵ نوشته‌های دوره میانه نشان می‌دهد که در بعضی از بخشهای کلام (به ویژه اسمها) نظام تصریفی کاملاً از بین رفته است. در فارسی میانه مقوله دستوری جنس و نظام تصریفی اسم که اسمها بسته به جنس، شمار و حالت پایانه‌های متفاوتی می‌گیرند از بین رفته است؛ نظام تصریف ضمایر که در فارسی باستان صورت تکمیلی (suppletive) دارد کاملاً (یا تقریباً) و مقوله تثنیه به کلی از میان رفته است. در نظام فعل نیز تغییرات مهمی پیش آمده و دستگاه فعل ساده شده است. تعداد صیغه‌های فعل که در فارسی باستان بسته به جهت (voice)، جنبه یا نمود (aspect) و زمان دارای

۴) اُسْتیا یا اَسْتیا (=آیستان) و اُسیت Ossete یعنی آسی به کلمه اَس-as بر می‌گردد که نام یکی از اقوام سمرت (یا آلان) است که بعدها در تشکیل ملت اَس مشارکت داشته است. این کلمه در ادوار دور در کتاب بطلمیوس (۷، ۹، ۱۶: Asaioi، قبیله سمرتی) و در کتاب استرابون (۸: XI: Asioi) به کار رفته است. در قرون وسطی قبیله (یا قبایل) آسی (در عربی اَس و در تواریخ روسی یاسی jasy) در نوشته‌های شرقی و غربی با آلانها یکی دانسته شده است: Alani sive Assi «آلانها یا آسها» (پلانو کارپینی Jean de Plan Carpin در سال ۱۲۴۵ م). در آسی معاصر این کلمه (در ابرون aso // دیگا asi، assi) به بالکارها (که احتمالاً بخشی از یک قوم را که قبلاً آسی‌زبان بوده‌اند در خود جذب کرده‌اند) اطلاق می‌گردد. ریشه کلمه اَس-as از کلمه ایریا (ار) -āsu «تند، سریع» گرفته شده است (قس فارسی آهو). نیز مقایسه شود با کلمه گرجی -os-، -ovs- به معنی «آسی». رک V. I. Abaev, *Istoriko-etimologičeskij slovar' osetinskogo jazyka*, vol. 1. Moskva-Leningrad, pp. 79-80; G.S. Axvlediani, «Ossetica - Georgica», *Izvestija severo-oseinskogo naučno-issledovatel'skogo instituta*, XXII. 1. 1960, p. 29 sq.

۵) منظور از پارسی در اینجا زبان منطقه پارس از قدیمترین زمان تا به امروز است (م).

شناسه‌های متفاوتی بوده کاهش یافته است. صیغه‌های ماضی که با الحاق افزونه -a به بن مضارع ساخته می‌شدند متروک شده‌اند و صفت‌های مفعولی کاملاً (یا تقریباً) جای آنها را گرفته است.

فرایند از بین رفتن تدریجی صرف اسم در ایرانی باستان از زمان هخامنشیان شروع شده بود. در کتیبه‌های متأخر فارسی باستان غالباً تغییراتی در صرف اسامی دیده می‌شود که در کتیبه‌های داریوش اول و خشایارشا به چشم نمی‌خورد. خلط پایانه‌های صرفی و بعضی پدیده‌های دیگر نشان می‌دهد که در زمان تحریر آنها (پایان سده پنجم و نیمه اول سده چهارم قم) این صورتهای تصریفی دیگر مقوله‌های زنده‌ای نبوده‌اند، بلکه به شکل سنتی استعمال می‌شده‌اند. کلمات قرضی فارسی باستان در آرامی نیز مثالهای متعددی از تفاوت با شکل کلمات در ایرانی باستان به دست می‌دهند. این کلمات نشان می‌دهند که زبان پارسی گفتاری قرن پنجم با زبان نوشتاری تثبیت شده کتیبه‌های هخامنشی تفاوت بسیار داشته است.

از بین رفتن نظام صرف اسم در ایرانی باستان، که در تاریخ زبانهای ایرانی غربی (خاصه در پارسی) بسیار آشکار است، قبل از هر چیز وابسته به عمل قواعد تکیه است. در زبانهای ایرانی باستان یا کلاً در زبانهای شاخه غربی (بسته به کشش هجاها) تکیه روی هجای ما قبل آخر یا هجای دوم از آخر قرار می‌گرفته است. بنا بر این پایانه‌های جنس، حالت و غیره در جایگاه بی تکیه (بعد از تکیه) قرار می‌گرفته و به تدریج فشرده و کوتاه می‌شده‌اند تا سرانجام از بین رفته‌اند. بنا بر این، تفاوت‌های دستوری که با این نشانه‌ها بیان می‌شده‌اند به تدریج از بین رفته‌اند و شکل‌های متفاوت با هم یکی شده‌اند.

ایرانی میانه	ایرانی باستان	
pārs	< pārsa	فا
pārs(ē) > pārs	< pārsahyā	اض-مفبا
pārs	< pārsam	مفبی
pārs	< pārsaiy	مک
pārs	< pārsā	ازی

بقیایای صرف اسم ایرانی باستان فقط در بعضی شکل‌های اسم باقی مانده است: مثلاً پسوند *-ān* در شکل جمع در فارسی میانه که دنبالهٔ پسوند *-ānām* - اضافهٔ جمع فارسی باستان است: فابا *xšāyaOiyānām* «شاهان» (اضافهٔ جمع)، فامیا *šāhān* «شاهان» (شکل لا بتغییر جمع).

در طول این دوره در سایر زبانهای ایرانی نیز فرایندهای مشابهی پیش آمده، اما شدت آنها کمتر بوده است. در زبانهای ایرانی شرقی نظام تصریف پایدارتر از زبانهای ایرانی غربی بوده است.^۶ در سغدی و خوارزمی و سکائی (ختنی) هنوز پسوندهای حالت و جنس دیده می‌شود که طبعاً به شکل تغییر یافته‌ای منعکس کنندهٔ نظام تصریف ایرانی باستان است.

در سغدی و خوارزمی شکل‌های ماضی مشتق از بن مضارع^۷ (که در زبانهای ایرانی غربی از میان رفته‌اند) و یک دسته صورتهای دیگر فعل که دارای شناسه‌های مخصوص بوده‌اند باقی مانده‌اند (زبان سغدی از این نظر بسیار غنی است).

در تحول ایرانی باستان به ایرانی میانه تغییرات مهم آوایی نیز دیده می‌شود. فرایندهای خاص مانند تبدیل مصوتهای مرکب باستانی به بسیط (*ō < au*، *ē < ai*) و تبدیل صامتهای انسدادی باستانی (در جایگاههای خاص) به سایشی نه تنها در زبانهای ایرانی غربی، بلکه در زبانهای ایرانی شرقی نیز دیده می‌شود. این نوع تغییرات در مجموعهٔ محدود نامهای خاص ایرانی (سکائی-سرمتی) که در کتیبه‌های یونانی مناطق شمالی دریای سیاه باقی مانده‌اند نیز دیده می‌شود. در بخشی از این نامها صامتهای انسدادی و مصوتهای مرکب ایرانی باستان هنوز حفظ شده‌اند، اما در بخشی دیگر صامتهای سایشی و مصوتهای بسیط جای آنها را گرفته است و این حالت نشان دهندهٔ تلفظ ایرانی میانه و حتی ایرانی جدید است. مثالهای زیر با هم مقایسه شوند: *pídos* و *phidas* (ایر با *pitā*، آس معا و دیگا *fidā* «پدر»). *kaináksarthos* و *kēnéksarthos* (ایر با

۶) می‌توان تصور کرد که این وضعیت مربوط به ویژگیهای تکیه در زبانهای ایرانی شرقی است که تاریخ آنها تقریباً به طور کامل نامتخص است. تنها این را می‌دانیم که نحوهٔ عمل تکیه در زبانهای ایرانی شرقی با عمل آن در زبانهای ایرانی غربی متفاوت بوده است.

۷) به علاوهٔ آن دسته از صورتهای ماضی که با امتداد مصوت هجای اول (*ā < a*) ساخته می‌شده و دنبالهٔ شکل‌های قدیمی ماضی با افزونهٔ *-a* بوده‌اند.

kainā-xša0ra، آسمه معا kenā-xsart «شجاع (xsart) در انتقام (kenä)»، و غیره.

در این دوره در پایان کلمات نیز تغییرات مهمی پیش آمده است. بسیاری از صورت‌های اسمها و فعلها در ایرانی باستان به مصوت ختم می‌شده‌اند. در نتیجه حذف مصوت‌های پایانی (تحت تأثیر قانون تکیه که قبلاً به آن اشاره شد)، در زبانهای ایرانی میانه کلمات به صامت ختم می‌شده‌اند.^۸ بدین سان می‌بینیم که به تدریج و به دنبال تغییراتی که در جریان تحول آوایی و دستوری گویش‌های ایرانی باستانی (به ویژه در گروه غربی) پیش آمد، این گویش‌ها که در دوره باستان به هم نزدیک بودند، در دوره میانه به زبانهای تبدیل شدند که عمیقاً از هم فاصله گرفته بودند. تفاوت‌های آوایی که در دوره باستان میان گویش‌های ایرانی ناچیز بود عمیق شده و گسترش یافته و در ساختار صرفی و نحوی تفاوت‌های بارزی میان زبانهای ایرانی غربی و شرقی پیدا شده است. اگر برای اراتوستین (تقریباً ۱۹۴-۲۷۶ ق م) ساکنان پارس، ماد، بلخ و سغد omoglōttoi para mikrōn، یعنی «تقریباً هم‌زبان بودند»^۹ و اگر ژانگ قیان Zhang Qiān (قرن دوم ق م) تأیید می‌کرد که «از دَوَن Davan' (فرغانه) به طرف غرب تا حکومت آنسی An'si (کشور پارتها) زبان، علیرغم تفاوت‌های فاحش میان لهجه‌ها، کاملاً یکسان است و گویندگان مقصود همدیگر را می‌فهمند»^{۱۰}، در سده‌های پایان هزاره اول م سغدیان مجبور بودند برای اینکه متون مانوی به فارسی میانه (و به ویژه پارتی) را بخوانند و بفهمند واژه‌نامه‌های خاص فارسی میانه-پارتی-سغدی نا‌وین کنند.

خط. به استثنای اسناد سکائی که به خط براهمی که اصل آن از هند است و بعضی قطعات منفرد به گویش‌های تخاری وهفتالی (هیطالی) که به یک گونه محلی از خط یونانی

۸) بر عکس. در زبانهای ایرانی شرقی این دوره مصوت پایانی کلمات عموماً بافی مانده است.

۹) Strabon. *Géographie*. XI. 2.8. رک.

مطالب اراتوستین که استرابون آنها را نقل کرده مبنی بر گفته‌های هم‌زمان اسکندر مقدونی در زمان لشکرکشی او به شرق است (قرن چهارم ق م).

۱۰) رک.

N. Ja. Bičurin. *Sobranie svedinij o narodax, obitavšix v Srednei Azii v drevnie vremena*,

(مجموعه اطلاعات مربوط به اقوامی که در دوران باستان در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند).

vol. II. Moskva- Leningrad. 1950.

۱۱) منتشر شده در W. B. Henning, *Sogdica*, London. 1940. pp. 12-58.

نوشته شده‌اند^{۱۲}، تمام اسناد دیگر زبانهای ایرانی میانه به خطهایی که از آرامی مشتق شده کتابت شده‌اند.

گسترش و رواج این خطوط در میان ساکنان ایرانی زبان (و نه تنها ایرانی زبان) وابسته به شرایط تاریخی و فرهنگی خاص دوره هخامنشی و دوره پس از سقوط هخامنشیان است. در شاهنشاهی هخامنشی که قبایل و اقوام متعددی با زبانهای مختلف در آن زندگی می‌کردند، زبان پارسی که زبان قبایل پارسی و نیز سلسله‌ای بود که از میان آنان برخاسته بود هنوز از موقعیت فائق برخوردار نبود. قلمرو گسترش این زبان از مرزهای فارس، محل اقامت قبایل پارسی، تجاوز نمی‌کرد و کاربرد آن در نوشتار منحصر به کتیبه‌هایی بود که برای زنده نگه داشتن اقدامات پادشاهان هخامنشی بر بناها و سنگها نوشته شده بودند. (چند کتیبه که بر روی اشیاء معرف فرهنگ مادی نوشته شده‌اند طبعاً تغییری در هدف این خط که برای نگارش روی بناها ابداع شده بود نمی‌دهد). زبانهای بابلی و عیلامی^{۱۳} در نوشته‌های معمولی و اقتصادی، و آرامی در مکاتبات رسمی دولت اهمیت به مراتب بیشتری داشت. آرامی که به شاخه شمالی زبانهای سامی متعلق بود حتی قبل از به حکومت رسیدن هخامنشیان در کشورهای متعددی در خاور نزدیک در مقیاس وسیعی در نوشته‌ها به کار می‌رفت. این زبان در دوره هخامنشی زبان مکاتبات رسمی و دیوانی حکومت بود که اقوام متعدد متکلم به زبانهای مختلف تحت سلطه پادشاهان آن متحد شده بودند. سنت استفاده از زبان و خط آرامی در دوره بعد از هخامنشی نیز در میان اقوام ایران و مناطق مجاور تا ماوراء قفقاز در شمال غربی، و

(۱۲) این مجموعه اسناد اکنون با پیدایش کتیبه بسیار مهم و جدیدی که در حفريات سرخ کتل پیدا شده غنی شده است. رک

A. Maricq. «La grande inscription de Kaniska et l'été-tocharien: l'ancienne langue de la Bactriane». in *Journal Asiatique*, vol. 246, fasc. 4, 1958, pp. 345-440.

که عین کتیبه را نیز آورده است (نقشه ۱). نیز رک

W.B. Henning. «The Bactrian inscription», in *BSOAS*, vol. 23, 1960, 47-55; A. Maricq. «Bactrien ou été-tocharien». *Jl.* 248, 2, 1960, pp. 161-166.

(۱۳) چنانکه از لوحه‌هایی که در حفاریهای شهرهای کهن شوش و تخت جمشید به دست آمده بر می‌آید اسناد حابداری کاخهای پادشاهان هخامنشی نیز به عیلامی نوشته می‌شده است. این نکته که کتیبه‌های عمده فارسی باستان با یک ترجمه بابلی و عیلامی نیز همراه است گواه نقشی است که این دو زبان در حکومت هخامنشی داشته است.

هندوستان در شرق حفظ شده بود. وجود کتیبه‌های آرامی آرتاکسیس اول پادشاه ارمنستان در منطقه دریاچه سوان (گگچه)، کتیبه آرامی آشوکا (نیمه قرن سوم قم) در تاکسیلا، کتیبه دو زبانه یونانی-آرامی دیگر از همو در قندهار و تعدادی نوشته‌های دیگر مؤید این امر است.

تعیین این نکته که خط آرامی از چه زمان برای نخستین بار برای نوشتن زبانهای ایرانی به کار رفته دشوار است. قدیم‌ترین سند از این نوع^{۱۴} راکتیبه‌ای می‌دانند که برگور داریوش اول در نقش رستم کنده شده و بسیار بد حفظ شده است و، بر اساس آخرین تحقیقات، تاریخ آن حد اکثر به سال ۲۸۰ قم باز می‌گردد. به عقیده و. ب. هنینگ این کتیبه به فارسی باستان متأخر یا دوره پیش از فارسی میانه نوشته شده است.^{۱۵}

خط آرامی به تدریج در سایر استانها برای نوشتن زبانهای محلی ایرانی نیز به کار رفت و، مقارن آغاز تاریخ میلادی، زبانهای ایرانی مکتوب به خط آرامی در ایران و سیای مرکزی جانشین زبان آرامی شد. با اینهمه تمام نوشته‌های زبانهای ایرانی (فارسی میانه، پارتی، سغدی، خوارزمی) که به خط آرامی به دست ما رسیده است این زبانها را به شکل به اصطلاح «غیرخالص» عرضه می‌کنند. مسئله از این قرار است که در نظامهای خطی فارسی میانه، پارتی، سغدی و خوارزمی بسیاری از کلمات ایرانی (یعنی کلمات فارسی میانه، پارتی، سغدی و غیره) با تلفظ این زبانها نوشته نشده‌اند، بلکه با کلمات اندیشه‌نگار آرامی (هزوارش)، یعنی با کلمات آرامی که سابقاً منحصرأ در نوشته‌ها به کار می‌رفت ثبت شده‌اند. این هزوارشهای آرامی طبعاً جزء واژگان زبانهای ایرانی زنده نبود و هیچگاه در زبان گفتار به کار نمی‌رفت. اینها نشانه‌های قرار دادی و نمادهای نوشتاری کلمات ایرانی، به ویژه ضمائر، افعال، حروف اضافه و بعضی اسمهای رایج بودند که طبعاً به زبانهای ایرانی (یعنی فارسی میانه، پارتی، سغدی و غیره) خوانده و تلفظ می‌شدند.



۱۴) طبیعتاً به استثنای نامهای خاص، عناوین، جاینامها و کلمات منفرد ایرانی که در اسناد خاص آرامی، کتیبه‌ها و عبارات روی سکه‌ها آمده است.

۱۵) زک

فارسی میانه

در میان تمام زبانهای ایرانی میانه، فارسی میانه تنها زبانی است که بیشترین مقدار سند از آن باقی مانده است. از این زبان تعدادی سکه‌های نوشته‌دار که (از قرن دوم ق م) به دست پادشاهان پارس ضرب شده‌اند، تعداد زیادی سکه از دوره ساسانی (قرنهای سوم تا هفتم م)، کتیبه‌هایی بر روی ظروف، مهرها، سنگهای قیمتی و غیره به دست ما رسیده است. از قرنهای سوم و چهارم و پنجم م کتیبه‌هایی که پادشاهان ساسانی و رجال سیاسی و مذهبی این دوره در ایران بر سنگ کنده‌اند باقی مانده است. با اینهمه مواد اصلی تحقیق و مطالعه فارسی میانه را این اسناد که همه به شکل کتیبه و غالباً کوتاه‌اند تشکیل نمی‌دهند، بلکه از ادبیات وسیع مذهبی (زردشتی) و غیر مذهبی که در دوره تسلط ساسانیان (قرنهای سوم تا هفتم م)^{۱۶} و در قرنهای اول اسلامی تألیف شده‌اند تشکیل می‌گردد. تمام این آثار، چه به شکل کتیبه^{۱۷} و چه به شکل نسخه به گونه‌های مختلف خط

(۱۶) پاپیروسهای پهلوی که در آغاز قرن بیستم در منطقه فِیوم مصر کشف شد متعلق به همین دوره (قرن هفتم م) است. (چاپ اساسی آنها:

O. Hansen, *Die mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlichen Museen zu Berlin*, Berlin 1938.

نیز رک

J. de Menasec, «Recherche de papyrologie pehlevie», in *Journal Asiatique*, 241, 1953, pp. 185-196;

توصیف مجموعه پاپیروسهای پهلوی مکر در:

A.A. Frejman, «Pehlevijskie papirusy i drugie veščestvennye pamjatniki iranskoj kultury v Muzee izjaščnyx iskusstv v Moskve», in *IRAN*, 12, 1918, pp. 1925-1928.

و دو سند متعلق به دوره ما قبل فارسی میانه (قرن سوم میلادی) که در حفریات دورا اوروپوس پیدا شده است.
رک

The excavations at Dura Europos... Final Reports, V, pt. I, New Haven, 1959, pp. 415-417.

در حفریات دورا اوروپوس کتیبه‌هایی نیز به فارسی میانه بر روی دیوارهای معبد یافته شده‌اند که متعلق به نیمه قرن سوم میلادی‌اند. رک

B. Geiger, «The Middle Iranian texts», in: C.H. Kraeling, *The Synagogue (The Excavations at Dura Europos... Final Report, VIII, pt. I)*, New Haven, 1956, p. 283 sq. pl. XLIV-XLVII. 1).

(۱۷) بخش مهمی از این کتیبه‌ها که تا آغاز سالهای ۲۰ قرن بیستم شناخته شده بودند در کتاب زیر چاپ شده‌اند:
E. Hertzfeld, *Paikuli...* vol. I-II, Berlin 1924.

در حال حاضر این مواد در اثر بین المللی زیر به چاپ می‌رسد:

Corpus Inscriptionum Iranicarum (III pahlavi inscriptions) (مجموعه کتیبه‌های ایرانی)

فارسی میانه («پهلوی») نوشته شده‌اند.

بالاخره باید از اسناد مانوی یاد کرد که در آغاز قرن بیستم در واحه تُرفان (در ترکستان شرقی) پیدا شدند و دارای اهمیت استثنائی‌اند. این اسناد مانوی (متعلق به قرنهای هفتم تا نهم م) که به فارسی میانه (و نیز به پارسی و سغدی) است و در ترکستان شرقی کشف شدند نتیجهٔ فعالیت افراد فرقهٔ مذهبی مانوی بود که در ایران دورهٔ ساسانی از طرف حکومت و پیشوایان مذهبی مورد تعقیب و آزار قرار گرفته و مجبور شده بودند (از قرن سوم م) به مناطق مطمئن‌تری مهاجرت کنند. بر عکس تمام اسناد فارسی میانه («پهلوی») که در بالا^{۱۸} ذکر آنها رفت و خط تاریخی [و شبه تاریخی] آنها تلفظ اصیل و واقعی کلمات را از نظر محققان مکتوم نگه می‌دارد^{۱۹}، اسناد فارسی میانهٔ مانوی به یک خط ویژهٔ مانویان (مشتق از کلمهٔ مانی، نام بانی این جریان مذهبی) نوشته شده و آواهای کلمات را نشان می‌دهد^{۲۰}. این خط جدید در بررسی زبان فارسی میانه نقش به ویژه مهمی را ایفا می‌کند.

در دوران تسلط ساسانیان، زبان فارسی میانه، که در آن وقت زبان رسمی دولتی و زبان روحانیون زردشتی بود و نوشته‌های بسیار مهمی در آن دوران به آن نوشته می‌شد، از مرزهای استان فارس فراتر رفت و به سوی شمال و شمال شرقی گسترش یافت و به

→ دربارهٔ تاریخ کشف و پژوهش کتیبه‌های فارسی میانه، رک

H.S. Nyberg, «The new Corpus Inscriptionum Iranicarum», in *BSOAS*, XXIII, pt. 1, 1960, pp. 40-46.

(۱۸) جدیدترین تحقیق دربارهٔ نوشته‌های فارسی میانه (پهلوی) کتاب زیر است:

J. C. Tavadia, *Die Mittelpersische Sprache und die Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956.

(۱۹) بازسازی تلفظ واقعی زبان متون پهلوی نیز به علت ویژگیهای تاریخی و شبه تاریخی خط پهلوی بی‌نهایت پیچیده است. برای جزئیات این مطلب رک

I.M. Oranskij, *Vvedenie v iranskaju filologiju*, Moskva, 1960, p. 173 sq.

مکنزی در مقالهٔ زیر مسئلهٔ نظام واجهای فارسی میانه را به مقدار زیادی روشن کرده است (ژ.ل.):

«Notes on the Transcription of Pahlavi», *BSOAS*, 30, 1967, pp. 17-29.

(۲۰) یکی از گونه‌های خط بالمیری (تدمری) که نخستین بار مانی (۲۷۴-۲۱۶ م) آن را برای نوشتن فارسی میانه (در زمان حکومت شاپور اول، ۲۷۲-۲۴۱ م) به کار برد. بعدها با گسترش آئین مانی این خط برای نگارش سایر زبانهای ایرانی میانه، یعنی پارسی و سغدی، نیز به کار رفت. در حال حاضر برای توصیف اسناد ایرانی به خط مانوی که باستان‌شناسان آلمانی آنها را در ترفان یافته‌اند، رک

M. Boyce, *A catalogue of the Iranian manuscripts in Manichean script in the German Turfan Collection*, Berlin, 1960.

تدریج جانشین زبانها و گویشهای دیگر ایرانی شد. بعضی از این زبانها کاملاً از بین رفتند و بعضی دیگر به صورت گویشهای محلی که در منطقه محدودی به کار می‌رفتند درآمدند. در پایان این جریان، که چندین قرن به طول انجامید، زبان فارسی میانه در هنگام حمله اعراب (قرن هفتم و هشتم میلادی) در بخش وسیعی از قلمرو ایران کنونی، افغانستان و آسیای مرکزی که شامل سرزمینهای وسیع خراسان می‌شد به کار می‌رفت.^{۲۱} همچنانکه کلمه فارسی میانه نشان می‌دهد این زبان مرحله میانه تاریخ زبان فارسی یعنی دنباله فارسی باستان و مرحله متقدم فارسی دری را تشکیل می‌دهد.

هرچند که فارسی میانه از نظر ساخت دستوری حاصل تحول عمیق فارسی باستان است (رک ص ۷۰ و بعد)، در عین حال تمام ویژگیهای آواشناسی تاریخی فارسی باستان را در خود حفظ کرده است. به بیان دیگر، تفاوت‌های عمده‌ای که زبان فارسی باستان را از زبان اوستایی جدا می‌کند (رک ص ۵۵ و بعد) زبان فارسی میانه را از سایر زبانهای ایرانی میانه جدا می‌کند. به طور کلی می‌توان فارسی میانه را دنباله مستقیم فارسی باستان دانست. تنها بعضی جزئیات در آواشناسی تاریخی و نظام ضمایر نشان می‌دهد که فارسی میانه دنباله مستقیم گویشی نیست که کتیبه‌های فارسی باستان به آن نوشته شده‌اند، بلکه دنباله یک گویش دیگر فارسی باستان است که به این گویش نزدیک بوده است.^{۲۲}

باید به خاطر داشت که در جریان گسترش فارسی میانه و از میان رفتن زبانها و گویشهای دیگری که این زبان جای آنها را گرفت، فارسی میانه بعضی ویژگیهای واژگانی (و احتمالاً ویژگیهای دیگری) از این زبانها را به قرض گرفته است.

نمونه یک متن فارسی میانه

kārnāmay i arǰaxšēr i pāḅayān, I, 1-16^{۲۳}

۲۱) خراسان (از *xvar-ās- «طلوع خورشید، مشرق») نام منطقه تاریخی است که در قرون وسطی منطقه واقع در میان آمودریا (جیحون) در شمال و سلسله جبال هندوکش و کویر نمک در جنوب را در بر می‌گرفت.

22) cf. P. Tedesco, «Dialektologie der westiranischen Turfantexte», *Le Monde Oriental*, XV, fasc. 1-3, Uppsala, 1921, p. 184 sq; A. Meillet, *Grammaire du vieux-perse*, 2nd ed., Paris 1931, pp. 4-5, 67 sq.

۲۳) این متن از کتاب زیر نقل شده است:

Transcription

- 1) *pād kārnamay i arḏaxšēr i pābayān ēdōn niβišt ēstād kū pās āz marg i alaksandar i hrūmīy [andar] ērānšahr 240 kaḏayx^vadāy būd.*
- 2) *spahān ud pās kōstīhā (y) i aβi-š nazdīktar pād dast i arḏaβān sardār būd.*
- 3) *pābay marzβān ud šahrdār i pās būd ud āz gumarḏay-(ān) i arḏaβān būd.*
- 4) *arḏaβān pād staxr nišast.*
- 5) *ud pābay-rāy ēc farzand i nāmburdār nē būd.*
- 6) *ud sāsān šuβān i pābay būd ud hamvār aβāy gōspandān būd ud āz tuxmay i dārā(y) i dārāyan būd...*

توضیحات

-paḏ «پَد» حرف اضافه، در این مورد در معنی مکانی «در»، او *paiti*، فابا *patiy*، تامعا *ba*، فامعا *be*. در متن به شکل هزوارش نوشته شده است.

kārnamay اسم به معنی «کتاب اعمال، کارنامه» مرکب از کار و نامگ «نامه، کتاب»، تامعا *noma*، فامعا نامه.

arḏaxšēr-i pābayān اسم خاص، «اردشیر بابکان» = «اردشیر پسر بابک»، (مؤسس سلسله ساسانی، ۲۴۱-۲۲۶ م)؛ اردخشییر از فابا *-arta-xšāça**، لغتا به معنی «دارنده شاهی آرتَه»^{۲۴} (قس فابا *-artaxšāça* «*artaxerxēs*»، اردشیر هخامنشی)؛ *pābay* اسم خاص، «فرزند یا از نژاد بابک، پسر (فرزند) بابک»؛ *-ī* نشانه اضافه که ارتباط مضاف الیه را با مضاف نشان می دهد، تامعا *-i* // فامعا *-e*. *ēdōn* قید «اینگونه، چنین»، فاقد ایدون.

niβišt ēstād شکل ترکیبی فعل ماضی، ماضی نقلی یا کامل که نتیجه عمل فعل را نشان می دهد، سوم شخص مفرد از نوشتن «نوشتن»، فابا *ni-pais*، تامعا *navis*، فامعا *navištān* // فامعا نوشتن، نویس. از فعل ایستادن، تامعا *īstodan* // فامعا ایستادن، مفهوم نتیجه به دست می آید. ریشه این فعل معین (*-ēst*) با هزوارش

→ H.S. Nyberg. *Hilfsbuch des Pehlevi*, vol. 1, Uppsala, 1928, pp. 1-2.

خط بالای یک کلمه یا بخشی از یک کلمه نشان می دهد که این کلمه (یا این بخش از آن) به هزوارش نوشته شده و منعکس کننده تلفظ کلمه نیست.

۲۴) *Arta* (فابا *arta*) در میان مفاهیم مذهبی ایرانیان قدیم به معنی «حقیقت الهی، نظم عالی الهی» است.

نوشته شده، اما شناسه ēd- به صورت ملفوظ، منتهی با املای تاریخی -ات نوشته شده است.

ku حرف ربط، «که»، تامعا ki // فامعا که. این کلمه به صورت هزوارش نوشته شده است.

pas قید، «بعد، پس»، فابا pasā، تامعا و فامعا پس. با املای هزوارش.

az حرف اضافه، «از»، او hača، فابا hačā، تامعا و فامعا از. هزوارش.

marg اسم، «مرگ»، او mahrka، تامعا و فامعا مرگ.

alaksandar اسم خاص، «اسکندر».

hrūmīg صفت نسبی، «رومی، یونانی» که با پسوند īg- (تامعا و فامعا i- «ئی») از کلمه

(h)rūm (یونان، بیزانس (روم شرقی)) ساخته شده. alaksandar ī hrūmīg یعنی

«اسکندر مقدونی».

andar حرف اضافه، «در، اندر»، او antar^o، فابا antar، فاقد اندر، تامعا و فامعا در؛

سنس antar، لا inter.

ērānšahr اسم خاص، «شاهنشاهی (حکومت، کشور) ایران»، کلمه مرکب: ērān-šahr

از فابا *aryānām xšaθram.

240 عددی که با کلمات دو، صد و چهل ساخته شده است.

kaθagx^oadāy اسم؛ «فرمانروای مستقل، امیر» مرکب از kaθag «تیول، ملک، مایملک»،

(قس فاقد کده «منزل» x^oadāy «سرور، مالک، آقا» (تامعا xudo، فامعا خدا).

būθ فعل، سوم شخص مفرد ماضی (= صفت مفعولی) از būdan، bav (از صفت

مفعولی būta-، او būta- از ستاک bū-، فابا bū-، تامعا و فامعا بودن. ستاک این

فعل به صورت هزوارش نوشته شده، اما پسوند صفت مفعولی θ- (از -tā) به

شکل ملفوظ اما با املای تاریخی t- نوشته شده است.

spahān اسم خاص، نام شهر اصفهان.

uθ حرف ربط «و»، او uta، فابا utā، تامعا u // فامعا o.

pārs اسم خاص، نام استان فارس، فابا pārsa، فاقد پارس/فارس، تامعا fors، فامعا

فارس.

kōstīhā اسم، جمع kōst «بخش، منطقه، کشور»، -īhā نشانه جمع، تامعا ho- فامعا ها.

حرف اضافه، نشان دهنده جهت و مسیر، $a\beta i +$ ضمیر متصل سوم شخص مفرد -š («ش») (از فابا -šaiy ، تامعا و فامعا -aš [و -eš].

صفت، «نزدیکتر»، صفت تفضیلی نزدیک، تامعا و فامعا نزدیک؛ پسوند تفضیل -tar ، ایربا -tara ، فاقد و فامعا تر.

dast اسم، «دست»، قس او -zasta ، فابا -dasta ، تامعا و فامعا دست.

arðaβān اسم خاص، «اردوان».

sardār اسم، «رئیس، سردار»، مرکب از -sar «سر، آغاز» (قس او -sarah ، تامعا و فامعا -sar + -dār بن مضارع فعل داشتن. (قس او -dār ، فابا -dār ، تامعا -dor ، فامعا دار).

marzβān، **marzβān** اسم، مرزبان، فرمانروای یک منطقه مرزی، مرکب از -marz

«مرز، منطقه مرزی» (او -marza ، فاقد مرز، تامعا مرزه «حاشیه، کناره، لبه»،

مرز، و غیره) -βān + پسوند به معنی «حافظ، محافظ» (> ایربا -pāna ،

-pāvan ، قس فامعا - بان // تامعا -bon)، قس فاقد و فامعا مرزبان، ارمنی

-marzβān ، و غیره.

šahrdār اسم، «فرمانروا، حکمران»، -šahr «کشور» (> فابا -xšačam ، قس فامعا و تامعا

شهر) + پسوند -dār (از ریشه -dār «داشتن») قس فاقد و فامعا شهریار، تامعا

šahriyōr «پادشاه». کلمه جدید شهردار در فامعا به معنی «اداره کننده شهر،

رئیس اداره شهرداری» است.

gumarðayān اسم، جمع **gumarðay** «مأمور، گمارده، گماشته، دست نشانده»،

gumarð (صفت مفعولی فعل -gumārdan ، -gumār ، قس فاقد -gumāštan ، فامعا

گماشتن // تامعا -gumoštan ، -gumoridan ، -gumor «مأمور کردن، گماشتن» +

پسوند اسمی -ay (فامعا و تامعا -a)، -ān پسوند جمع (> فابا -ānām ، قس فاقد

-ān فامعا - ان، تامعا -on)

ترجمه

۱. در کارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر مقدونی در

شاهنشاهی ایران ۲۴۰ فرمانروای مستقل وجود داشت.

۲. اصفهان، فارس و مناطق مجاور آن در دست سردار اردوان (اردوان سردار) بود.

۳. بابک مرزبان و حکمران فارس و از گماردگان اردوان بود.
۴. اردوان در اصطخر ساکن بود.
۵. و بابک را هیچ فرزند نامبرداری نبود.
۶. و ساسان چوپان بابک و همواره باگوسفندان بود. ساسان از نژاد دارای دارایان [داریوش بزرگ] بود.



زبان پارسی (پهلوی اشکانی)

ایران‌شناسان این عنوان را به زبان روایت دیگر کتیبه‌های ساسانی که در کنار روایت فارسی میانه آنها آمده، و زبان متون مانوی که به یک گویش ایرانی غربی نزدیک به فارسی میانه نوشته شده (اما غیر از آن است) می‌دهند. همین نوع گویش ظاهراً در تعدادی سند اقتصادی^{۲۵}، چند کتیبه^{۲۶}، تعدادی نامه^{۲۷} و عناصر قرصی فراوان ایرانی در زبان ارمنی به کار رفته است. مواد به دست آمده از کتیبه‌های اشکانی چندان زیاد نیست و منبع اصلی تحقیق در زبان پارسی نوشته‌های مانوی است.

زبان پارسی که در ابتدا در پهلۀ قدیم (استانی تاریخی در جنوب شرقی دریای خزر) رواج داشت در دوره اشکانی (قرن سوم ق م تا سوم میلادی) زبان شاهنشاهی اشکانی شد که از قرن دوم میلادی شامل ایران و بعضی مناطق آسیای مرکزی بود. از این مطلب که مانی هنگام فرستادن مبلغ خود مرآمو Mar Ammo به خراسان (قرن سوم میلادی) اهمیت زیادی برای آگاهی از زبان و خط پارسی (پهلوانیگ) قائل بود، می‌توان تصویری از نقش زبان پارسی در خراسان به دست آورد.^{۲۸} با اینهمه در هنگام فتح ایران به دست

۲۵) قبالة کشف شده در اورامان (در کردستان ایران) بر روی چرم که به تاریخ سال ۱۱ ق م یا ۵۳ میلادی است و سفالینه‌های متعددی با کتیبه‌های مربوط به [خرید و] مسائل اقتصادی که از حفاریهای شهر نسا، پایتخت قدیم اشکانیان در نزدیکی عشق‌آباد به دست آمده است. این سفالینه‌ها مربوط به قرن اول ق م است.

۲۶) در شوش، دورا اوروپوس Dura-Europos و در منطقه بیرجند (جنوب خراسان). کتیبه‌های تاریخدار اشکانی مربوط به نیمه اول قرن سوم میلادی است. کتیبه‌های بی‌تاریخ نیز ظاهراً مربوط به همین عهد است.

۲۷) نامه‌ای که از حفاریات دورا اوروپوس به دست آمده (و مربوط به حدود نیمه قرن سوم میلادی است). هفت سفال شکسته نیز از همین منطقه به دست آمده و دارای کتیبه‌هایی به خط تحریری پارسی مربوط به حدود همین تاریخ است.

اعراب زبان فارسی میانه (لااقل در مراکز شهری) تقریباً به طور کامل جای زبان پارسی را گرفته بود و معنی واقعی کلمه پهلوانی برای مؤلفان عرب‌زبان مشخص نبود. از اشکانیان در «فهرست اقوام» (ناف نامک)^{۲۹} به زبان سغدی که ظاهراً مربوط به قرن نهم میلادی | سوم هجری | است نیز ذکری نیست.

زبان متون پارسی از نظر نوع گویش به گروه گویشهای شمال غربی یعنی گویشهایی تعلق دارد که دنباله گویشهای شمال غربی (غیر پارسی) ایران قدیم اند. علت وجود یک رده واژه‌های ایرانی شرقی^{۳۰} در متون پارسی و در میان عناصر قرضی پارسی در ارمنی را باید در وهله اول مجاورت پهله (منطقه پارتها) با قلمرو زبانهای شرقی ایران و در وهله دوم این امر دانست که منشأ قبایل متنفذ و حاکم شاهنشاهی اشکانی (که سلسله اشکانی از میان آنها بیرون آمد) آسیای مرکزی و در نتیجه مناطق شرقی ایران بود.

بعضی تفاوت‌های جزئی میان زبان روایت پارسی کتیبه‌های ساسانی و نوشته‌های پارسی مانوی به مقدار زیادی به این علت است که خط نوشته‌های پارسی مانوی نسبت به خط کتیبه‌ها در دوره متأخرتری ابداع شده است.

نمونه یک متن پارسی

Huwīdagmān, VI c, I (1)^{۳۱}

حرف نویسی

ʔz pd zwš ʕstʔnʔn

ʔwd frwzʔn pd bʔzwr

ʔbr ʔ% hrw zʔwrʔn

→ F.C. Andreas, W. (B.) Henning, «Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan. II», in *SPAW*, 1933, pp. 302-303.

۲۹) منتشر شده در

W. B. Henning, *Sogdica*, London, 1940, pp. 8-11.

۳۰) فسی

W. B. Henning, «Mitteliranisch». [in *Handbuch der Orientalistik*, vierter Band, *Iranistik*, erster Abschnitt, *Linguistik*], pp. 93-94.

۳۱) حرف نویسی از م بویس

The Manichean hymn-cycles in Parthian, Oxford University Press, 1954, p. 101.

$\text{}^{\text{z}}\text{wd } \text{}^{\text{x}}\text{šynd}^{\text{n}} [\text{w}]\text{ystmbg}$

شرح

$\text{}^{\text{z}}$ ضمیر شخصی اول شخص مفرد، حالت مستقیم [فاعلی]، او *azəm*، فابا *adam* (صورت‌های مختلف این ضمیر در زبانهای زنده ایرانی در ص ۲۷ این کتاب نقل شده است).

pd حرف اضافه با معنی مکانی، او *paiti*، فابا *patiy*، فامیا *paδ*، فاقد به

zvs اسم «اراده، میل»، قس او *zaoš* «دوست داشتن، خواستن»، فابا *dauštar*، فامیا *dōst*، تامعا و فامعا دوست («دوست داشته شده، مطلوب»).

$\text{st}^{\text{n}}\text{}^{\text{n}}$ فعل، اول شخص مفرد، زمان آینده از بن مضارع st^{n} «گرفتن، ستدن، ستاندن»، قس فامیا (i)st^{n} ، فاقد ستان-، تامعا *siton*، فامعا ستان-.

ud,}^{\text{z}}\text{wd}، حرف ربط و، او *uta*، فابا *utā*، فامیا *uδ*، تامعا *u* // فامعا *o* («و»).

frwz^{n} ، فعل، اول شخص مفرد، زمان آینده از بن مضارع *frwz-* «پريدن»، قس او *frā-vaz-* «پريدن»، فامیا *parvāz*، فاقد پرواز، تامعا *parvoz* // فامعا پرواز.

b}^{\text{z}}\text{wr} اسم، «بال»، قس او *bāzu-*، فاقد بازو، تامعا *bozu* // فامعا بازو.

br حرف اضافه «ابر، بر = روی»، او *upairi*، فابا *upariy*، فامیا *aβar*، فاقد ابر، بر، تامعا و فامعا بر.

z حرف اضافه «از»، او *hača*، فابا *hačā*، فامیا، تامعا و فامعا از، تاتی *(z)ä*، کردی *z*.

hrw ضمیر، «هر»، او *haurva-*، فابا *haruva*، فامیا *har*، فاقد، تامعا و فامعا هر.

$\text{z}^{\text{wr}}\text{}^{\text{n}}$ - اسم، جمع z^{wr} «زور، نیرو»، قس او *zūrah-*، فابا *zūra-*، فامیا *zūr*، فاقد، فامعا و تامعا زور، z^{n} پسوند جمع (> ایربا *-ānām*)، قس فاقد *-ān*، فامعا ان، تامعا *-on*.

$\text{}^{\text{x}}\text{šynd}^{\text{n}}$ اسم، جمع $\text{}^{\text{x}}\text{šynd}$ «سرور، امیر، شاهزاده» قس او *xšāy-* «حکومت کردن»، *xšāyant-* «حاکم» فابا *xšāyaθiya-* «شاه».

[w]ystmbg صفت «سرکش، نافرمان»، قس او *stōmba-* «منازعه»، فاقد ستمیه، ستمیه، تامعا *sitam*، فامعا ستم.

ترجمه

من (تورا) صمیمانه پذیرا خواهم شد و بر بال پرواز خواهم کرد، دور از هر نیروی (بدکار) و دور از شاهزادگان ستمکار.



سغدی

زبان سغدی (فابا suguda، یونانی Sogdianē) در دوره باستان در دره رودخانه زرافشان و مناطق مجاور آن رایج بود. به دنبال نقش مهمی که سغدیها در روابط تجارتنی میان آسیای مرکزی و چین به دست آوردند، زبان سغدی در نخستین سده‌های میلادی در طول جاده ابریشم نقش زبان میانجی را پیدا کرد.^{۳۲} در میان گروههای سغدی زبان که در سرزمین ترکستان شرقی مستقر شدند چندین مذهب رواج یافت: آئین بودایی، آئین مانوی و آئین مسیحی. متون متعدد مذهبی از زبانهای چینی، سنسکریت، سریانی و فارسی میانه به سغدی ترجمه شدند. این متون (متعلق به قرنهای هشتم تا دهم میلادی) که در آغاز قرن بیستم در ترکستان شرقی یافته شدند نخستین اسناد سغدی است که به دست دانشمندان رسید.^{۳۳}

تقریباً در همین دوره یک تعداد نامه که به «نامه‌های قدیمی سغدی» معروف‌اند (و به آغاز سده چهارم میلادی تعلق دارند) در همین منطقه ترکستان شرقی به دست آمد.^{۳۴}

۳۲) جاده ابریشم جاده کاروانروئی بود که چین را به آسیای مرکزی و از این طریق به سواحل مدیترانه متصل می‌کرد. این جاده مهمترین جاده تجارتنی جهان در آن دوره بود.

۳۳) اهم انتشارات مربوط به این اسناد عبارتند از

E. Benveniste, *Codices sogdiani. Manuscripts de la Bibliothèque Nationale (Mission Pelliot) reproduits en fac-simile, avec une introduction*, Copenhagen, 1940; E. Benveniste, *Textes sogdiens, édités, traduits et commentés*, Paris, 1940; E. Benveniste, *Vessantara Jātaka, texte sogdien, édité, traduit et commenté*, Paris, 1946; O. Hansen, *Berliner sogdische Texte*, I, Berlin, 1941; II, Wiesbaden, 1954; F. W. K. Müller, *Sogdische Texte*, I, Berlin, 1913; F. W. K. Müller - W. Lentz, *Sogdische Texte*, II, Berlin, 1934; II. Reichelt, *Die sogdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, I, Heidelberg, 1928.

۳۴) منتشر شده در

زبان تمام این اسناد به این دلیل که واژه‌های مربوط به تقویم که در اسناد مانوی باقی مانده است با همین واژه‌ها که دانشمند معروف ایرانی ابوریحان بیرونی (قرنهای چهارم و پنجم ق/دهم و یازدهم م) در نوشته‌های خود به عنوان سغدی نقل کرده است مطابقت دارند سغدی نامیده شده است. این فرض که تمام این آثار به سغدی است در سال ۱۹۳۳، یعنی زمانی که دانشمندان شوروی در ویرانه‌های کاخی در کوه مغ (زرافشان علیا) به کاوش می‌پرداختند و به مجموعه اسنادی^{۳۵} متعلق به دیواشتیج، پادشاه سغد در آغاز قرن هشتم م، دست یافتند و مشخص شد که زبان این اسناد با زبان اسنادی که سابقاً در ترکستان چین یافته شده بود یکی است، به طور قطعی تأیید شد. علاوه بر اینها چند کتیبه و از جمله کتیبه‌ای در قره بُلغسون، سکه‌ها، سفالهای شکسته و اشیاء دیگری با نوشته‌های سغدی به دست آمده است، اما موادی که از این نوشته‌ها به دست آمده‌اند قابل توجه نیستند.

برخی تفاوت‌های میان نوشته‌های بودائی، مسیحی و مانوی موجب شده است تا نخستین دانشمندانی که در زبان سغدی تحقیق کرده‌اند از گویشهای سغدی، یعنی گویش بودائی، گویش سغدی مسیحی و گویش سغدی مانوی، سخن بگویند. اما آنچنان که تحقیقات بعدی نشان داده است این تفاوتها سطحی است و از طریق ویژگیهای خاص خطوطی که این گروه‌های مذهبی اختیار کرده‌اند قابل توجه است. باید خاطر نشان کرد که این خطوط همه در یک دوره به وجود نیامده‌اند و بنا بر این نمودار دوره‌های مختلف تحول زبان سغدی‌اند. متون بودائی و بعضی اسناد دیگر («نامه‌های باستانی سغدی»)،

→ II. Reichelt, *Die sogdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, II, Heidelberg, 1931.

درباره تاریخ این نامه‌ها، رک

W. B. Henning, «The date of the Sogdian ancient letters», *BSOAS* vol. XII, pt. 3-4, 1948, pp. 601-615.

(۳۵) توصیف این بایگانی در منبع زیر آمده است:

A. A. Frejman, «Opis' rukopisnix dokumentov, izvlečennyx iz razvalin zdanija na gore Mug...» in: *Sogdijiskij sbornik*, Leningrad, 1934, pp. 33-51.

اسناد کوه مغ توسط آ. آ. فریمان (از ۱۹۳۶ به بعد) و توسط و. آ. لیوشیتس (از ۱۹۵۹ به بعد) در مجلات شوروی چاپ شده است. در حال حاضر انستیتوی ملتهای آسیای فرهنگستان علوم اتحاد شوروی چاپ کامل اسناد سغدی کوه مغ را در دست تهیه دارد.

[این اسناد در ۱۹۶۲-۳ به چاپ رسیده است. رک کتابنامه پایان کتاب. ژ.ل.].

اسناد کوه مغ^{۳۶}، و غیره) که به خط سغدی (خط ملی سغدی) نوشته شده‌اند کهنه‌ترند و املاهای تاریخی کلمات و ویژگیهای دستوری را که دیگر کاربرد نداشته‌اند حفظ کرده‌اند. متونی که به خطهای مانوی و سریانی نوشته شده‌اند از قدمت کمتری برخوردارند. تفاوت‌های سبکی و واژگانی متون مذهبی را با این امر که این متون از زبانهای دیگر ترجمه شده و گاه به صورت تحت اللفظی از روی متون اصلی برگردانده شده‌اند می‌توان توجیه کرد.^{۳۷} بعضی ویژگیهای سبکی و لغوی متون سغدی مانوی و سغدی مسیحی را نیز می‌توان با این نکته که مبلغان مانوی و مسیحی در میان قشرهای متفاوت مردم به فعالیت می‌پرداختند توضیح داد. مبلغان مانوی در میان طبقات ممتاز جامعه فعالیت می‌کردند، در حالیکه فعالیت مبلغان مسیحی، برعکس، متوجه همه طبقات جامعه بود.^{۳۸} نوتر بودن زبان متون مسیحی و نزدیک‌تر بودن آن به زبان عامه را نیز با همین مسئله می‌توان توجیه کرد.^{۳۹}

بدین سان اسناد قدیمی سغدی که به دست ما رسیده‌اند تفاوت‌های گویشی را منعکس نمی‌کنند، بلکه مراحل مختلف تحول زبان را نشان می‌دهند.^{۴۰}

آخرین اسناد مکتوب سغدی و آخرین شواهد معاصر آنها مربوط به آخرین سالهای هزاره اول و اولین سالهای هزاره دوم میلادی است. مقارن همین ایام بخشی از قلمرو زبان سغدی جای خود را به تدریج به فارسی (تاجیکی)^{۴۱} و بخشی دیگر جای خود را به

۳۶ درباره ویژگیهای زبانی اسناد کوه مغ، رک

M. N. Bogoljubov, *Sogdijskie dokumenty s gory Mugh (jazыkovye dannye)*, Moscow, 1960.

(بیست و پنجمین کنگره شرق شناسان، گزارش هیئت نمایندگی اتحاد شوروی).

رک ۳۷

A. A. Frejman *Xorezmijskij jazyk*, Moscow-Leningrad, 1951, p. 53; A. A. Frejman, «Dva sogdiskix rukopisnyx dokumenta na kože s gory Mug v Tadžikistane», in *VDI*, 1952. I, p. 184.

رک ۳۸

W. B. Henning, «Mittliranisch», in *Handbuch*, *op. cit.*, pp. 94-105.

رک ۳۹

K. V. Kaufman, «Nekotorye voprosy istorii sogdiskogo jazyka», in *Trudy Instituta Jazykoznanija* (A. N. SSSR), t. VI. Moscow 1956, pp. 465, 497 sq.

۴۰ طبعاً این مسئله وجود گویتهای و گونه‌های زبان سغدی را در یک دوره تاریخی نفی نمی‌کند.

۴۱ به نوشته مقدسی و اصطخری، جغرافی‌نویسان مسلمان قرن دهم م/ چهارم ق، ساکنان دهستانهای

لهجه‌های ترکی^{۴۳} می‌دهد. در جریان این فرایند، سغدی زبانان ابتدا دوزبانه می‌گردند و سپس زبانهایی را که برای آنها زبانهای نو به شمار می‌رفت می‌پذیرند. تنها در دره مرتفع یغناپ (حوضه زرافشان علیا، در جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان) یک گویش سغدی به نام یغناپی تا روزگار ما محفوظ مانده است.

نمونه یک متن سغدی

(سند شماره 30A8 مجموعه کوه مغ)^{۴۴}

حرف‌نویسی ^{۴۴}	ترجمه
ZKn pñčy MR ³ Y	از حکمران [منطقه] پنج
δyw ³ štyč	دیواشتیچ
³št srδ ³ γ	سال هشت هست
m ³ γy nysnyč	ماه نیسانچ
myδ γwrrwč	روز خورروچ
rtγ βyr ³ γwšmaryk	و پذیرفته است حسابدار
MN prm ³ nδ ³ r	از فرماندار (= رئیس)
³wt 20-20-3	مناطق (؟) ۳-۲۰-۲۰ (= ۴۳)
pwst čw w ³ ry ³ k	پوست منتخب (ممتاز)

→ (رستاقهای) بخارا در این دوره هنوز به سغدی تکلم می‌کردند. برعکس، در خود بخارا چنانکه می‌دانیم در این دوره ادبیات فارسی (تاجیکی) گسترش بسیار یافته بود. در اینجا، همچنان که در دیگر مناطق، شهرنشینان زودتر فارسی‌زبان شده بودند. برعکس، در مناطق روستایی، زبان محلی زمان طولانی‌تری مقاومت کرده بود. (۴۲) نویسنده مسلمان قرن یازدهم م / پنجم ق محمود کاشغری شاهد ترک زبان شدن سغدیهای بلاساغون (در غرب دریاچه ایسپک‌کول) بوده است. در زمان او سغدی و ترکی پا به پای هم در بلاساغون رواج داشته است (رک محمود کاشغری، دیوان لغات الترک (ترجمه ترکی)، ج ۱، ص ۳۰، ۴۷۱. ۴۳) نقل از

A. A. Frejman, «Datirovannye sogdiskie dokumenty s gory Mug v Tađžikistane», in *Trudy Instituta vostokovedenija* (AN SSSR), T. XVII, Moscow-Leningrad, 1936, p. 140-141,

با تصحیحات هم در

«Novaja rabota po sogdijskomu kalendarju», in *VDI*, 1939 no 4(9), p. 124.

۴۴) حروف بزرگ برای نشان دادن هروارشها به کار رفته‌اند.

شرح

ZKñ حرف تعریف که با هزوارش نوشته شده؛ n- نشانه حالت غیر فاعلی مفرد. pnčy اسم خاص، اسم منطقه پَنج، (مخفف pnčy knđč به معنی «پنج شهر»، قس پنجکند panjikent کنونی)؛ y- پایانه حالت غیر فاعلی است (از ایرانی باستان -ahya)، مضاف الیه کلمه بعدی.

MR³Y هزوارش کلمه سغدی γwt³w یا γwβ(w) به معنی «سرور، حاکم». dyw³štyč اسم خاص، دیواشتیج، حاکم سمرقند (در ربع اول قرن هشتم میلادی / ربع آخر قرن دوم ق که در جنگ با فاتحان عرب کشته شد. نام او در اسناد سغدی کوه مغ فراوان آمده است. dēwāštič از ایرانی باستان -daiva به معنی «دیو | خدا»^{۴۵} و -ašta (صفت مفعولی از فعل -az «حرکت دادن، تحریک کردن» و پسوند فاعلی -īč ساخته شده و به صورت تحت اللفظی به معنی «محاصره شده و مغلوب دیوان [خدایان]» است^{۴۶}).

št عدد، «هشت»، فامیا، فاقد و تامعا هشت، یغنابی ašt، و غیره. srđ اسم، «سال»، قس او -sarəð-، فابا -θard-، فامیا و فاقد و تامعا سال، sol (-ā) (-ard>).

γ³ فعل، «بودن»، سوم شخص مفرد زمان حال، قس یغنابی -x. m³γy اسم، «ماه»، قس او -māh-، فابا -māh-، فامیا māh، فاقد و تامعا ماه، moh، یغنا mo(h)، mox، و غیره.

nysnyč اسم سومین ماه تقویم سغدی، مأخوذ از زبانهای سامی. myđ اسم، «روز»، قس خوارزمی (mīđ)، یغن mes، met، یز (miđ)، شغ (mēθ)، روش (mīθ) و غیره.

γwrrwč نام یازدهمین روز ماه، تحت اللفظ به معنی «روز (قس فامیا roz، rwč) خورشید» (قس فامیا x³ar، سغ xwr، γwr، γwyr، یغن xur، آسی ایرونی xur

(۴۵) مؤلف «دیو» را به معنی امروزی آن گرفته و آن را به demon معنی کرده است. ما معنی «خدا» را که احتمالاً معنی درست کلمه است در میان قلاب قرار دادیم. م.

(۴۶) برای اشتقاق احتمالی دیگر، رک

آسی دیگوری xog و غیره). احتمالاً مأخوذ از فارسی میانه.

erty حرف ربط، «و».

βyr فعل، سوم شخص مفرد ماضی -βyr، از ایربا -baraya* (شکل سببی از ریشه bar-) «به بردن و داشتن، دریافت کردن». قس یغز -vir.

ʷšmryk اسم، «حسابدار» (از ایرانی باستان شرقی xšmar* «حساب کردن»، قس فاقد شُمُر، تامعا // šumur / فامعا شمر، و غیره.

MN هزوارش حرف اضافهٔ سغدی ʿ «از»، قس او hača، فابا hačā، خوا ci، فامیا az، فامعا و تامعا از، یغ čc، či و غیره.

pr̄m'nd'r اسم، «رئیس، فرماندار»، کلمهٔ مرکب، از ایربا -framānā-dār*، تحت اللفظ به معنی «دارندهٔ فرمان»، قس فابا framānā، فامیا framān، فاقد و فامعا فرمان، تامعا

farmon «دستور، فرمان» و غیره؛ dār «دارنده». رک بالا.

w'tt اسم، جمع w't «مناطق، نواحی؟»؛ ۱ نشانهٔ جمع.

pwst اسم، «پوست»، قس فابا pavasta، فامیا و فاقد pōst، تامعا pūst، فامعا پوست.

čw w'ry'k «انتخاب شده»، w'ry'k از فعل var- «انتخاب کردن».



خوارزمی

خوارزمی که خویشاوند سغدی است یک زبان دیگر ایرانی شرقی آسیای مرکزی است که سابقاً در واحه‌های بخش سفلی آمودریا رایج بود.

برای مطالعهٔ زبان خوارزمی اسناد کمی در دست است. خط خوارزم باستان نیز مانند خطوط ایران و آسیای مرکزی مشتق از آرامی و دارای هزوارش بوده است. خطوط روی سکه‌های شاهان خوارزم باستانی و گنجینهٔ اسناد خوارزمی که باستان‌شناسان شوروی در حفاریات توپراق قلعه یافته‌اند و مربوط به حدود قرن سوم میلادی است گواه وجود چنین خطی است. این اسناد هنوز منتشر نشده‌اند^{۲۷} و منابع عمدهٔ ما دربارهٔ زبان خوارزمی

(۴۷) از این گنجینهٔ اسناد تنها سه سند چاپ شده است رک

S. P. Tolstov, «ftogi dvadcati let raboty Xorezmskoj ekspedicii». in *Sovetskaja Entografija*, 1957, 4, pp.

هنوز همان مقولات کتابهای عربی است که بسیار متأخراند. اسناد اصلی در این مورد عبارت‌های مربوط به عقد و طلاق و سوگند و واژه‌هایی است که تعداد آنها کلاً به ۳۰۰۰ واژه می‌رسد^{۴۸} و در کتاب فقهی غزمینی^{۴۹}، فقیه خوارزمی قرن هفتم ق/ سیزدهم م به زبان عربی آمده است. به این مواد عبارت‌های خوارزمی فرهنگ عربی-فارسی مقدمهٔ الادب زمخشری (قرن پنجم و ششم ق/ یازدهم و دوازدهم م) را نیز باید افزود. لغات و اصطلاحات مربوط به نجوم و تقویم خوارزمی نیز در آثار عربی بیرونی باقی مانده است. کلمات و عبارات خوارزمی متون عربی طبعاً با خط عربی (و بهتر بگوئیم با خط عربی-فارسی) نوشته شده‌اند که چند نشانهٔ اضافی برای نشان دادن آواهای خاص خوارزمی به آن اضافه شده است. از آنجا که بیرونی برای نوشتن کلمات خوارزمی از املای نسبتاً ثابتی پیروی می‌کند، می‌توان حدس زد که استفاده از خط عربی برای نگارش زبان خوارزمی از قرن چهارم ق/ دهم م متداول بوده است. بسیاری از کلمات خوارزمی در کتاب غزمینی دارای اعراب است^{۵۰} و این امر به قرائت آنها کمک کرده است. این واقعیت که عبارات خوارزمی در کتاب غزمینی با ترجمهٔ فارسی و عربی همراه است فهم آنها را بسیار آسان کرده است. تحلیل این مواد موجب شد که آ. آ. فریمان، دانشمند شوروی، بتواند نظام زبان خوارزمی را بازسازی و رابطهٔ خویشاوندی آن را با سایر زبانهای ایرانی شرقی معین کند.

به نوشتهٔ بیرونی، زبان خوارزمی در دورهٔ او زبانی زنده بوده است. وجود عبارت‌های خوارزمی در متون قرنهای ششم و هفتم ق/ دوازدهم و سیزدهم م (در نسخه‌های خطی قرن هشتم/ چهاردهم) نشان می‌دهد که بخشی از ساکنان خوارزم در این دوره با آنکه

— 32-34: *Trudy Xorazmskoj arxeologo-etnografičeskoj ekspedicii*, II, Moscow, 1958, pp. 208-211.

تصویر شمارهٔ ۹۷. همچنین کتیبه‌ای مشتمل بر یک کلمه «aspabārak» («سوار») بر روی یک ظرف در حنریات تولستوف در کوی کریلگان قلعه Koj-Krylgan-Kāla به دست آمده که طبق قرائن باستان‌شناختی متعلق به قرون چهارم و سوم پیش از میلاد است. اگر این تاریخ‌گذاری درست باشد، این کتیبه قدیمترین سند معتبر مکتوب آسیای مرکزی است. (۴۸) در حقیقت بعضی از این کلمات تکراری است.

(۴۹) عنوان این کتاب *کتاب قنیة المنیة* تألیف مختار زاهدی اهل غزمین خوارزم و متوفی در سال ۶۵۸ است که خلاصهٔ کتاب استادش، بدیع عراقی موسوم به منیة الفقهاء است. برای اطلاع از سایر آثار خوارزمی، رک احسان یارشاطر، «آثار بازیافتهٔ زبان خوارزمی»، مهر، سال هشتم، ش ۱۰، دی ۱۳۳۱، ص ۵۸۸-۵۸۴ (م).

(۵۰) چنانکه می‌دانیم در الفبای عربی برای نشان دادن مصوت‌های کوتاه علامتی وجود ندارد و برای نشان دادن آنها از زیر و زبر و پیش که در بالا و پائین کلمات گذاشته می‌شود استفاده می‌شود.

احتمالاً دوزبانه بوده‌اند^{۵۱} هنوز این زبان را می‌دانسته‌اند. اندکی بعد این زبان به شکل نهایی از میان رفت و لهجه‌های ترکی جای آن را گرفت.

تحقیقات عمده راجع به زبان خوارزمی در کتاب فریمان با عنوان *Xorezmijskij jazyk* گردآوری شده است؛ نیز رک مقاله *Mitteliranisch* فوق‌الذکر هنینگ که در آن به آثار جدیدتر اشاره شده است^{۵۲}.

نمونه یک متن خوارزمی

(از کتاب *قُیة المُنیة عَزَمینی فقیه خوارزمی قرن هفتم ق/سیزدهم م*)^{۵۳}

هاْفِریند یا دُعْدَام پی سِد دینارن کابینَ

آوانویسی

hāβ(i)rindi yā duydāmi pi sid dīnārna kābīna

شرح

hāβ(i)rindi «به تو داده‌ام»: فعل، اول شخص مفرد ماضی -*hāβar* «دادن» قس سکا -*haur*، سغ -*θβr*، یغ -*tifar* (از ایریا -*fra- bara-*)؛ ماضی با کشش مصوت هجای اول از روی مضارع ساخته می‌شود؛ -*di* (از -*tai-*) حالت غیر فاعلی ضمیر متصل دوم شخص مفرد.

yā آر تیکل، مؤنث.

duydāmi «دختر من»، **duydā** «دختر»، قس او -*duydar*، -*dugodar*، فامیا *duxt*، فاقد دخت و دختر، تامعا *duxtar* // تامعا دختر، یز *duyd* و غیره؛ -*mi* حالت غیر فاعلی ضمیر متصل اول شخص مفرد، قس او -*me*، فابا *mai*، فامیا و فاقد -*(a)m*، تامعا و فامعا *-am*.

pi حرف اضافه، نشان دهنده جهت و مسیر، مکان و ابزار عمل (در اینجا ابزار)، قس او،

(۵۱) واژه‌ها و حتی عبارتهای کامل ترکی که در کتاب آمده دال بر این امر است.

(۵۲) با استفاده از مقدمه الادب و در نتیجه تحقیقات هنینگ و مکنزی اطلاع از زبان خوارزمی پیشرفت بسیاری کرده است (ژ. ل.).

A. A. Frejman. *Xorezmiskij jazyk*. Moscow - Leningrad, 1951, p. 54.

(۵۳) نقل از

paity، فابا، patiy، فامیا paδ، فاقد (ð)ba، تامعا ba، فامعا be، سغ py، یغذ pe،
شغ pi، روش pa، اشک pə.
sid عدد، «صد»، قس او satəm، فاقد، فامعا، تامعا صد، سغ stw، یغذ sad، sat، آس
sādā، پش sil.
δīnārna اسم، حالت غیر فاعلی δīnār «دینار»؛ -na علامت جمع در حالت غیر فاعلی
(از ایربا -ānām). -kābīn اسم، «کابین، مهر»، قس فامیا kaβēn، فاقد و معاکابین،
تامعا kobin.

ترجمه

من دخترم را به صد دینار کابین به تو داده‌ام.



سکائی

زبان سکائی و گویشهای سکائی در معنی عام این اصطلاحات به گویشهای قبایل متعدد سکاکاها که در طول دو هزار سال (هزاره اول ق م و هزاره اول م) در منطقه میان سواحل دریای سیاه تا مرزهای چین زندگی می‌کردند اطلاق می‌شود. این قبایل در نوشته‌های فارسی باستان -saka، در منابع یونانی skuthai، در منابع چینی sai، sa، sək و در منابع هندی باستان śaka نامیده شده‌اند. با اینهمه، در چنین معنای وسیعی، کلمه سکا، در زمان و مکان، معنای بیش از حد مبهم و نامشخصی پیدا می‌کند. به همین جهت زبان قبایل سکائی غربی را که در دوره باستان در مناطق شمال دریای سیاه وجود داشته و اسمهای خاص و نامهای قبایل آنها در نوشته‌های یونانی باقی مانده معمولاً sythian و sythique می‌نامند.^{۵۴}

دانشمندان از گویشهای باستانی سکاکاهای آسیای مرکزی و ترکستان شرقی به جز چند نام خاص و چند نام قبیله که در کتیبه‌های فارسی باستان^{۵۵} و در نوشته‌های یونانی

۵۴) شاید بد نباشد در فارسی نیز این زبان را به جای سکائی غربی، اسکیتی یا اسکوتی بنامیم (م).

۵۵) در کتیبه‌های فارسی باستان از چهار دسته قبایل سکائی زیر نام برده شده است:

باقی مانده است اطلاع دیگری ندارند. در قرن دوم قم یک مجموعه از قبایل سکایی و قبایل تخاری که احتمالاً با قبایل سکایی خویشاوند بودند منطقه بلخ و زرنگ [سیستان] و رُخج را تصرف کردند و بعدها قلمرو خود را تا شمال غربی هند گسترش دادند. در منطقه اخیر آثار یک گویش سکائی در کتیبه‌هایی از قرن اول م به خط خُرشتی و برآهمی باقی مانده است.

حوضه رودخانه هیرمند و منطقه دریاچه هامون به نام قبایل سکایی‌ای که این منطقه را تصرف کردند سکستان (سنس *śakasthāna*)، پهلوی اشکانی *sayastān, skstn**، سغ *sgst²n*، یونانی *segistēnē*، فا سیستان) نامیده شد. آثار کلمه نژادی *saka* در چند سند که از ترکستان شرقی به دست آمده نیز دیده می‌شود. پراکنده شدن قبایل سکائی (*sai, sə, sək*) در مناطق واقع در شمال رودخانه تاریم و در شمال غربی کاشغر را منابع چینی نیز تأیید می‌کنند.

سکائی در حال حاضر به زبان متون ایرانی مکتوب به خط برآهمی که از حفاریات باستان شناسی قرن بیستم در ختن و دیگر واحه‌های ترکستان شرقی به دست آمده‌اند اطلاق می‌گردد. زبان این متون که تاریخ آنها میان قرنهای پنجم تا دهم م است و قسمت عمده آنها ترجمه آثار بودائی سنسکریت (به شعر و نثر) است «هندی-سکائی» یا بر اساس محل کشف قسمت عمده اسناد «سکائی-ختنی» یا تنها «ختنی» نیز نامیده شده است. (در اسنادی که از ختن به دست آمده نام این زبان *hvatanau, hvamno* «ختنی» ذکر شده است). آنچنان که از متون به دست آمده از دیگر واحه‌های ترکستان شرقی (مُرُتک، تُمُتُتق) بر می‌آید، بعضی گویشهای خویشاوند با ختنی در این مناطق رایج بوده است. در قرن پنجم ق/یازدهم م هنوز در منطقه کاشغر به گویشهایی از همین نوع تکلم می‌کردند. کشف نسخ خطی سکایی در واحه‌های ترکستان شرقی گواه این نکته است که حتی بعد از مهاجرت‌های بیشمار قبایل سکایی-تخاری و هفتالی (خیونی) به طرف غرب (یعنی بلخ، ماوراء النهر و سیستان) بخشی از مردمانی که به زبانهای ایرانی شرقی گفتگو می‌کردند تا پایان هزاره اول میلادی در این سرزمین باقی مانده بودند. بعد از این تاریخ گویشهای ترکی به طور نهایی جای این گویشهای ایرانی را گرفت.

→ ۱. *sakā tigraxaudā* «سکاهای نیزخود» ۲. **sakā tyaiy para sugdam* «سکاهای آن سوی سغد» ۳. *sakā haumavargā* «سکاهای نوشندهٔ هوم» ۴. *sakā tyaiy paradraya* «سکاهای آن سوی دریا».

در زبان متون ختنی در حال حاضر دو شکل از این زبان تشخیص داده می‌شود: ختنی قدیم و ختنی جدید. قدیم‌ترین صورت ختنی که از نظر صرف اسم و فعل غنی است (وجود پنج تا هفت حالت صرفی برای اسم، ستاکهای اسمی متعدد، و غیره) در نسخه‌های خطی بودائی و مخصوصاً نسخه معروف به E دیده می‌شود.^{۵۶} این نسخه حاوی متنهای عقیدتی و افسانه‌های بودائی است. ختنی جدید در متون متعدد تجارتنی، رسمی، طبی و مذهبی که عمدتاً به مرحله میان قرن هشتم و نیمه اول قرن دهم میلادی/قرن دوم و نیمه اول قرن چهارم هجری تعلق دارند دیده می‌شود. عمده این متون را ه. و. بیلی^{۵۷} منتشر کرده است. ویژگی و تفاوت متون ختنی جدید نسبت به ختنی قدیم تغییرات آوایی مهم و تقلیل شکل‌های صرفی اسم است. نظام آوای زبان ختنی به مقدار زیادی نسبت به نظام آوایی ایرانی باستان تحول پیدا کرده است. گویشهای دیگر سکائی (مانند گویش تُمشُوق) از نظر آوایی کمی کهنه‌ترند.

از آنجا که عمده‌ترین بخش متون سکائی-ختنی از سنسکریت ترجمه شده‌اند وجود مقدار قابل ملاحظه‌ای واژه‌های هندی (واژه‌های مربوط به آئین بودا و نظایر آن) در آنها طبیعی به نظر می‌رسد. با اینهمه هسته اصلی واژگان آنها بیشک ایرانی است، مانند:

asša- «اسب»، قس او - aspa-، فابا - asa- و غیره؛ asu، aysu «من»، قس او - azəm، فابا - adam، و غیره، kuvaa «تَل، تپه»، قس فابا - kaufa، فامیا kōf «کوه» و غیره؛ -ggara «کوه»، قس او - gairi-، سغ -γr-، یغ -γar-، پشتو -γar-، و غیره؛ -grāma «گرم»، قس او - garəma-، فابا - garma-، فامیا garm- و غیره؛ -patar «پدر» قس او - pitar-، فابا - pitar-، و

۵۶) چاپ مینا:

E. Leumann & M. Leumann, *Das nordarische (sakische) Lehrgedicht des Buddhismus*, vol. I-III.

نیز رک

V.S. Vorob'ev-Desjatovsky, «Novye listy sakskoj rukopisi "E" (predvaritel'noe soobščenie in: *Kratkie Soobščeniya Instituta vostokovedeniya A.N. SSSR*, XVI, Moscow, 1955, pp. 68-71.

[در باره نسخه E: این متن مهم ختنی را که مفصل‌ترین متن شناخته شده ادبیات ختنی است ایریک با عنوان زیر چاپ کرده است:

R.E. Emerick, *The Book of Zambasta, a Khotanese poem on Buddhism*. (ل. ژ.)

H.W. Bailey, *Khotanese texts*, I-IV, Cambridge, 1945-1961; H.W. Bailey, *Khotanese Buddhist texts*, London 1951. (۵۷) رک

غیره؛ *bar-* «بردن»، قس او *bar-*، فابا *bar-* و غیره؛ *puls-* «پرسیدن»، قس او *pərəs*، فابا *prs-* و غیره؛ *pūra-* «پسر»، قس او *puθra-*، فابا *puça-*، پارتی *puhr*، سغ *pwr*، و غیره؛ *ssavā-* «شب»، قس او *xšap-*، فابا *xšap-*، فامیا *šaβ* و غیره؛ *tcārman-* «پوست»، قس او *čarman-*، فابا *čarman-* و غیره؛ *dasta-* «دست»، قس او *zasta-*، فابا *dasta-* و غیره؛ *danda-* «دندان»، قس او *dantan-*، فامیا و فاقد *dandān*، فامعا دندان، *dandon*، آس *dāndag*، سغ *δnt'k*، یغ *dindak* و غیره.

ویژگی ایرانی صرف فعل نیز حفظ شده است. اینک صیغگان زمان حال فعل *puls-* «پرسیدن»:

مفرد	جمع	
<i>pulsimā</i>	<i>pulsāmā</i>	اول شخص
<i>pulsi</i>	<i>pulsta</i>	دوم شخص
<i>pulstā</i>	<i>pulsindā</i>	سوم شخص

نمونه یک متن سکایی (گوش تُمَشُق) ۵۸ آوانویسی

asu Dharmadāsi bārsā śaraṇya cchami, dātā śaraṇya cchami, sangā śaraṇya cchami, vitana dritana hvānāmai.

شرح

asu ضمیر شخصی اول شخص مفرد (رک بالا).

dharmadāsi اسم خاص، مفرد.

bārsā اسم خاص، حالت اضافه مفرد *bārsa* «بودا»؛ *-a* پایانه حالت اضافه مفرد کلمات مختوم به *-a* است.

śaraṇya اسم، حالت مکانی (اندری)، «در پناه».

cchami فعل، اول شخص مفرد زمان حال *ccha-* «رفتن»، قس او *šyav-*، فابا *šiyav-*،

فامیا *šav-*، سغ- *šw-*، یغ- *šau-*، آس- *cāw-*، شغ *sāw*، پشه *šwəl*، کرد *čun* و غیره؛
-mi - شناسه اول شخص مفرد مضارع است.
dātā اسم، حالت اضافه *-dāta* «قانون (از ایربا *-dā-* // هذبا *-dhā-* «دایر کردن، آفریدن»»،
 قس فامیا *dād*، *dādīstān* «قانون، نهاد» فاقد داد و غیره.
sangā اسم، حالت اضافه مفرد *-sanga* «جامعه».
vitana عدد، «دو بار»، از *dva*، *dvi* «دو»، قس او- *dva-*، فامیا *dō*، خوا *duwa*، پشه *dwa*،
 و غیره.
dritana عدد، «سه بار»، از *dre* «سه»، قس او- *θray*، آس- *(ä)rtä*، یغ *tiray*، پشه *dre*، و خ
trūi، و غیره.
hvānāmai فعل، اول شخص مفرد زمان حال *-hvan* «گفتن».

ترجمه

من، درمه داسی، تحت حمایت بودا می روم، تحت حمایت قانون (ایمان) می روم،
 تحت حمایت جامعه می روم. این مطلب را دوبار و سه بار می گویم.



زبان بلخی^{۵۹}

تا چندی پیش، از زبان بلخ یا استان، منطقه واقع در کنار بخش علیا و میانه آمودریا
 (جیحون)، میان سلسله جبال حصار در شمال و هندوکش در جنوب تقریباً هیچ اطلاعی
 در دست نبود. جاینام‌های این منطقه، که در اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان و
 نوشته‌های یونانی باقی مانده‌اند و مجموعه مطالب تاریخی، چنین نشان می‌دادند که
 ساکنان بلخ باستان به یک زبان ایرانی صحبت می‌کرده‌اند. با اینهمه فقدان اسناد کتبی
 اجازه تأیید این حدس را از طریق اسناد زبان‌شناختی نمی‌داد.
 همان طور که قبلاً گفتیم سرزمین بلخ باستان را قبایل سکایی و تخاری هنگام
 مهاجرت‌هایشان در قرن دوم ق م تصرف کردند. این منطقه به نام یکی از این قبایل –

۵۹) مؤلف در اینجا بعد از کلمه بلخی عنوان *été-tokharien* را نیز که ماریک پیشنهاد کرده بود و مورد قبول
 دانشمندان واقع نشد آورده است (م).

تخارها - تخارستان نامیده شد. چهار یا پنج قرن بعد، یک گروه قبایل دیگر، یعنی خیونان (هونها) - هفتالان (هیاطله) که مانند گروههای قبلی از شرق می آمدند در این سرزمین مستقر شدند. یک دسته سلسله‌های محلی که سلسله معروف کوشانیها یکی از آنها بود از میان این قبایل سکایی و تخاری برخاستند. در زمان کوشانیها الفبای یونانی برای زبان این منطقه برگزیده شد. مقدار زیادی سکه از پادشاهان کوشانی^{۶۰} و هفتالی به یک گونه الفبای یونانی در دست است که آن را امروز الفبای تخاری می نامند^{۶۱}. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ قرن حاضر میلادی چند تکه سند به این زبان که بسیار بد باقی مانده اند منتشر شد. این اسناد تکه تکه اجازه قرائت مطلوب آنها را نمی دهند^{۶۲}.

با قرائت عنوانها، نامهای خدایان و کلمات منفرد روی سکه‌ها و سایر اسناد مشخص شده بود که زبان این اسناد از زبانهای ایرانی است، اما این برای نشان دادن این نکته که این زبان (یا زبانها) کدام زبانند کافی نبود.

با توجه به این مطلب که این سکه‌ها به نام پادشاهان کوشانی و هفتالی ضرب شده بود، محققان تمایل داشتند که زبان این اسناد را که به خط تخاری نوشته شده بود زبان قبایل سکائی-تخاری و خیونی که از ترکستان شرقی آمده بودند بدانند.

این دیدگاه با کشف اخیر یک کتیبه بزرگ (۲۵ سطری) در سرخ کتل (بغلان، افغانستان شمالی) که خوب محفوظ مانده و اولین سند نسبتاً مهم و پیوسته به خط

۶۰) برای مجموعه نوشته‌های روی سکه‌های کوشانی رک

A. Maricq, «La Grande Inscription...», *op. cit.*, 421-428. ضمیمه C، ص

۶۱) خوان زانگ [هیوان تسانگ]، زائر چینی که در حدود سال ۶۳۰ م از تخارستان عبور کرده است درباره زبان و خط این منطقه اطلاعات زیر را به دست می دهد: «تخارستان از نظر زبان با سایر مناطق [مجاور] اختلاف کمی دارد. تعداد حروف الفبای آن ۲۵ است... خط آن به شکل افقی و از چپ به راست نوشته می شود. تعداد آثار ادبی (مکتوب) آن زیاد و از آثار سغدی بیشتر است» (رک (P. Pelliot, in *JA*, vol. 224, 1934, p. 50).

خوان زانگ به رواج همین نوع خط در بامیان، کاپیسی (منطقه‌ای در کنار رود کابل)، سُغنان و در منطقه شانگ می (جینرال^۴) نیز اشاره می کند. توصیفی که خوان زانگ از این خط می کند تردیدی باقی نمی گذارد که این خط همان خط تخاری است که در اسناد دوره کوشانی به کار رفته و بعدها تا قرن هفتم/م قرن اول ه (و احتمالاً تا مدتها بعد) در تخارستان و مناطق مجاور به کار می رفته است.

۶۲) فهرست آنها همراه با اطلاعات کتاب شناختی لازم در A. Maricq, «La grande inscription...», *op. cit.* (ص ۲۲۰-۴۱۴). کتیبه سَنَد سغدی 5.B-4 کوه مغ را که ثابت شده به خط سغدی است نه به خط تخاری باید از این فهرست حذف کرد، رک

V. A. Livšic «Sogdijskij dokument v-4 s gory Mug» in *Problemy Vostokovedenija*, 1959, n6, p.124 sq.

تخاری است باطل شد^{۶۳}. هر چند فهم کامل و قانع کننده متن هنوز میسر نشده، با اینهمه توانسته‌اند نام و عنوان کنیشکه، پادشاه کوشانی را در آن بخوانند و نشان دهند که موضوع کتیبه تعمیر معبدی است که کنیشکه ساخته بوده است. این کتیبه مربوط به حدود قرنهای اول و دوم م است.

بررسی‌های مقدماتی کتیبه نشان می‌دهد که زبان این کتیبه یکی از زبانهای ایرانی شرقی بین پشتو و یدغا-مُنجی از یک سو و سغدی و خوارزمی و پارتی از سوی دیگر است. بر اساس این فرض و با توجه به محل کشف کتیبه، دانشمندان (آ. ماریک و و. ب. هنینگ) در این امر که زبان این کتیبه یکی از گویشهای بلخ قدیم است که کوشانیها آن را پذیرفته و به قید کتابت در آورده بوده‌اند توافق دارند. هنینگ پیشنهاد کرده است که این زبان بلخی نامیده شود، اما ماریک که نخستین چاپ کننده و مترجم کتیبه است آن را «تخاری حقیقی»^{۶۴} *étéo-tokharien*^{۶۵} نامیده است.

«بلخی» دانستن زبان این کتیبه طبعاً این مسئله را منتفی نمی‌سازد که اسناد متأخرتری که به خط تخاری نوشته شده‌اند (به خصوص اسناد دوره هفتالان) نیز به لهجه‌های دیگر باشند. بنا به اطلاعاتی که خوان زانگ به دست داده است (رک بالا) خط تخاری در منطقه وسیعی شامل بامیان، دره کابل، پامیر و مناطق چیترا ل نیز رایج بوده است. بر اساس همین منبع، زبان بامیان با زبان تخارستان اختلاف کمی داشته است، در حالی که زبان منطقه کاپیسی نسبتاً متفاوت بوده است. زبان شغنان و زبان تخارستان تفاوت‌هایی داشته‌اند، اما زبان شانگمی *Shang-mi* (چیترا ل) ظاهراً کاملاً با زبان تخارستان متفاوت بوده است. از گزارشی که هوئی چائو *Huichāo* از سفرهایش (۷۲۷-۷۲۶) به دست

۶۳) رک یادداشت شماره ۱۲ ص ۷۴.

۶۴) ماریک این نام را بر اساس منابع [قدیم] (بیرونی) که تخاری را به زبان تخارستان اطلاق کرده‌اند و بر اساس اطلاعاتی که خوان زانگ راجع به خط تخاری به دست داده است (رک بالا) انتخاب کرده است. اما باید توجه داشت که زبان منطقه بلخ ممکن است عملاً در یک دوره مشخص تخاری نامیده شده باشد. با اینهمه این به این معنی نیست که این زبان با زبان تخاریهای واقعی تاریخ، یعنی قبایل سکائی-تخاری که از ترکستان شرقی آمده بودند و سلسله کوشانیها از میان آنها برخاستند یکی باشد. این تخاریها احتمالاً به گویشهای مختلف سکائی از نوع گویشهایی که در اسناد ختنی و تمشقی آمده تکلم می‌کردند (رک فصل قبل). منظور از کاربرد پیشوند *étéo-* این بوده است که این زبان زبان تخاری تخارستان است، نه زبان به اصطلاح تخاری کچا و کاراشار (قره شر) (رک یادداشت شماره ۱۲ ص ۷۴).

۶۵) این نام مقبول نظر محققان واقع نشده است (م).

داده چنین بر می آید که در زمان او بخشی از ساکنان کُتل^{۶۶} هنوز به تخاری گفتگو می کردند. بیرونی در کتاب الصیدنه (کتاب داروشناسی) خود نامهایی را به تخاری نقل کرده است.

نمونه ای از یک متن بلخی

(از کتیبه بزرگ سرخ کتل که نام کنیشکه نیز در آن آمده است، س ۲-۱)^{۶۷}

EIDŌ MAΛIZOMO KANHPKO OANINΔO BAΓOΛAΓTO ΣIDŌ I BAΓO
PAO KANHPKI NAMOBAPΓO KIPΔO TAΔ...

شرح

EIDŌ ضمیر اشاره (از ایر با aita-، او -aēta- فبا aita-، سنس etá).
MAΛIZOMO اسم، «بنا، ساختمان (کلات = آکرویول؟)؛ احتمالاً از کلمه قدیمتر
mā-diz- گرفته شده که در جزء دوم آن می توان کلمه ایرانی باستانی -dizā
«قلعه» را مشاهده کرد؛ MO ادات پی چسب (?).

KANHPKO اسم خاص، «کنیشکه»، سومین پادشاه از سلسله کوشانیها (مقارن پایان
قرن اول و آغاز قرن دوم م). نشانه P (سَن) نشانه ای خاص القبای تخاری است که
برای نشان دادن آوای لا که در زبان یونانی نیست به خط یونانی اضافه شده است.
OANINΔO صفت، «پیروز» (از او -vanant-، مؤنث -vanainti-، اسم فاعل معلوم از
van- «پیروز شدن، غلبه کردن» با پسوند -ant).

BAΓOΛAΓTO اسم، «معبد» از ایر با -baga-dānaka*. نکته جالب تبدیل d- به -l-
است که خویشاوندی زبان این کتیبه را با پشتو و یدغا-منجی معاصر [که این
تبدیل نیز در آنها وجود دارد] نشان می دهد (نیز فس کلمه MAΛIZO). این کلمه
در جاینامها باقی مانده و نام منطقه بَغلان که این کتیبه در نزدیکی آن یافته شده از

۶۶ قسمت جنوبی جمهوری تاجیکستان کنونی که عمدتاً بر منطقه کولاب منطبق است.
۶۷ به نقل از A. Maricq, «La grande inscription...» با تصحیحات و. ب. هنینگ در BSOAS, 23 1960. p.47sq. باید توجه داشت که تعبیر و برداشت شکلهای صرفی و نحوی کتیبه و در نتیجه ترجمه آن را نمی توان
کاملاً قانع کننده دانست.

آن گرفته شده است.

ΣΙΔΟ ضمیر ربطی «که».

ΒΑΓΟ اسم، «خدا، یغ، سرور، ارباب» (از ایر با -baga «خدا»؛ برای مواد دیگر برای مقایسه رک ص ۶۵.

ΡΑΟ اسم، «شاه» (از ایر با -xšāwan)، قس فابا -xšayaθiya، فامیا و فاقد šāh، فامعا شاه // تامعا šoh.

NAMOBAPΓO، تحت اللفظ «برنده نام» (کلمه مرکب)، مرکب از ایر با -nāman (قس او -nāman، فابا -nāman < فامیا nām < فامعا نام // تامعا nom. برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک ص ۳۷ + bar (قس او -bar، فابا -bar، فامیا -bar، فامعا و تامعا -bar «بر»)، بن مضارع فعل «بردن» + پسوند -ka.

KIPΔO فعل، سوم شخص مفرد ماضی (از ایر با -krtā، قس فابا -krtā < فامیا karθ < فامعا و تامعا کرد.

ترجمه

این بنا (کلات؟) معبد کنیشکه پیروز است که فرمانروا شاه کنیشکه نامیده است (تحت اللفظ: نام بر دارای نام) کرده است...
یا... که به نام شاه کنیشکه نامیده شده است.

فصل چهارم

زبانهای ایرانی نو

مراد از «ایرانی نو» آن دسته از زبانهای ایرانی است که از نظر تاریخی از قرنهای دوم و سوم ق/هشتم و نهم م که آغاز نگارش آنها به خط عربی است شروع می‌شوند. آغاز این دوره فتح عرب و گسترش اسلام (و در ارتباط با این مسئله) رواج خط عربی است.^۱ مواد بررسی زبانهای ایرانی نو اسناد کتبی (متون قرون وسطی و معاصر) و نیز زبانهای زنده اقوام ایرانی‌زبان زمان ما است.



فارسی نو یا فارسی دری

چنانکه قبلاً گفته شد هنگامی که زبان فارسی در قرنهای اول و دوم ه/هفتم و هشتم م

۱) تقریباً تمام اسناد زبانهای ایرانی این دوره به خط عربی است. خط عربی عملاً تنها خطی بوده است که اقوام ایرانی زبان تا سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن حاضر به کار می‌بردند. در این زمان (ابتدا بر مبنای خط لاتینی و سپس خط سیریلی) خط تازه‌ای برای زبان تاجیکی و چند زبان دیگر ایرانی اتحاد شوروی برگزیده شد. یکی از استثناهای نادر در این مورد زبان آسی است که برای نگارش آن از سال ۱۷۹۸ الفبای اسلاو کلیسایی و بعدها (از سال ۱۸۴۴) الفبای مدنی روسی انتخاب شد. برای نگارش این زبان از الفبای گرجی نیز استفاده می‌شود و تنها سند آسی کهن (آلانی) یعنی کتیبه زلنچوک (که در پایان هزاره اول و آغاز هزاره دوم م نوشته شده است) به خط یونانی است.

استثنای دیگر در این مورد نوشته‌های فارسی یهودی یعنی نوشته‌هایی به زبان فارسی و تاجیکی ولی به خط عبری است که متعلق به یهودیان ایران و آسیای مرکزی است. قدیمی‌ترین سند فارسی یهودی را نامه‌ای شخصی می‌دانند که در ختن پیدا شده و تاریخ آن را قرن دوم ه/هشتم م دانسته‌اند.

جای گویشهای ایرانی غربی (پارتی) را گرفت به طور وسیعی در ایران غربی و خراسان گسترش یافت.

در قرون بعد ما شاهد فرایند نسبتاً سریع گسترش این زبان در ماوراء النهر (به ویژه در مراکز شهری) هستیم. ساکنان درهٔ زرافشان و مناطق مجاور آن، که به سغدی گفتگو می کردند، و سخنگویان گویشهای مختلف بلخی و سکایی-تخاری تخارستان قدیم، به تدریج فارسی را فرا گرفتند و، پس از مراحل میانی دوزبانگی، فارسی زبان شدند. زبانهای قدیم ایرانی شرقی ماوراء النهر و تخارستان به تدریج از میان رفتند و جای بخشی از قلمرو آنها را فارسی که با آنها خویشاوند بود و جای بخشی دیگر را زبان ترکی گرفت.^۲

ساکنان مناطقی که فارسی (تاجیک) زبان شدند طبعاً بعضی عناصر آوائی و واژگانی زبان قدیم خود را وارد این زبان کردند. توجه این نکته که گویشهای فارسی رایج در یک منطقه وسیع مقدار قابل توجهی از عناصر مختلف زبانهای سابق (عناصر پارتی، سغدی، و غیره) را جذب کردند به همین صورت میسر است. تعدادی از این عناصر، به ویژه عناصر واژگانی، وارد زبان ادبی و دو آنجا تثبیت شدند؛ مانند کلمات شهر، مهر، پور^۳ (از پُهر puhr) و غیره که از زبان پارتی وارد زبان فارسی شده است^۴ و کلمات سغدی، مانند راغ «دامن کوه» (سغ $r^{\prime}y$)، جغد (سغ $\check{c}wyt$)، - فام «رنگ، ظاهر» (به عنوان جزء دوم کلمات مرکب، قس سغ $\beta'm$) و غیره.

اندکی پس از فتح عرب برای نگارش فارسی از خط عربی^۴ که چند نشانهٔ خاص آوهای ویژهٔ فارسی به آن افزوده شده بود استفاده کردند. این زبان که به خط عربی

(۲) مثال این مورد اخیر جانشین شدن زبان ترکی به جای خوارزمی در مسیر سفلائی آمودریا، به جای سکایی در واحدهای ترکستان شرقی، به جای سغدی در منطقهٔ سیمیرچیچ Semiretchié و احتمالاً در چند نقطهٔ دیگر است. رک صفحات ۸-۸۷، ۹۱، ۹۴.

(۳) θr ایرانی باستان در گویشهای جنوب غربی (پارسی) به s و در گویشهای شمال غربی (پارتی) به hr بدل شده است؛ او $pu\theta ra-$ // فابا $pu\theta a-$ «پس» در فامیا به pus (نامعا $pisar$ ، فامعا پسر)، اما در پارتی به $puhr$ بدل شده است، او $\theta r\acute{i}-$ // فابا $\check{c}\acute{i}-$ «سه» در فامیا به si (نامعا و فامعا سه)، اما در پارتی به $hr\check{c}$ بدل شده است.

(۴) احتمالاً بعد از نیمهٔ قرن دوم ۵/ نیمهٔ قرن هشتم م. در هر حال از گفتهٔ جهشیاری (متوفی در ۳۳۱/۵ ۹۴۲ م) چنین برمی آید که تا نیمهٔ قرن دوم ۵/ قرن هشتم م هنوز در خراسان خط پهلوی به کار می رفت.

نوشته و در منابع به نام پارسی، فارسی، پارسی دری^۵ نامیده می‌شد، در نوشته‌های علمی (برای متمایز کردن آن از فارسی میانه و فارسی باستان که صورتهای پیشین آن هستند) فارسی نو و فارسی قدیم (کلاسیک) نامیده می‌شود.

در قرنهای سوم و چهارم ه/ نهم و دهم م حکومتهای مستقلی که سلسله‌های محلی در قسمت شرقی قلمرو خلفا، یعنی خراسان و سیستان و ماوراء النهر، تشکیل داده بودند شرایط مساعدی برای گسترش ادبیات مکتوب به زبان فارسی که زبان اکثریت قاطع ساکنان این نواحی و وسیع بود فراهم آوردند. زبان فارسی به تدریج به تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی راه یافت و جای زبان عربی را که مدت زمانی به نوشته‌ها راه یافته بود گرفت.

قرن چهارم ه/ دهم م و قرون بعد دوران شکوفائی و شکوه شعر و سپس ادبیات علمی و تاریخی زبان فارسی است. برای آنکه تصویری از سهم ادبیات فارسی دری در فرهنگ جهانی به دست بیاوریم کافی است نام شعرای بزرگی مانند رودکی، فردوسی، خیام، سعدی، حافظ، جامی و ابن سینا، دانشمند علامه و مورخانی مانند بیهقی و گردیزی را به خاطر بیاوریم. در این دوره، فارسی دری نه تنها زبان نوشتاری و ادبی اقوام فارسی زبان آسیای مرکزی و ایران بود، بلکه زبان نوشتاری اقوام متعدد دیگر خاور نزدیک و خاور میانه (مانند آذربایجانیها، کردها، افغانها، هندیها و اقوام ترک آسیای

۵) کلمه دری که به معنی منسوب به در (= کاخ و دربار) است معرف وضع تاریخی و فرهنگی ای است که ادبیات مکتوب فارسی در آن تقریباً منحصرأ در دربارهای فنودالها رونق یافته است. این کلمه بعدها در مورد زبان ادبی به معنی «سره و عالی» به کار رفت. دری به‌ویژه در مورد سبک آثار ادبی قرون چهارم و پنجم ه/ دهم و یازدهم م که عاری از کلمات فراوان عربی و صنایع لفظی خاص متون ادبی دوره بعد است به کار می‌رود.

[در قرن اول بعد از اسلام دری یا فارسی دری تنها به زبان گفتار و زبان ادبی، در برابر سایر گویشها، اطلاق می‌گردید. این نام باقی مانده از دوره ساسانی است. در این دوره دری به شکلی از فارسی میانه اطلاق می‌شد که در دربار (در) و پایتخت یعنی طیفون به آن گفتگو می‌شد و از این نظر در تقابل با شکل ادبی و نوشتاری کهنه‌تر فارسی میانه و باگویش پارتی بود. رک

G. Lazard, in *Iran and Islam, in Memory of V. Minorsky*, Edinburgh, 1971, pp. 361-391. ژل.

در این باره و نیز درباره گسترش دری به شرق ایران و تاریخ این گسترش، رک ع. ا. صادقی، نکوبین زبان فارسی. تهران، [۱۳۵۷] (م).

مرکزی و غیره) نیز بود.^۶ ادبیات فارسی قرون وسطی دستاورد نمایندگان اقوام مختلف (با زبانهای مادری مختلف) بود که در قلمرو وسیعی، از قسطنطنیه تا شهرهای ترکستان شرقی و از قفقاز تا شمال غربی هند، می‌زیستند. با اینهمه باید توجه داشت که در تشکیل هنجارها و قواعد زبان فارسی ادبی نقش اصلی را شاعران و نویسندگان خراسان، سیستان و ماوراءالنهر داشتند. این مناطق مرکز تولد و شکوفائی ادبیات زبان فارسی در دوره بعد از فتح اعراب بود که دوران تشکیل قوم تاجیک به‌شمار می‌رود. توجه به این مسئله به‌ویژه برای درک واقعی سهم بزرگ نمایندگان ملت تاجیک در پیدایش ادبیات فارسی دری که ایرانیان و تاجیکان به حق آن را میراث فرهنگی مشترک خود می‌دانند لازم است.

فارسی دری دنباله مستقیم فارسی میانه است و تفاوت آن با فارسی میانه تنها در بعضی صامتها^۷ و در نظام دستوری بعضی بخشهای کلام، به‌ویژه نظام فعل است. تغییر ساختار صرف ماضی افعال متعددی که در مرحله گذر ایرانی میانه به ایرانی نو انجام گرفته اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. جای ماضی قدیم را که «ساخت مجهول» نامیده می‌شود و در آن فاعل عمل دنباله حالت غیرفاعلی تاریخی یا یک ضمیر متصل است و گزاره از یک صفت مفعولی لایتنغیر تشکیل شده، مانند *u-m dīd* «دیدم» (به وسیله من دیده (شده))، *u-t dīd* «دیدی» (به وسیله تو دیده (شده))، *u-š dīd* «دید» (به وسیله او دیده (شده))، و غیره ماضیایی گرفته است که از شکل‌های صرف شده مشتق از

۶ مقدار اسناد سایر زبانهای ایرانی که به قرون وسطی می‌رسد نسبتاً اندک و بسیار متاخرتر از اسناد زبان فارسی است. نخستین آثار قابل اعتماد کردی مربوط به قرنهای پنجم و ششم ه/ یا دهم و دوازدهم م (میلادی) چزیری *Melayê* [یا *ملای چزری Melâ-ê jizri*، اهل جزیره ابن عمرا، آثار پستو مربوط به قرن دهم ه/ شانزدهم م (شیخ مالی، بایزید انصاری) و آثار آسی مربوط به قرن هجدهم است (درباره کتیبه زلنچوک، رک بالا، ص ۱۰۳، ح ۱). کوششهایی که در پایان قرن چهارم ه/ دهم م و آغاز قرن پنجم ه/ یازدهم م برای ایجاد یک ادبیات کتبی (به شعر) به گویشهای سواحل جنوبی خزر صورت گرفت نتایج پایداری نداشت و در دوره‌های بعد گسترش چندانی نیافت.

| ملای جزری در حدود سال ۹۸۰ق متولد شده و در حدود ۱۰۵۰ درگذشته است، رک

D.N. Mackenzie, «Malâ-ê Jizri and Faqi Tayran».

در یادنامه ایرانی مینورسکی، تهران ۱۳۴۸/ ۱۹۶۹، ص ۱۳۰-۱۲۵ (م).

۷ در نظام مصوتها، فارسی دری همان نظام هشت مصوتی فارسی میانه را با تقابلهای کیفی و کمی حفظ کرده است (ā, ē, ī, ū, ī, i, ī, ā, ē, ō). [درباره تفاوت‌های دیگر فارسی با فارسی میانه، رک صادقی، تکوین زبان فارسی. ص ۴۱-۲۹. م].

صفت مفعولی (ـ بن ماضی) و شناسه‌ها (ضمایر متصل شخصی)^۸ که با فاعل مطابقت می‌کنند تشکیل شده است: من دیدم (از *dīd-ham*)، تو دیدی (از *dīd-heh*)، او دید (از *dīd*).

نظام اسم در فارسی دری، مانند پهلوی، جنبهٔ تحلیلی و گرایش به گسترش یک تعداد ساختهای متشکل از حروف اضافهٔ پیشین و پسین دارد. گرایش به گسترش شکل‌های تحلیلی توصیفی (صورت‌های مرکب) آشکارا در نظام فعل نیز دیده می‌شود (صورت‌های مرکب ماضی نقلی: نوشته‌ام، ماضی بعید: نوشته بودم، آینده: خواهم نوشت، مجهول: نوشته شد؛ گسترش فراوان فعل‌های مرکب مشتق از اسم، مانند تبریک کردن^۹، گرم شدن، و غیره).

در دوران ایرانی نو تغییرات مهمی در واژگان فارسی، که مقادیر وسیعی واژه‌های عربی را وام گرفت، ایجاد شد (مثلاً رک ص ۲۹).

فارسی دری مادر دو زبان ادبی معاصر است: فارسی ادبی معاصر و تاجیکی ادبی معاصر.

مقایسه‌ای مقدماتی میان این دو زبان معاصر و فارسی دری آشکارا منشأ واحد، وحدت تاریخی و خویشاوندی نزدیک آنها را نشان می‌دهد.

نمونه‌ای از یک متن فارسی دری (فارسی قدیم)

با مقایسه با فارسی معاصر و تاجیکی معاصر:^{۱۰}

دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن^{۱۱}

فارسی دری

doštān az man darxvāst kardand ki īn kitāb-rā ba fārsī tarjuma kun

فارسی معاصر

۸) که از شکل‌های شخصی بی‌چسب فعل «بودن» [-ام، -ای، -است...] گرفته شده است.

۹) در فارسی فعلی به صورت «تبریک کردن» وجود ندارد. به جای آن می‌توان فعل‌های دیگری مانند «نگاه کردن» و «کوشش کردن» و جز آن را مثال زد (م).

۱۰) نقل از مقدمهٔ ترجمهٔ فارسی تاریخ بخارای نُرّسحی (قرن ششم ۵/ دوازدهم م).

۱۱) چنانکه در پیشگفتار مترجم گفته شد، مؤلف ه‌های فارسی را با حرف ه (که معمولاً برای « بسته به کار می‌رود) و ا را با ا نشان داده است که ما آنها را تغییر دادیم (م).

dustân az man darxâst kardand ke in ketâb-râ be fârsi tarjome kon

تاجیکی معاصر

Дӯстон аз ман дархост карданд, ки ин китобро ба форси тарҷума кун
dūston az man darxost kardand ki in kitob-ro ba fōrsi tarjuma kun

شرح^{۱۲}

دوست فابا dauštar، فامیا dōst؛ -ān، فابا -ānām.

من فابا manā، حالت اضافه - مفعول غیر مستقیم، فامیا man.

کردند از فابا kṛta (صفت مفعولی از ریشه -kṛ، فامیا karḏ؛ -and (از فامیا and (h)، سوم شخص جمع فعل «بودن»).

که فس فامیا kū، او kū.

این فامیا ēn (از ایربا -aina* هنبا -ena)

را (از فابا -rādiy، فامیا rāy).

به (از فابا patiy، فامیا paḏ).

کن (از فابا -kunav، فامیا kun).



فارسی معاصر

زبان فارسی معاصر اساساً در سرزمین ایران رایج است. این زبان به عنوان زبان رسمی، زبان ادبی گروه نژادی غالب و زبان اجباری آموزش در تمام کشور رواج دارد. با اینهمه این زبان زبان مادری فارسی‌زبانان است که جمعیت غالب کشور را تشکیل می‌دهند.^{۱۲} در خارج از مرزهای ایران نیز گروه‌های کوچکی از فارسی‌زبانان در کشورهای عربی و جمهوریهای ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی (به نام ایرانی) زندگی می‌کنند.^{۱۳}

۱۲) از این شرح اطلاعاتی که برای فارسی‌زبانان زاید می‌نمود حذف شد (م).

۱۳) در اینجا مؤلف اطلاعاتی راجع به جمعیت فارسی‌زبان کشور به دست داده است که در ترجمه فرانسوی براساس اطلاعات مربوط به سال ۱۹۷۶/۱۳۵۵ تغییر داده شده است. از آنجا که در حال حاضر به اطلاعات دقیقی در این مورد دسترسی نیست، از ذکر اطلاعات کهنه مؤلف و مترجم فرانسوی صرف‌نظر شد (م).

۱۴) برای اطلاع از لهجه‌های فارسی (تاجیکی-فارسی) افغانستان، رک ص ۱۱۷-۱۱۴.

برای نگارش زبان فارسی معاصر از الفبای عربی که - چنانکه در بالا گفته شد (ص ۱۰۴) - چند نشانهٔ اضافی به آن افزوده شده است استفاده می‌شود. کوششهایی که در سالهای ۳۰ قرن بیستم برای تغییر خط فارسی به لاتینی انجام شد به موفقیت نینجامید. نظام دستوری و آوایی فارسی معاصر با فارسی قدیم چندان تفاوتی نکرده است. باید یادآوری کرد که در نظام آواها، دستگاه هشت مصوتی قدیم به یک دستگاه شش مصوتی (ā, â, a, e, i, u, o) بدل شده است که در آن امتداد مصوتها ارزش واجی خود را از دست داده است (رک متن مذکور در فوق). در قسمت صرف و نحو باید از تغییر نقش «را» و ضمائر متصل، پیدایش حروف اضافهٔ مرکب و غیره یاد کرد. طبعاً در واژگان نیز تغییرات مهمی پیدا شده است. بسیاری از کلماتی که در زبان ادبی قدیم به کار می‌رفتند متروک شده‌اند، ولی از سوی دیگر تعداد زیادی واژه‌های جدید و از آن جمله کلمات قرضی وارد زبان شده‌اند.

از گویشهای رایج در ایران اطلاعات کافی در دست نیست.

نمونهٔ یک متن به فارسی معاصر^{۱۵}

داستانهایی که در این کتاب گرد آمده داستانهای کهن سال ایران باستان است که از روزگار قدیم به یادگار مانده.

شرح^{۱۶}

داستان تامعا doston، فامیا dādistān «نهاد (مؤسسه)، رأی (فتوی)، واقعه»؛ -ها (فامیا -īhā، از ایریا -iya-θvā، در اصل معنی اسم جمع داشته است).
 که فامیا kē (از ایریا -kahya*، شکل اضافهٔ مفرد از ستاک ضمیری -ka).
 گرد آمده ... آمد (از ایریا -ymata*ā)
 کهنسال کهن، فاقد kuhun، کرد kewin؛ سال، او -sarəd، فابا -θard، قس آسی sārd
 «تابستان»، هنبا -sarād «پائیز، سال».

(۱۵) نقل از احسان یارشاطر. داستانهای ایران باستان. تهران ۱۳۴۷.

(۱۶) از این شرح آنچه برای فارسی‌زبانان زائد می‌نمود حذف شد. م.

ایران در معنی تاریخی یعنی «منطقه‌ای که در ادوار باستان اقوام ایرانی در آنجا زندگی می‌کردند» (رک ص ۳۴-۳۳). تامعا *eron*، فاقد و فامیا *ērān* (از ایریا -*aryānām*)، حالت اضافه جمع *-arya*.

است فامیا *ast*، فابا *astiy*، او *asti*، نیز قس سنه *ásti*، لا *est*، یوبا *esti*، اسلاوبا *ste* و غیره.

از فامیا *az*، ایربا *hača*، برای مواد دیگر قابل مقایسه، رک ص ۸۴. مانده (از ایربا -*mān*).



تاجیکی معاصر

تاجیکی زبان ملت تاجیک و زبان رسمی جمهوری تاجیکستان است. در داخل اتحاد شوروی [سابق] تاجیکی در چندین منطقه از جمهوری ازبکستان (دره فرغانه، دره زرافشان، منطقه قشقه دریا، مناطق سُرخان‌دریا، چیرچیک و غیره) و نیز در بخشی از جمهوری قرقیزستان (جلال‌آباد و اُش) و همچنین در جمهوری قزاقستان (منطقه بریچ‌ملا *Brichmulla*) رایج است.^{۱۷} در ۱۹۷۶ در اتحاد شوروی، ۱,۷۵۰,۰۰۰ نفر تاجیک که تاجیکی زبان مادری آنها بود وجود داشتند. اما نظر به اینکه غیر از تاجیکان، گروه‌های نژادی دیگر آسیای مرکزی (یهودیه‌ها، کولیه‌ها، عربها و غیره) نیز (کاملاً یا نسبتاً) به تاجیکی گفتگو می‌کنند مجموعه گویندگان تاجیک این جمهوریها را می‌توان دو میلیون نفر تخمین زد (۱۹۷۶).

پراکندگی سیاسی ویژه دوره فتودالی و نبودن ارتباطات اقتصادی و فرهنگی پایدار میان مناطق مختلفی که تاجیک زبانان در آنجا زندگی می‌کردند، پیدایش و حفظ لهجه‌های مختلف را در این مناطق تسهیل کرده است. تنها پس از پیروزی انقلاب بزرگ

۱۷) بخش عمده‌ای از تاجیک‌زبانان این جمهوری در مراکز عمده شهری، مانند بخارا و سمرقند و غیره متمرکزاند. باید یادآوری کرد که بخش بسیار مهمی از جمعیت بخارا و سمرقند و مناطق دیگری که در بالا ذکر شد، همچنانکه ساکنان شمال تاجیکستان (منطقه لنین‌آباد [خجند])، دوزبانه هستند و در کنار تاجیکی به راحتی به ازبکی نیز گفتگو می‌کنند. [باید توجه داشت که جمهوری ازبکستان همیشه آمار تاجیک‌زبانان آن منطقه را بسیار کمتر از آنچه هست اعلام کرده است. به گفته تاجیکان شمار تاجیک‌زبانان آن جمهوری بسیار بیشتر از آمارهای اعلام شده است. م.]

سوسیالیستی اکثیر و تحکیم قدرت دولت شوروی در منطقه آسیای مرکزی و فرایند تشکیل ملت سوسیالیست تاجیک و اوج‌گیری بی‌سابقه فرهنگ سوسیالیستی ملت تاجیک است که فرایند جاری تمرکز لهجه‌های متعدد تاجیکی که در سیر تحول خود به سوی زبان ادبی تاجیکی حرکت می‌کنند شروع شد. در تحول زبان ادبی باید به نقش اساسی بنیان‌گذار ادبیات جدید تاجیکی، استاد عالیقدر صدرالدین عینی (۱۸۷۶-۱۹۵۴) اشاره کرد. عینی و شاگردانش، نویسندگان و شعرای تاجیک معاصر، با اتکا به سنت چندصد ساله ادبیات قدیم تاجیکی و فارسی، زبان زنده تاجیکی را وارد آثار خود کردند و از این طریق زبان تاجیکی ادبی را غنی و آن را به زبان توده‌های عظیم مردم نزدیک کردند.^{۱۸} بنابراین مکانیسم نزدیکی زبان تاجیکی ادبی به زبان توده مردم که در دهه‌های اخیر جریان داشته فرایندی دوگانه است. بالا رفتن کلی سطح اقتصاد و فرهنگ ملت تاجیک همراه با کم‌رنگ و محو شدن ویژگیهای گویشی و محلی زبان در پرتو تأثیر آموزش، مطبوعات، برنامه‌های رادیوئی و غیره از یک سو و کوشش نویسندگان تاجیک دوره شوروی، این استادان زبان که کوشش می‌کنند زبان ادبی را از سنتها و قواعد کهنه آزاد سازند از سوی دیگر، در این فرایند تأثیر داشته است.

همچنانکه قبلاً گفتیم تاجیکی و فارسی معاصر هر دو دنباله فارسی دری هستند که آثار مکتوب آن معروف است و به قرنهای سوم و چهارم ه/ نهم و دهم م می‌رسد. تاجیکی معاصر (همچنانکه فارسی معاصر) تمام ویژگیهای دستوری و نظام آوایی فارسی قدیم را حفظ کرده است و هر کسی که تاجیکی (یا فارسی) معاصر را بداند می‌تواند بدون اشکال عمده‌ای آثار رودکی (قرن چهارم/ دهم)، فردوسی (قرن چهارم و پنجم/ دهم و یازدهم) یا مثلاً سعدی (قرن هفتم/ سیزدهم) را بخواند. با اینهمه اگر تصور کنیم در این دوره هزار ساله‌ای که تاجیکی (و فارسی) معاصر را از زبان دوره فردوسی جدا می‌کند هیچ تغییری در زبان پیدا نشده است اشتباه کرده‌ایم. مقایسه میان تاجیکی معاصر و متون قدیم تغییرات مهمی را که در این دوره اتفاق افتاده است نشان

۱۸) زبان ادبیات مکتوب فارسی-تاجیکی در قرون وسطی در شرایط فئودالیسم راکد ایران و آسیای مرکزی منحصراً در دست طبقات کوچک حاکم جامعه فئودالی بود و در نتیجه (مخصوصاً در پایان قرون وسطی) سخت محافظه‌کار و از زبان عامه مردم دور بود.

می‌دهد: تقلیل نظام مصوتها از ۸ به ۶ مصوت (i, u, a, ü, e, o) همراه با از بین رفتن ارزش واجی کمیّت^{۱۹}، تغییر نقش «را»، ضمائر متصل، بعضی حروف اضافه و غیره. با اینهمه، افزون بر این پدیده‌های مشترک میان تاجیکی و فارسی، تاجیکی معاصر دارای بعضی ویژگیهای دستوری خاص است که آن را از فارسی متمایز می‌سازد. در نظام فعل تاجیکی یک نظام گسترده نمود و زمان خاص این زبان که به کمک فعل معین ایستادن (istodan) ساخته می‌شود (زمانهای معروف به «در جریان»): navišta istodam «نوشته ایستادم = در حال نوشتن هستم»، navišta istoda budam «نوشته ایستاده بودم = در حال نوشتن بودم»، و صفت‌های مفعولی با پسوند -agi: raftagi «در حالیکه رفته بودم»، و غیره وجود دارد. پیدایش و گسترش مقوله فعلهای مرکب با وجه وصفی، مانند davida omad «دویده آمد = دوان آمد» و davida raft «دویده رفت = دوان رفت» نیز قابل یادآوری است.

طبعاً تغییرات بسیار مهمی نیز در زمینه واژگان به وجود آمده است: بسیاری از کلمات متروک شده و برعکس، واژه‌های بسیاری، به‌ویژه، از زبان روسی قرض گرفته شده‌اند. این واژه‌ها واژگان تاجیکی را با هزاران واژه جدید (عمدتاً مربوط به روابط جدید اجتماعی، فنون، علوم، فرهنگ و غیره) غنی کرده‌اند.

هنگامی که تاریخ زبان تاجیکی را در هزار سال گذشته و ویژگیهایی که آن را از زبان فارسی متمایز می‌کند بررسی می‌کنیم^{۲۰} باید ابتدا به خاطر داشته باشیم که تاجیکی در

۱۹) با اینهمه تغییراتی که در نظام مصوتها به وجود آمده‌اند در تاجیکی (منظور تاجیکی ادبی و لهجه‌هایی است که مبنای این زبان‌اند) و فارسی در دو مسیر متفاوت حرکت کرده‌اند. در زبان فارسی تقلیل تعداد مصوتها مربوط به ادغام مصوت‌های مجهول ē (از [aj]) و ō (از [au]) [بیا و واو مجهول] با مصوت‌های بلند قدیم (ī و ū) [بیا و واو معروف] است؛ در حالیکه در تاجیکی، برعکس، این تقلیل با ادغام مصوت‌های بلند قدیم (ī و ū) با مصوت‌های کوتاه قدیم (i و u) انجام گرفته است. مصوت‌های مجهول قدیم در تاجیکی به شکل e و ü باقی مانده‌اند. مصوت‌های کوتاه در تاجیکی کیفیت خود را حفظ کرده اما در فارسی بدل به a, e, o شده‌اند. تنها بعضی لهجه‌های تاجیکی تقابلهای i-ī و u-ü را نگه داشته‌اند.

۲۰) از میان آخرین تحقیقات در این مورد، رک

G. Lazard. «Caractères distinctifs de la langue tadjik». BSL., 52. 1956 pp. 117-186; J. Cejpek. «Die verbale Periphrase als ein wichtiges Unterscheidungsmerkmal zwischen Neupersisch und Tağikisch». in *Archiv Or.* XXIV. 2. 1956. pp. 171-182; A. Z. Rozenfel'd, «Tadžikskogo-Persidskie jazikovye otnošenija (po materialam leksiki)» in *Uč. zap. LGU*, no 294. ser. Vostokovedčeskix nauk 12. 1961.

سرزمینهایی گسترش یافته که در گذشته در آنها به زبانهای ایرانی شرقی (سغدی، بلخی، سکایی-تخاری) گفتگو می‌شده و در طول قرون تحت تأثیر عمیق زبانهای ترکی آسیای مرکزی که با آن همجوار بوده‌اند قرار گرفته است. این دو عامل بر واژگان زبان تاجیکی^{۲۱} و احتمالاً تا حدی در آواها و در بعضی ساختهای دستوری تاجیکی اثر گذاشته‌اند.^{۲۲}

افتخار مطالعه زبان تاجیکی و لهجه‌های متعدد آن تماماً به دانشمندان روس و به ویژه به دانشمندان شوروی می‌رسد. برای دوره قبل از انقلاب [اکتبر] تنها نام ا. ای. سنکوفسکی Senkovskij و و. و. گریگوریف را که نخستین بار بعضی ممیزه‌های دستوری و واژگانی زبان مؤلفان آسیای مرکزی را مشخص کردند و نام ک. زالمان C. Salemann را ذکر می‌کنیم که ممیزه‌های آوایی تاجیکی را (بر اساس متون فارسی یهودی بخارا) مورد توجه قرار داد.

مرحله جدید مطالعه زبان تاجیکی با قرار گرفتن بررسیهای متخصصان شوروی در خدمت گسترش و تحول فرهنگی جمهوری تاجیکستان در دوره شوروی شروع شد. در این زمینه تحقیقات استاد ای. ای. زاروبین Zarubin و مکتبی که او بنیاد نهاد و تحقیقات دانشمندان دیگر (صدبرالدین عینی، استاد ام. اس. آندره‌یف، آ. آ. سمنوف، آ. آ. فریمان) در ارتباط با مسائل عملی ایجاد یک زبان ادبی جدید، رسم الخط، مجموعه اصطلاحات، و غیره به ویژه مهم هستند.

مطالعه لهجه‌ها^{۲۳} و آوا شناسی تاجیکی که از نیمه دهه ۲۰ قرن حاضر میلادی شروع شد به ویژه مدیون آثار زاروبین و شاگردان او است. به تحقیقات فرهنگ‌نویسی که از ۱۹۳۰ به بعد شروع شده و نتایج درخشانی داشته نیز توجه خاص شده است.

۲۱) در اینجا باید کلمات خاص تاجیکی مانند کلان، نغز (سغدی - nyz)، پنانچ، پلانچ «هوو» (سغدی - pn'nc) و غیره را که در فارسی وجود ندارد یادآوری کنیم. بسیاری از کلماتی که خاص زبانهای ایرانی شرقی بوده و از راه آثار مؤلفانی که در ماوراء النهر و خراسان می‌زیسته‌اند وارد فارسی دری شده است در قدیمترین فرهنگ زبان فارسی که به دست ما رسیده است یعنی لغت فوس اسدی طوسی (قرن پنجم ه / یازدهم م ثبت شده است.

۲۲) رک E. D. Polivanov, *Uzbekskaja dialektologija i uzbekskij literaturnyj jazyk*, Uzgosizdat, 1933, pp. 4-6.

۲۳) جدیدترین تحقیق درباره طیف‌بندی لهجه‌های تاجیکی اثر زیر است: V.S. Rastorgueva, «Opyt klassifikacii tadžiksikx govorov», Moscow 1960.

(بیست و پنجمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان، گزارش هیئت شوروی).

نمونه یک متن تاجیکی^{۳۴}

Дар мадрасаи Мирараб ду бародарон буданд ки онҳо диққати маро зиёдтар ба худ ҷалб карданд ва ба онҳо аввалан ҷиносо ва баъд аз он ошно шудам

آوانویسی

dar madrasá-yi miraráb du barodarón budánd ki onhó diqqát-i má-ro ziyodtár ba xud ĵalb kardánd va ba onhó avvalán šinosó va ba'd az on ošno šúdam.

شرح^{۳۵}

du «دو»، فامیا dō، فابا d^hva- (برای مواد دیگر برای مقایسه رک جدول (۱)).
 بودند فابا -būta، صفت مفعولی از ریشه -bū؛ and-، فامیا hand.
xud «خود» فاقد و فامیا x^vað، او x^vatō.
 شناسا شدن «آشنا شدن»، شناس از فابا -xšnās (برای مواد دیگر برای مقایسه، رک ص ۳۷).
 آشنا شدن «دوست شدن»، آشنا از -ā+xšnā، شد، از ایربا -šuta.



گویشهای تاجیکی (یا تاجیکی-فارسی افغانستان)

این عنوان به مجموعه بزرگی از گویش‌ها که در سرزمین افغانستان گسترده‌اند و از یک سو با گویش‌های تاجیکی آسیای مرکزی و از سوی دیگر با گویش‌های فارسی خراسان و سیستان وابسته‌اند و با آنها یک مجموعه وسیع از گویشها، لهجه‌ها، و گونه‌های فرعی

(۲۴) از کتاب ص. عینی، یادداشتها، ج ۲، ۱۹۴۹، ص ۳۸.
 (۲۵) از این شرح آنچه برای فارسی زبانان زاید بود حذف گردید (م).

آنها را که همه عمیقاً به هم وابسته‌اند تشکیل می‌دهند اطلاق می‌گردد.^{۲۶} تمایز گویش‌های تاجیکی آسیای مرکزی و لهجه‌های این گروه مبتنی بر ویژگیهای ساختاری زبان‌شناختی این گویش‌ها نیست، بلکه متکی به دلایل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است: تاریخ عینی گویندگان این گویش‌ها که ملت تاجیک را تشکیل می‌دهند؛ وجدان ملی این مردم؛ وجود یک زبان ادبی مستقل که گویش‌های تاجیکی آسیای مرکزی متوجه آن هستند و تحت تأثیر آن گسترش و تحول می‌یابند و غیره. در باب گویش‌های رایج در افغانستان و وضع کنونی مطالعات دربارهٔ آنها، مسئلهٔ طبقه‌بندی آنها و تعلق آنها به تاجیکی یا فارسی، به دشواری می‌توان به پاسخی که متکی به دلایل زبان‌شناختی باشد دست یافت. توجیه استعمال اصطلاح «گویشها (یا لهجه‌های) تاجیکی-فارسی»، که در عین نشان دادن ارتباط تنگاتنگ این گویش‌ها با تاجیکی یا فارسی، به مسئلهٔ طبقه‌بندی مشروح آنها نیز مجال می‌دهد، به همین شکل است.^{۲۷}

بخش مهمی از مردم افغانستان (نزدیک به ۳,۵۰۰,۰۰۰ نفر در ۱۹۷۶) به این گویش‌های تاجیکی (یا تاجیکی فارسی) تکلم می‌کنند.

این گویندگان عبارت‌اند از: نخست تاجیکان، یعنی ساکنان مناطق زراعی و شهرها (به‌ویژه در استانهای کابل، هرات، قَطَعَن، مناطق بدخشان و پروان و غیره)^{۲۸}، سپس گروههای قبایل نیمه‌چادرنشین چارایماق (فیروزکوهی، چمشیدی، تیمینی، هزارهٔ

۲۶) عبدالغفورروان فرهادی کلبهٔ گویشهای فارسی و تاجیکی را به دو گروه عمده تقسیم می‌کند: گروه غربی (لهجه‌های فارسی ایران شرقی) و گروه شرقی که خود به دو شاخه تقسیم می‌شوند: الف. شاخهٔ لهجه‌های خراسان - خراسان به معنی وسیع آن، یعنی سیستان، هزاره‌جات، منطقهٔ غزنین، مناطق لوگر و گردبیز؛ ب. شاخهٔ لهجه‌های افغانی-تاجیکی (ماوراء النهر، بدخشان، منطقهٔ کابل، درهٔ پنجشیر، مَدْگَلَشْتِی چیترال، دِهْواری بلوچستان و غیره). رک

A. Farhâdi, *Le persan parlé en Afghanistan*, Paris, 1955, pp. 2-3.

۲۷) اشکال تعیین مرز گویش‌های خویشاوند تنها برای ایران‌شناسان نیست، بلکه متخصصان سایر زبانها که بسیار عمیقتر و کاملتر از زبانهای ایرانی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند نیز با این اشکال روبرو هستند. برای اطلاع از عقاید آوانسوف دربارهٔ عدم امکان تعیین مرز زبانی دقیق میان گویش‌های روسی، روسی سفید (بالاروس) و اوکراینی، رک

R.I. Avanesov, «Ob očerednyx zadacax dialektologičeskogo izučeniya jazykov Sovetskogo Sojuza», in *Izv. An SSSR, Otd. lit. i jazyka*, 18, 3 (1959), p. 261.

۲۸) ارقام منابع مختلف دربارهٔ تعداد تاجیکان افغانستان متناقض است. ارقامی که معمولاً ذکر می‌شود مابین ۲ میلیون تا ۲,۷ میلیون متغیر است (۱۹۵۹).

ده‌زینت) که کلاً در حدود ۴۵۰,۰۰۰ نفرند (در ۱۹۷۶) (افغانستان شمال غربی) و بربرهای هزاره (تقریباً ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر (در ۱۹۷۶) که به طور متراکم در مناطق کوهستانی هزاره‌جات در مرکز افغانستان (بین کابل و هرات) ساکن‌اند.^{۲۹} گویشهای خراسان و سیستان و گویش مدگلشتی در چیترا ل به گویشهای تاجیکی-فارسی افغانستان نزدیک‌اند.

در میان گویشهای تاجیکی-فارسی افغانستان، گویش شهر کابل (کابلی) اهمیت خاصی دارد، زیرا در حکم نوعی وسیله تفهیم و تفاهم عمومی است که مافوق گویشها قرار دارد. بعضی ویژگیهای لغوی و دستوری که این گویش را از فارسی جدا می‌کند در زبان نوشتاری ادبی افغانستان منعکس شده است.

بعضی مؤلفان با مشاهده به حق بعضی ویژگیهای لغوی و دستوری زبان نوشتاری ادبی افغانستان و توجه به ارتباط آن با زبان گفتاری محلی گرایشی به این دارند که اهمیت ارتباطات تاریخی این زبان را با فارسی و تاجیکی که در تمام عناصر اصلی ساختار دستوری و واژگان مشاهده می‌شود ناچیز جلوه دهند. اخیراً نیز این عقیده ابراز شده که یک «شکل نوشتاری ادبی فارسی افغانی»، یعنی فارسی کابلی یا به صورت ساده‌تر کابلی که متمایز از فارسی است وجود دارد.^{۳۰} در وضعیت کنونی مسئله، شاید محتاطانه‌تر این

۲۹ هزاره‌ها اقباب قبایل مغولی‌اند که در حمله مغول، زمان چنگیزخان و جانشینانش، در افغانستان مستقر شدند. فارسی (تاجیک) زبان شدن قطعی این قوم در دوره‌های اخیر صورت گرفته است. در هر حال در زمان بابر (قرن دهم هـ / شانزدهم م) هزاره‌ها (با بخشی از آنها) هنوز به مغولی صحبت می‌کردند. در ۱۹۳۰ لیگتی Ligeti، شرق‌شناس مجار، هنوز به وجود آثار لهجه‌های مغولی در افغانستان اشاره می‌کند. قبایلی که در حال حاضر فارسی (تاجیک) زبان و وابسته به گروه چارایماق هستند، قبایل قزلباش افغانستان، قبایل تیموری که در طول مرز ایران و افغانستان به صورت چادرنشین زندگی می‌کنند سابقاً به لهجه‌های ترکی یا ترکی-مغولی تکلم می‌کردند.

۳۰ مثلاً رک

L.N. Dorofeeva, «O jazyke farsi Afghanistana», in *Kratkie soobščeniija instituta vostokovedeniija A.N. SSSR*, 33, 1959, p. 27; L.N. Dorofeeva, *Jazyk farsi-kabuli*, Moscow 1960.

[امروز فارسی رایج در افغانستان دری نامیده می‌شود، اما دری زبان دوم سایر گروهها و اقوام نیز هست. دری و پشتو هر دو، زبان رسمی کشور افغانستان است. به تقریب می‌توان گفت که فارسی با اشکال مختلف آن (یعنی تاجیکی و دری) زبان رسمی و زبان دوم حدود چهل میلیون نفر است. ژ. ل.]. این آمار تقریبی مربوط به بیست و اندی سال پیش است. امروز این آمار با توجه به جمعیت ایران و جمعیت افغانستان که تقریباً همه با فارسی آشنایی دارند و تاجیکان تاجیکستان و ازبکستان در حدود دو تا دو برابر و نیم است (م).

باشد که از گرایش به پدید آوردن یک شکل از فارسی (یا تاجیکی) ادبی نوشتاری افغانی که از یک سو مبتنی بر سنت زبانی چندین قرنۀ ادبیات قدیم تاجیکی-فارسی و از سوی دیگر متکی به زبان گفتاری محل است گفتگو کنیم.

بررسی گویشهای فارسی-تاجیکی افغانستان عمدتاً از سالهای ۲۰ قرن حاضر شروع شد و کسانی مانند دی. سی. فیلات (Phillot)، دی. ال. آر. لاریمر (Lorimer)، گ. مورگنستیرنه (Morgenstierne)، ام. اس. آندره‌یف (Andreev)، ال. بونلی (Bonelli)، ال. بوگدانف (Bogdanov) در این راه پیش قدم بودند. آخرین تحقیقات کلی راجع به فارسی افغانی آثار [عبدالغفورروان] فرهادی و ال. ان. دوروفیووا است (رک کتابنامه). مواد لغوی که ام. گ. اصلانوف گردآوری کرده است در نخستین چاپ فرهنگ B. V. Miller, *Persidsko-russkij slovar, Moscow, 1950* وارد شده است.



زبان افغانی (پَشتو pašto)

زبان پشتو، زبان قوم افغان در افغانستان (به‌ویژه در استانهای جنوبی و مرکزی) و در مناطق شمال غربی پاکستان، نزدیک مرز افغانستان، رایج است. پشتوزبانان در بلوچستان و به شکل گروههای محدودی در چیترال، در کشمیر و در ایران (در مرز افغانستان) نیز هستند. گویندگان این زبان روی هم رفته ۱۹ تا ۲۰ میلیون نفر است که ۹ میلیون آن در پاکستان زندگی می‌کنند. تاریخ پیچیده و چند قرنۀ قوم افغان و وجود گروه زیادی قبایل پشتوزبان موجب شاخه‌شاخه شدن قابل توجه این زبان شده است. در پشتو دو گروه عمده گویش وجود دارد: ۱. گویشهای غربی و جنوب غربی (که مهمترین آنها گویش قندهار است)؛ ۲. گویشهای شرقی و شمال شرقی (که مهمترین آنها گویش پیشاور است). بنای این تقسیم‌بندی تناظر منظم § و ž غربی با x و g شرقی است، چنانکه در کلمات قندهاری pašto و tiža «سنگ» در مقابل پیشاوری paxto و tiga دیده می‌شود. به همین جهت گویشهای غربی گاهی گویشهای پشتو، و گویشهای شرقی گویشهای پختو نامیده می‌شوند. با این‌همه این تقسیم‌بندی مقدار زیادی قراردادی است، زیرا تعداد زیادی گویشهای بینابین وجود دارد که از بعضی نظرها نزدیک به گویش قندهار و از بعضی نظرهای دیگر نزدیک به گویش پیشاور است.

چنانکه قبلاً گفتیم، نخستین اسناد مطمئن این زبان از قرن نهم هـ/۹ پانزدهم م یا دهم هـ/۵ شانزدهم م است، اما نخستین بار در سالهای ۳۰ این قرن بود که پشتو زبان رسمی افغانستان شد.^{۳۱} تقریباً در همین زمان بود که نهضت استفاده از پشتو در آموزش، مطبوعات و در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور و نیز گسترش ادبیات به این زبان آغاز شد. در حال حاضر در افغانستان مقداری روزنامه و مجله، کتابهای علمی و ادبی به پشتو منتشر می‌شود و در آموزش نیز پشتو به کار می‌رود. از مدتها پیش گویش قندهار مبنای زبان ادبی نوشتاری قرار گرفته است. افغانهای پاکستان (پتانه یا پتهانها) صورت اندک متفاوتی از زبان نوشتاری ادبی را که مبتنی بر گویش دره پیشاور است به کار می‌برند. در ده پانزده سال اخیر به منظور ایجاد یک زبان ادبی مشترک این دو صورت زبان به تدریج به هم نزدیک شده‌اند.

از نظر نظام آوایی و دستوری پشتو با فارسی و تاجیکی که توصیف آن در بالا گذشت کاملاً تفاوت دارد. نظام مصوتها از هفت مصوت (ə, o, e, u, i, ā, a) تشکیل شده و دستگاه صامتها دارای چهار صامت مرکب انسدادی-سایشی (dz, c, ʃ, ʧ) و یک سری صامت‌های برگشته خاص (ʒ, ʂ, ɳ, ʈ, ɖ, ɽ) است (این دو صامت آخر فقط در گویشهای غربی وجود دارد).

برعکس فارسی و تاجیکی که تکیه کلمه معمولاً روی هجای آخر آن قرار دارد، در پشتو جای تکیه آزاد است و در نظام دستوری زبان نقش بسیار مهمی دارد.

علاوه بر مقوله دستوری شمار (عدد)، مقوله جنس (مذکر و مؤنث) و صرف اسم در دو حالت (مستقیم و غیرمستقیم) در پشتو باقی مانده است. در زیر صرف کلمات *yar* «کوه» و *šəɖza* «زن» به عنوان نمونه ذکر می‌گردد.

مفرد	جمع	مفرد	جمع	
<i>yar</i>	<i>yrúna</i>	<i>šəɖza</i>	<i>šəɖzi</i>	حالت مستقیم (فاعلی)
<i>yrə</i>	<i>yrúno</i>	<i>šəɖzi</i>	<i>šəɖzo</i>	حالت غیرمستقیم (غیر فاعلی)

(۳۱) تا سال ۱۹۳۳ تنها زبان رسمی افغانستان فارسی (فارسی افغانی) بود و در حال حاضر نیز این زبان نقش بسیار مهمی در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور ایفا می‌کند.

صفت قبل از موصوف قرار می‌گیرد و در جنس و شمار و حالت با آن مطابقت می‌کند. صرف افعال متعدی در ماضی دارای ساخت معروف به «ارگتیو» است که در آن فاعل عمل در حالت غیرفاعلی (غیرمستقیم) و مفعول در حالت مستقیم است و گزاره در جنس، شخص و شمار با مفعول مطابقت می‌کند (mā tə lidəle «من تو را دیدم») اما mā xat lidə «من یک نامه دیدم». در هر دو جمله فاعل عمل به حالت غیرمستقیم اول شخص مفرد (mā) است، اما گزاره در جمله اول به دوم شخص مفرد است (که با مفعول، یعنی ضمیر tə مطابقت کرده) و در جمله دوم به سوم شخص مفرد مذکر (که با مفعول، یعنی xat مطابقت کرده است). شکلهای سوم شخص از نظر جنس نیز با مفعول مطابقت می‌کنند: mā xat wú-likə «من یک نامه نوشته‌ام» (مذکر)، اما mā makāla wú-likəla «من یک مقاله نوشته‌ام» (مؤنث).

حق تقدم مطالعه علمی زبان پشتو با دانشمند روس، یعنی با ایران‌شناس برجسته سن پترزبورگ، ب. آ. دُرُن است که نخستین دستور علمی پشتو (۱۸۴۵) و یک منتخبات متون با واژه‌نامه (۱۸۴۷) را نوشت. در ۱۸۵۷-۱۸۵۵ برای نخستین بار در تاریخ، تدریس زبان پشتو در دانشکده ادبیات زبانهای خارجی آغاز شد. با اینهمه فعالیت دُرُن به شکل مؤثر پیگیری نشد و مطالعه علمی پشتو نزدیک به یک قرن متوقف ماند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم دانشمندان غربی، ا. ترامپ E. Trump، ژ. دارمستتر J. Darmesteter، و. گایگر W. Geiger، گ. مرگستیرنه G. Morgenstierne و دیگران درباره پشتو تألیفاتی (به صورت دستور زبان، واژه‌نامه، کتاب درسی و تحقیقات ریشه شناختی) منتشر کردند. بسیاری از این نوشته‌ها، مخصوصاً آثار مؤلفان انگلیسی: ا.ج. دلبلیو، بلیو Bellew، ا.ج. جی. راورتی Raverty و دیگران برای مقاصد صرفاً عملی نوشته شده‌اند که سیاست استعماری انگلیس در هند و افغانستان تعقیب می‌کرده است.

در سالهای ۳۰ قرن حاضر تحقیق درباره پشتو در مسکو و لنینگراد از نو آغاز شد و بعضی آثار ا.ا. برتلس به بازار آمد. تعلیم زبان پشتو در مسکو (توسط م. گ. اصلانوف) و سپس در سالهای ۴۰ در لنینگراد (توسط م. ن. باگالیووف Bogoljubov) شروع شد. نتیجه از سرگیری تحقیق و تدریس پشتو انتشار یک سری آثار جدید است که در آنها جنبه‌های مختلف نظام دستوری پشتو مطالعه شده است. نخستین فرهنگهای پشتو

(تألیف پ. ب. زودین Zudin) و دستور زبان پشتو (تألیف ن. آ. دُوربانکوف Dvorjankov) نیز منتشر شد. متأسفانه دانشمندان شوروی به تاریخ زبان پشتو کمتر توجه کرده‌اند و کارهای اساسی را در این باره دانشمند نروژی گ. مرگنستیرنه انجام داده است.

نمونه یک متن پشتو^{۳۲}

دی مقالی د پښتنو ادیبانو په محفل کی یوه هنگامه جوړه کړه

آوانویسی

de makālĕ dā paštano adibāno pə mahfāl-ki yawā hangāma jōra kṛa.

شرح

de ضمیر اشاره در حالت غیر فاعلی، حالت فاعلی: dā
 makālĕ اسم مؤنث، فاعل فعل متعدی جمله در زمان گذشته (ساخت اِرگتیو).
 dā تکواژ نشان دهنده اضافه یا موصوف و صفت [معادل کسره اضافه].
 paštano اسم، حالت غیر مستقیم (غیر فاعلی)، جمع (با تصریف درونی) از paštun «پشتون، افغان».
 adibāno اسم، حالت غیر مستقیم، جمع ادیب. ترکیب «پشتو ادیبانو» مضاف الیه «محفل» است.
 pə ...ki حرف اضافه، مقدم و مؤخر که توأمأ معنای مکانی دارند؛ pə (از ایربا pati برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک ص ۷۹).
 mahfāl اسم، «محفل».
 yawā عدد، حالت مستقیم، مؤنث yaw «یک» (از ایربا -aiwa، برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک ص ۱۳۵)، صفت کلمه بعدی که از نظر حالت، جنس و شمار با آن مطابقت کرده است.

hangāma اسم «هنگامه»، در فارسی و تاجیکی نیز متداول است (از ایربا *han-gām* «جمع شدن»)، حالت مستقیم، مؤنث، مفرد، مفعول صریح.
jóra kṛa سوم شخص مفرد ماضی کامل فعل مشتق از اسم *joṛawəl* «ایجاد کردن، برقرار کردن، راه انداختن، جور کردن» و غیره؛ *joṛa* شکل حالت مستقیم، مؤنث مفرد صفت *joṛ* «سالم، ساخته، انجام شده، کرده» + *kṛa* سوم شخص ماضی نمود کامل *kṛəl // kawəl* «کردن» (از ایربا *kṛ-* برای مواد بیشتر جهت مقایسه، رک بالا)، گزاره، که بر طبق قواعد ساخت ارگتیو، از نظر شخص، جنس و شمار با مفعول مستقیم (*hangāma*) مطابقت کرده است.

ترجمه

«این مقاله در محفل ادبا هنگامه‌ای به پا کرده است».



آسی

آسی، زبان ملی و ادبی ملت آس (*Osete*)، در جمهوری خودمختار اُستیا [=اُستستان] شمالی و در منطقه خودمختار اُستیای جنوبی (جمهوری گرجستان) رایج است. در ۱۹۷۶ تقریباً ۵۰۰ هزار آسی‌زبان وجود داشت.^{۳۳} زبان آسی به دو لهجه عمده شرقی یا ایرون (*iron*) و غربی یا دیگور (*digor*) تقسیم می‌شود.^{۳۴} لهجه دیگور از نظر آواها و شکل‌های دستوری کهنه‌تر از لهجه ایرون است. تفاوت‌های مهم این دو لهجه از نظر

۳۳ در ۱۹۷۶ در اتحاد شوروی ۵۰۰،۰۰۰ نفر زبان آسی را زبان مادری خود می‌دانستند.

۳۴ کلمات آ-معا *ir* «آسها»، «قوم آس»، *iron* «آسی»، *irəston* «استبا، آستان»؛ *air* *dəgur* // *digor* «دیگورها» به عقیده آبایف

(V. I. Abaev, *Istoriko-etimologičeskij slovar' osetinskogo jazyka*, pp. 47-48, 379-380, 545-546)

از نام‌های فئنازی است. رابطه میان کلمات آسی *ir* و *iron* با *ariya-* و *a'rya-* و *āryana-* ایرانی باستان که معمولاً مورد قبول قرار گرفته از نظر آواشناسی تاریخی آسی با اشکال واقعی روبرو است (با تحول منظم و طبق فاعده *āryana* به *ālān* مقایسه شود). با اینهمه امکان دارد که این کلمه در گویشی متفاوت با گویشی که مبنای

آسی معاصر است به این شکل تحول یافته باشد (با تحول *ā'ryana-* به *ērān* مقایسه شود). رک

G.S. Axvlediani. «Osetica-Georgica», in *Izvestija Severo-Osetinskogo naučno-issledovatel'skogo instituta*. 22. 1. 1960. p. 29 sq.

آواشناسی تاریخی مربوط به تحول متفاوت مصوت‌های مرکب *ai* و *ai* ایرانی باستان است: در دیگور این دو مصوت به ترتیب به *e* و *o* بدل شده، در حالیکه در ایرون تحول یک مرحله پیشتر رفته و این مصوتها به شکل *i* و *u* در آمده‌اند؛ برای مثال کلمات زیر را مقایسه کنید: دیگ *ex* // ایر *ix* «بخ، تگرگ» (از ایربا -*ajixa*)؛ دیگ *ew* // ایر *iw* «یک» (از ایربا -*ajva*)؛ دیگ *xodä* // ایر *xud* «کلاه» (از ایربا -*xauda*) دیگ *γos* // ایر *qus* «گوش» (از ایربا -*gauša*)، و غیره. مصوت‌های کوتاه ایرانی باستان در دیگور باقی مانده، اما در ایرون به یک مصوت خنثی (ə) بدل شده‌اند: دیگ *fidä* // ایر *fəd* «پدر» (از ایربا -*pitä*)؛ دیگ *furt* // ایر *fərt* «پسر» (از ایربا -*pu0ra*) و غیره.^{۲۵}

در بخش صامت‌ها مهمترین نکته تحول صامت‌های مرکب کامی *č*، *č*، *č* در ایرون است که معادل صامت‌های نرم‌کامی *k*، *g*، *k* دیگوری قبل از *i*، *e*، *ə* است. قس دیگ *kindzä* // ایر *čəndz* «نامزد، عروس (زن پسر)»؛ دیگ *lägi* // ایر *läjə* «مربوط به انسان» (حالت اضافه)؛ دیگ *k'irä* // ایر *č'ər* «آهک» و غیره.^{۲۶}

۳۵) رابطه میان دیگور و ایرون در مسئله نماینده جدید مصوت‌های مرکب ایرانی باستان شبیه وضع تاجیکی (تاجیکی ادبی معاصر و لهجه‌هایی که مبنای آنهاست) و فارسی معاصر در باب این مصوتها است. گویش دیگور در مورد شکل جدید مصوت‌های کوتاه تاریخی *i* و *u* با تاجیکی مطابقت دارد، در حالیکه در ایرون و فارسی این مصوتها دچار تحولات کیفی شده‌اند، رک ص ۱۱۲ یادداشت شماره ۱۹.

۳۶) همچنانکه آبايف در ۱۹۳۵ نشان داده است (رک

Izvestija Jugo-oseinskogo instituta kraevedenija, 2, 1935, pp. 235-238)

تحول صامت‌های مرکب ایرون از انسدادیهای آسی مشترک در زمان نسبتاً نزدیکی اتفاق افتاده است (در فاصله میان قرن‌های هجدهم و نوزدهم). این مطلب اخیراً به دنبال بررسی فهرست‌هایی از کلمات آسی که در پایان قرن هفدهم (واژگان دُرِشِر Dresher) و قرن هجدهم (فرهنگ آسی که برای

Sravnitelnye slovarij vsex jazykov i narečij... St.-Petersbourg, 1787

فرهنگ‌های مقایسه‌ای تمام زبانها و لهجه‌ها، تهیه شده است) مجدداً به تأیید رسیده است. دو واژه‌نامه مذکور نشان می‌دهند که در قرنهای هجدهم و نوزدهم تلفظ *k*، *g*، *k* در دو گویش آسی در جایگاه‌های مورد بحث به همین صورت بوده است. رک

L.I. Lavrov. «Pamjatnik osetinskogo i kabardinskogo jazykov XVII veka», in *Izvestija jugo-oseinskogo naučno-issledovatel'skogo instituta*, 8, 1957, pp. 287-299; R. Sikoev, «Ob osetinskom slovnikе Nikolasa Vitsena», *ibid.* 9, 1958; R. Sikov, «Osetinskie slova v «Sravnitel'nyx slovarjax vsex jazykov i narečij...»», *ibid.* pp. 427-444.

یک دلیل سطحی بر تأیید این مطلب از کلمات فرضی مانند دیگ *kinugä* // ایر *činag* «کتاب» (از روسی قدیم *k'niga*) که در دوره‌ای نسبتاً متأخر وارد آسی شده‌اند و در آنها این تحول پیش آمده به دست می‌آید.

زبان ادبی مبتنی بر لهجهٔ ایرون است، اما ادبیات و مطبوعات نسبتاً محدودی نیز به لهجهٔ دیگور وجود دارد.

استفاده از خط برای نگارش زبان آسی مربوط به پایان قرن هجدهم است.^{۳۷} آسی دنبالهٔ گویشهای سکائی غربی ادوار باستان و دنبالهٔ گویشهای آلانهای قرون وسطی است و به همین جهت ویژگیهای آوایی اساسی‌ای را که این گویشهای سکایی را از سایر زبانهای ایرانی متمایز می‌کند حفظ کرده و گسترش داده است. با اینهمه در دستگاه آواهای آسی تعدادی آواکه زبانهای ایرانی آنها را فاقد بوده‌اند به وجود آمده که از میان آنها آواهای انسدادی چاکنایی شدهٔ (glottalized) (k', t', p', c', 'č) خاص زبانهای قفقازی است.

تغییرات بسیار مهمی نیز در نظام دستوری و به‌ویژه در صرف آنها به‌وجود آمده است. آسی، مانند بسیاری از زبانهای ایرانی نو دیگر، نظام صرف اسم باستانی را از دست داده است. با اینهمه، برعکس تمام زبانهای ایرانی دیگر، یک نظام دیگر از نوع التصاقی (پیوندی) جای این نظام را گرفته است. در صرف کلمهٔ *bäx* «اسب» این نظام دیده می‌شود:

مفرد	جمع	
bäx	bäx-t-ä	فاعلی
bäx-ə	bäx-t-ə	اضافه
bäx-än	bäx-t-än	مفعول با واسطه
bäx-mä	bäx-t-äm	به‌ای (allative)
bäx-äy	bäx-t-äy	بائی-ازی
bäx-əl	bäx-t-əl	نزدیکی به (adessive)

۳۷) طبعاً به استثنای تنها اثر شایان ذکر قرن چهارم هـ/ دهم م، یعنی کتیبهٔ زلنچوک به خط یونانی (رک ص ۱۰۳). اخیراً فهرست کوتاهی از کلمات آسی (با ترجمهٔ لاتینی و مجاری) به دست آمده که در مجارستان نوشته شده و به احتمال قوی مربوط به قرن نهم هـ/ پانزدهم م است. رک

J. Nemeth. *Eine Wörterliste der Jassen, der ungarländischen Alanen*. Berlin, 1959.

ترجمهٔ روسی آن با حواشی از آبايف:

Ju. Nemet. *Spisok slov na jazyke jasov, vengerskix alan*. Ordžonikidze, 1960.

نظام فعل آسی، برعکس، دنباله مستقیم نظام ایرانی باستان است. فعل آسی، مانند سایر زبانهای ایرانی قرون وسطی و زبانهای جدید، مبتنی بر دو ستاک (ژن) (ستاک مضارع و ستاک ماضی) و یک نظام ضمائر متصل فاعلی (شناسه) است که در ایرانی بودن آن تردید نیست. برای مثال به صرف فعل لازم cārən «زندگی کردن» توجه کنید:

مضارع (اخباری)

مفرد	جمع	
cārən	cārām	اول شخص
cārəs	cārut	دوم شخص
cārə	cārenc	سوم شخص

ماضی (اخباری)

مفرد	جمع	
cārdtän	cardəstəm	اول شخص
cardtä	cardəstut	دوم شخص
card(is)	cardəstə	سوم شخص

مضاف الیه و صفت قبل از مضاف و موصوف قرار می‌گیرند، مانند xurə tun «اشعه خورشید» (xur «خورشید»)، stər padcax «پادشاه بزرگ» (stər «بزرگ»)، و غیره.

تحقیق در زبان آسی را ایران‌شناسان روس (آ. شِگرن، پ. لِرِخ، ک. زالمان) مقارن نیمه قرن نوزدهم شروع کردند، اما بزرگ‌ترین افتخار در این زمینه نصیب آکادمیسین و. ف. میلر شد که یک سلسله تحقیقات بسیار مهم درباره آسی از خود به جای گذاشته و به طور قطعی نشان داده است که این زبان دنباله گویشهای سکایی ادوار باستان است. رک *Osetinskie etjudy*, I-III, Moscow, 1881-1887.

وی دستور تاریخی زبان آسی را که در *Grundriss* چاپ شده و تا این زمان اهمیت خود را حفظ کرده است و نیز یک فرهنگ آسی-روسی-آلمانی تألیف کرده که پس از مرگش به چاپ رسیده است. در دوران شوروی تحقیق در زبان آسی دنبال شد و امروز نیز در

لنینگراد و مسکو (آ. آ. فریمان، و. ای. آبایف)، در تفلیس (گ. س. آخوژدیانی) و در اُرجونیکیدزه ادامه دارد. در دهه‌های اخیر آثار متعددی منتشر شده‌اند که جنبه‌های آواشناسی، دستور، واژگان و تاریخ زبان آسی را عمق می‌بخشند. مهمترین تحقیقات را آبایف انجام داده است (رک کتابنامه).

نمونه یک متن آسی^{۳۸}

ärtä báräjä yən fädārgävst ärkänənc yä fändäg

شرح

ärtä عدد، «سه»، مشتق از ایریا-θraya- با قلب θr به rt که خاص آسی است و مصوت -ä افزوده شده به آغاز؛ قس او θrayō (فاعلی مذکر)، فابا θri-، سک draya- (ختنی)، dre (تُمُنُقِی)، سغ θry، šy، خوا šy (شی)، پا hrē، بلخ hirso (از θrisant «سی»)، فامیا sē، فاقد si «سه»، فامعا و تامعا سه، بل say، کر se، بخت se، ارم šfē، šfi، šō، پر šē، šī، پش dre، مزیدغ x'ráy، x'róy، اشک-سنگ rūy، crōy، rūy، شغ-روش-بر-اُرُش aráy، یز cūy، وخ trūy، یغ siráy // t'ráy، سنگری šf، سرخ herä، سمن heirä، زازا hīrē. نیز قس سنس -tráya، یو treis، لا tres، و غیره.

baräjä اسم، حالت اضافه مفرد از baräg «سوار»، -ə- پسوند حالت اضافه است (در ایر g (قبل از ə) < j)؛ baräg مشتق از *bāraka (از ایریا -bar «بردن» با کشش مصوت ریشه)، قس فابا asa-bāra (تحت اللفظ «برده شده به وسیله اسب»)، سک-خت ašša-bāraa، خوا *aspabārak (SPBRK)، سغ β'r'k، فاقد سوار، فامعا سوار // تامعا savor، پش spor، یغ vóra، و غیره. (نام اسب در بسیاری از زبانهای ایرانی از این ریشه مشتق شده است: شغ vōrj، روش vūrj، یز varäg، اشک-سنگ v'rök، و غیره). فاعل جمله یعنی ärtä baräjä از یک عدد و یک اسم تشکیل شده که یک واحد نحوی تکیه‌بر را تشکیل می‌دهند. در چنین ترکیبی عدد از نظر

۳۸ برگرفته از فلکلور، به نقل از

حالت و شمار تغییر نمی‌کند، اما اسمی که به دنبال عدد می‌آید باید حالت اضافه داشته باشد.

yən ضمیر شخصی (بی‌چسب)، حالت مفعول با واسطه، سوم شخص مفرد.

fädärgävst ärkänənc سوم شخص جمع مضارع اخباری (مضارع تاریخی)، فعل مرکب **fädärgävst ärkänən** «قطع کردن، عبور کردن»؛ **fädärgävst** اسم «تقاطع»، کلمه مرکب از **fäd** «اثر، پی» (او - **paða-**، فابا - **pada-**، فامیا **pay**، فاقد **pay**، فامعا پی، تامعا **pay**، پشه **pal**، من-یدغ **pol**، و خ **poð**، بر **pöð**، شغ **pīð**، بل **pad**، یغ **pad**، نیز قس سنس - **pada-**، یو **pedá**، لا **peda**، لیت **pedá**، و غیره. نیز رک جدول ۱، ذیل کلمه «پا» + **ärgävst** صفت مفعولی از **ärgävst** «قطع کردن» (از ایربا - ***abi-kart-**، قس او - **kərəsta- kərət-** «قطع کردن»، سغ - **krt-**، و غیره. در ایرون با قلب: **ävgärdən < ärgävst** (قس دیگ **ävgärdun**)؛ **ä-ärkänənc** سوم شخص جمع زمان حال اخباری «قطع کردن»، و غیره **-är** پیشوند فعلی؛ **kän** ستاک حال فعل **känən** «کردن»، قس (از ایربا - **kṛnau-**، **kṛnu-**، از ریشه **kṛ-** «کردن»، قس او - **kərənu-**، فابا - **kunav-**، سغ - **kwn-**، فامیا **kun-**، فاقد **kun-**، فامعا **kon-** // تامعا **kun-**، بل **kan-**، زازا **kän-**، یغ **kun-**، پر **kan-**، من-ید **kən-**، **ken-**، شغ **kin-**، یز **kən-**، و غیره. نیز قس سنس **kṛnóti** «(او) می‌کند»؛ **-ənc** شناسه سوم شخص جمع مضارع (از ایربا **-a-nti** با تبدیل **t** قبل از **i** به **c** که خاص آسی (و خوارزمی) است، قس او **-ə-nti-**، فابا **-a-nti-**، فامیا **-and-**، **ənd**، فاقد **-and-**، فامعا و تامعا **-and-**، و غیره؛ نیز قس سنس **-ä-nti-**، یو **-o-nti-**، لا **-a-nt-**، و غیره)، گزاره.

yā حالت اضافه، ضمیر سوم شخص مفرد (بی‌چسب) در نقش ضمیر ملکی سوم شخص مفرد.

fändag اسم «راه»، حالت فاعلی مفرد، قس او - **pantän-**، سکائی غربی - **panta-**، **panti-** (در **Pantikhápaion** «Panticapée» نام یک گروه یونانی در کنار تنگه کِرُچ (از سکائی غربی **panti-kapa-** «راه ماهی») سکه - خت **pand**، سغ - **pnt-**، **pnt'k** (**pandäk**، **pand**)، خوا **pindäk**، پا **pandän**، فامیا و فاقد **pand** (با تحول معنایی «راه» ← «راه راست» ← «اندرز، نصیحت»)، فامعا و تامعا پند (با همین معنی،

قس آس fänd «نیت»، شغ pũn(d)، روش pãnd، بر põnd، ارشد pãnd، põn(d)،
 سر pãnd، یز pan(d)، اشک-سنگ pãnuk («عبور، معبر»)، مذ-یدغ põndo،
 pãdo، põda، پر panãn، و غیره؛ نیز قس هنبا pãnthã-، یو põntos («راه
 دریائی» ← «دریا»)، لا pontis، pons، «پل»، اسلا با potj، رو put' («راه»)، و غیره.
 مفعول بی واسطه.

ترجمه

«سه اسب سوار راه او را قطع کردند (تحت اللفظ: قطع می کنند)».



کردی

به کردی عمدتاً در کردستان که منطقه کوهستانی وسیعی شامل بخشی از ایران، ترکیه،
 عراق و سوریه است تکلم می شود. به جز کردستان، گروههای نسبتاً کوچکی از کردان در
 خراسان (و بعضی مناطق دیگر ایران)، در مناطق مرکزی ترکیه و بعضی نقاط سوریه
 زندگی می کنند. در اتحاد شوروی (سابق) گروههایی از کردان^{۳۹} در ارمنستان، گرجستان و
 آذربایجان و نیز گروه کوچکی در جمهوری ترکمنستان ساکن هستند. آمارهای مربوط به
 شماره کردزبانانی که در خارج از اتحاد شوروی زندگی می کنند بسیار متفاوت است:
 معمولاً تعداد کل کردان به طور کاملاً تقریبی به ۱۲ میلیون نفر تخمین زده می شود
 (۱۹۷۶).

از قرون وسطی به بعد (و به طور کلی از قرنهای پنجم و ششم ه/ یازدهم و
 دوازدهم م) کردی دارای ادبیات مکتوب بوده است. با ورود چاپخانه به شرق (در پایان
 قرن نوزدهم) کردی صاحب نوشته های چاپی و مطبوعات شد. برای نگارش کردی در
 خارج از اتحاد شوروی در عراق و ایران از الفبایی مبتنی بر الفبای عربی و در ترکیه و
 سوریه از الفبای مبتنی بر الفبای لاتینی استفاده می شود. کردهای شوروی در حال حاضر
 (از ۱۹۴۵ به بعد) از الفبای سیریلی استفاده می کنند.

۳۹) در ۱۹۷۶ در اتحاد شوروی تقریباً صد هزار نفر زندگی می کردند که کردی را زبان مادری خود می دانستند.

گویشها و لهجه‌های متعدد کردی که هنوز هم اطلاع کاملی از آنها در دست نیست به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: گویشهای شمال غربی (کرمانجی) و گویشهای جنوب شرقی. گویشهای کرمانجی عمدتاً در میان کردهای ترکیه، کردهای شمال عراق، و در سوریه و ایران (در غرب دریاچه ارومیه و در خراسان) و در اتحاد شوروی رایج است. گویشهای جنوب شرقی در کردستان ایران و شمال شرقی عراق به کار می‌روند. نظام مصوت‌های کردی (کرمانجی) از ۹ مصوت تشکیل می‌شود. در نظام صامت‌ها یک رشته صامت‌های انسدادی بیواک دمیده (p', t', k')، یک واج نرم خاص 'n، یک تکریری غلتان 'r و غیره وجود دارد.

در کردی، به‌ویژه در کرمانجی، دو نظام صرف اسم هست: یک نظام خاص اسمهای مؤنث و یک نظام دیگر خاص اسمهای مذکر. تفاوت جنس به وضوح در ترکیبهای اضافی (مضاف و مضاف الیه) آشکار می‌شود: xušk-a mən «خواهر من»، اما bəra-e mən (a- نشانه اضافه اسمهای مؤنث مفرد و e- نشانه اسمهای مذکر مفرد است). افعال دارای دو بن هستند: بن مضارع و بن ماضی، که هنگام صرف شدن شناسه‌ها به آنها افزوده می‌شوند. برای مثال صرف فعل k'ätən «افتادن» را در نظر بگیرید:

زمان حال

جمع	مفرد	
äm də-k'ävən	äz də-k'ävəm	اول شخص
hun də-k'ävən	tö də-k'ävi	دوم شخص
äwan də-k'ävən	äw də-k'ävä	سوم شخص

ماضی

جمع	مفرد	
k'ätən	k'ätəm	اول شخص
k'ätən	k'äti	دوم شخص
k'ätən	k'ät	سوم شخص

در صرف زمان گذشته افعال متعدی در کرمانجی، مانند پشتو، ساخت ارگتیو به کار می‌رود که در آن فاعل دارای حالت غیرفاعلی (غیرمستقیم) است و گزاره با مفعول مطابقت می‌کند.

از نیمه قرن نوزدهم به بعد مرکز معروف کردشناسی علمی سنت پترزبورگ بود. اثر اساسی پ. لِرَخ Lerch

Issledovanija ob iranskix kurdax i ix predkax severnyx xaldejax, I-III, St. Pétersbourg, 1856-1858,

مجموعه متون کردی (۱۸۶۰) و فرهنگ کردی-فرانسé ژابا Jaba، و یک سری آثار کردشناسان غربی و از جمله دستور کردی ف. یوستی Justi (۱۸۸۰)، مجموعه متون ا. پریم Prym و آ. سوسین Socin^{۴۰} (۱۸۸۷-۱۸۹۰) و ه. ماکاس Makas^{۴۱} در این شهر منتشر شد. در ماوراء قفقاز خ. آبوویان X. Abovian و ا. آ. اِگِیازاروف Egiazarov تحقیقاتی درباره کردی دارند. شخص اخیر در ۱۸۹۱ رساله‌ای درباره کردان منطقه ایروان منتشر کرد که حاوی مجموعه‌ای غنی از متون کردی و واژه‌نامه کوچک کرمانجی-روسی و روسی-کرمانجی است.

در دوره شوروی که آثار کردشناسان به مسائل عملی ایجاد فرهنگ (معارف) برای کردان اتحاد شوروی پیوند خورد این تألیفات گسترش بیشتری یافت. در ۱۹۳۱ زیر نظر ای. آ. اوربلی Orbeli فعالیت سمینار کردی وابسته به کرسی فقه اللغة ایرانی دانشگاه لنینگراد شروع شد و شاگردان از سالهای ۱۹۳۰ تألیف یک رشته آثار ارزشمند دستوری را شروع کردند. در سالهای ۹-۱۹۲۷ با شرکت نمایندگان روشنفکران کرد و ارمنی، بر اساس خط لاتینی خط جدیدی برای کردان اتحاد شوروی ابداع شد. آموزش به زبان کردی پایه‌گذاری شد و آثار ادبی کردی انتشار یافت. متون فولکلوری که محققان کرد شوروی جمع‌آوری و چاپ کردند نیز برای بررسی زبان کردی دارای سود فراوان است. در سالهای ۵۰ دانشمندان شوروی یک دستور و سه فرهنگ کردی به چاپ رساندند (رک کتابنامه).

۴۰) مقاله «زبان کردی» مندرج در *GiPh* (ج ۱، بخش ۲، ص ۲۸۶-۲۴۹) نیز به قلم آلبرت سوسین است.
۴۱) چاپ آثار مؤلفان اخیر که زیر نظر آکادمیسین اوربلی انجام گرفت در دوران شوروی (۱۹۲۶) به پایان رسید.

نمونه یک متن کردی (کرمانجی)^{۴۲}

Шәмó көрмáнжәкí к' әсíб бу, жь злá н' әсһнйá бу.

آوانویسی

Šámó kǒrmánj-äk-i k'äsib bu ža él-a h'äsəniyá bu

شرح

šamō اسم خاص، حالت مستقیم، مفرد، مذکر، فاعل.
 körmānj اسم، «کرد»، حالت مستقیم، مفرد، مذکر، -äk حرف تعریف نامعین پسین، -i علامت اضافه (برای اسمهای مذکری که حرف تعریف به دنبال آنها آمده است).
 k'äsib صفت، «فقیر» (از عربی «کاسب»)، حالت مستقیم، مذکر، مفرد، صفت کلمه قبلی که با -i به آن متصل شده است.
 bu سوم شخص مفرد ماضی (مطابق با بن ماضی) فعل buyin «بودن»، فامعا و تامعا بود، فاقد و فامیا بود، بل but، و غیره (برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک بالا).
 körmānj-äk-i k'äsib bu یک گزاره اسمی مرکب است که از یک اسم و یک صفت و فعل بودن (bu) ترکیب شده است.
 ža حرف اضافه «از»، فامعا و تامعا از، فاقد و فامیا از، بل ža، فابا hača، او hača.
 -el «ایل، قبیله چادر نشین»، مؤنث، مفرد (مأخوذ از عربی ۴۳)؛ -a نشانه اضافه (برای اسمهای مؤنث مختوم به صامت که حرف تعریف به دنبال آنها نیامده است).
 h'äsəni اسم، «حسنی» (متعلق به قبیله کرد حسنی): -a نشانه اضافه حالت غیرمستقیم، مذکر، جمع، مضاف الیه کلمه قبلی که با -a به آن متصل شده است.

ترجمه

شَمو یک کرد فقیر بود؛ از قبیله حسنی بود.



گوشیهای لری و بختیاری

قلمرو گوشیهای لری و بختیاری جنوب مناطق کردزبانان است. سخنگویان این گوشیها لرها و بختیاریها هستند که در آنجا ساکناند و تعداد آنها کلاً سه میلیون نفر است (۱۹۷۶). این گوشیها خط ندارند و مطالعه آنها عمدتاً توسط ایرانشناس مشهور روس و آ. ژوکوفسکی و ایرانشناس آلمانی اسکار مان صورت گرفته است.

نمونه یک متن به گویش بختیاری^{۴۴}

xīnum čī āu gulōū zi gar tukiste
hemé jūnum taš girīh dabēm pukiste

شرح

xīn اسم، «خون»، فامعا، تامعا و فاقد خون، کردی خون، شغ wixin، پش wina، پر hin ارم tīn، منج yīnā، او vohuni؛ -um ضمیر متصل اول شخص مفرد (در معنی ضمیر ملکی)، فامعا، تامعا و فاقد -am، فامیا (a)-، فابا -mai y، او -mē، فاعل. čī قید، «مانند، چو، همچنانکه»، تامعا ču، čun، فامعا چون (čun، čon)، چو، فاقد čū، čūn، فامیا čiyōn، ایربا -či-gauna* «به هر گونه».

āu اسم، «آب»، فامعا آب، تامعا ob، و غیره (برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک جدول ۱).

gulōū اسم، «گلاب»، کلمه مرکب: gul «گل، گل سرخ»، فامعا گل، تامعا gul، تال vəl، او vard «گل سرخ» (دخیل از زبانهای ایرانی میانه؛ تبدیل ویژه -rd ایربا به -l قابل توجه است) + ōu (āu) «آب» (رک بالا)، مضاف الیه کلمه قبلی (نشانه اضافه نشان داده نشده است).^{۴۵}

zi حرف اضافه، «از»، فامعا و تامعا از و غیره (برای مواد بیشتر و مقایسه، رک ص ۱۳۰).

۴۴ مأخوذ از

V. A. Žukovskij, *Materialy dlya izučeniya persidskix narečij*, III, Petrograd, 1922. p. 64.

۴۵ gulōū «گلاب» کلمه مرکب از نوع ترکیبهای اضافی است که با قلب مضاف و مضاف الیه ساخته می شوند و طبعاً کمره اضافه در آنها به کار نمی رود (م).

gar اسم، «کوه»، پش yar، او gairi-، نیز قس سنس giri-، اسلا با gora، و غیره، متمم مکان.

tukiste سوم شخص مفرد ماضی (شکل تحلیلی ادغام شده؟) از فعل «جاری شدن» (فا چکیدن؟)، گزاره.

hemé ضمیر نامعین، «همه»، فامعا همه، تامعا و فاقد hama، فامیا hamay، و غیره، وابسته کلمه بعدی.

jūn اسم، «جان»، فامعا جان، تامعا jon، فاقد جان jān، و غیره -um- ضمیر متصل اول شخص مفرد (رک بالا)، مفعول صریح.^{۴۶}

taš- اسم، «آتش»، فامعا آتش، تامعا otaš، فاقد آتش ātaš، فامیا ātaxš، او ātarš (حالت فاعلی مفرد)، نهاد.^{۴۷}

giri(d) سوم شخص مفرد ماضی (= بن ماضی) از فعل «گرفتن»، فامعا گرفت، تامعا و فاقد girift فامیا grift، او gerpta-، صفت مفعولی از ریشه grab- (فابا و او grab-؛ نیز قس سنس grabh-، و غیره)، گزاره.

dabe اسم، «ظرف باروت»^{۴۸}، -um- ضمیر متصل اول شخص مفرد (رک بالا)، فاعل.

pukiste سوم شخص مفرد ماضی (رک بالا)، از فعل «ترکیدن»، گزاره.

ترجمه

خون من همچون گلاب از کوه جاری شده است.

جانم آتش گرفته و ظرف باروتم ترکیده است.



بلوچی

بلوچی عمدتاً در استان تاریخی بلوچستان رواج دارد که نام آن از نام ساکنان آن (بلوچ، بلوچ) گرفته شده است. در حال حاضر بخشی از این استان به ایران و بخشی دیگر به

(۴۶) این کلمه نهاد جمله است نه مفعول صریح (م).

(۴۷) این کلمه مفعول صریح است. نیز می توان فعل «آتش گرفتن» را فعل مرکب لازم دانست (م).

(۴۸) ظاهراً همان کلمه دَبَه فارسی است (م).

پاکستان تعلق دارد. غیر از بلوچستان بلوچی در مناطق جنوبی افغانستان، در بخش جنوب غربی پنجاب و در ساحل راست سند و در داخل مرزهای ایران در کرمان، لارستان، سیستان و خراسان نیز گوینده دارد. گروه‌های کوچکی از بلوچها در پایان قرن گذشته از خراسان به سرزمین جمهوری ترکمنستان کنونی کوچ کرده‌اند و هنوز نیز در بخشهایی از منطقه مرو ساکن‌اند.^{۴۹} تعداد کل بلوچها حدوداً به ۱٫۵ تا ۲٫۵ میلیون نفر می‌رسد (۱۹۵۹).

بلوچی به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود: شاخه شرقی (یا شمالی و شمال شرقی) و شاخه غربی (یا جنوبی و جنوب غربی یا مکرانی)^{۵۰}. گویشهای بلوچی شرقی در شرق و شمال شرقی منطقه باریکی که در تصرف قبایل براهوئی است (در طول خط کلات-بلا) و گویشهای غربی در غرب و شمال غربی این منطقه (بخش جنوب غربی بلوچستان پاکستان، بلوچستان ایران، خراسان، سیستان، بخش جنوبی افغانستان) رواج دارد. گویش بلوچهای ترکمنستان نیز به این گروه تعلق دارد.

مشخصات عمده گویشهای شرقی که آنها را از گویشهای کهنه‌تر غربی متمایز می‌سازد از این قرار است:

۱. وجود صامتهای دمیده 'p', 't', 't̪', 'k', 'b', 'd', 'd̪', 'g', 'č', 'j', (بلوچی شرقی p'ād «پا»، k'ōfag «شانه، دوش» // بلوچی غربی kōpag, pād).
۲. تبدیل انسدادیهای بعد از مصوت به سایشی و از بین رفتن جزء انسدادی صامتهای مرکب، به گونه‌ای که در بلوچی غربی صامتهای 't, d, b, k, g, č, j متناظر و مطابق با صامتهای 'θ, d, t (دولبی)، 'w, x, γ, š, ʒ در بلوچی شرقی در مواضع یادشده است (بلوچ «آب» dāta «داده»، «آب» dāta «داده»، «آنجا» ōdā «نزدیک»، «پیه» pīg «پیه»).

۴۹. بر اساس سرشماری ۱۹۵۹ در اتحاد شوروی ۷۸۰۰ بلوچ وجود داشت که ۹۴/۹٪ از آنها زبان بلوچی را زبان مادری خود می‌دانستند.

۵۰. اِلْفِنْباین (Elfenbein, *The Baluchi Language*, 1966) طبقه‌بندی پیچیده‌تر و صحیح‌تری را جانشین طبقه‌بندی دوشاخه‌ای بلوچی می‌کند. طبقه‌بندی او چنین است: گویشهای تپه‌های شرق (=گویش شرقی طبقه‌بندی قدیم): رخشانی که بزرگ‌ترین شاخه است و تمام منطقه مرکزی را اشغال کرده و گویشهای افغانستان و ترکمنستان نیز به آن وابسته‌اند؛ سراوانی، در ایران در جنوب زاهدان؛ لُتُونی lotūnī، در ایران در جنوب سراوانی؛ کِچِی، در مکران پاکستان. زبانی که در افغانستان و پاکستان در رادیو به کار می‌رود گویش رخشانی است (ژ. ل.).

ač «از» // بل شر āf, dāθa, dāθā, ōdā, nazīx, pīγ, aš, و غیره).

عکس این فرایند، یعنی تبدیل سایشی‌های ایرانی باستان به انسدادی، در لهجه‌های غربی پیش می‌آید. به کلمات بل گر kar «خر» (ایریا-xara، فامیا، فاقد، فامعا و تامعا خر) و tāpta «خشک شده» (از ایریا-tāfta، صفت مفعولی از tāp «تاییدن، ساطع کردن نور و حرارت»، فامیا، فاقد و فامعا-tāft، تامعا-toft) توجه شود.

نظام آوایی بلوچی بسیار کهنه است. در نظام هشت مصوتی این زبان (ā, ē, ī, ū, u, ē, ō) تقابل میان مصوت‌های کوتاه و بلند که خاص زبانهای ایرانی میانه است حفظ شده است. در نظام صامت‌ها (در بعضی لهجه‌ها) انسدادیها و صامت‌های مرکب در جایگاه بعد از مصوت حفظ شده‌اند؛ (در بعضی لهجه‌ها) صامت‌های برگشته ! و ! و وجود دارد؛ در بعضی لهجه‌ها سایشی‌های f و h وجود ندارد و غیره.

در نظام اسم مقولات شمار و حالت وجود دارد. صرف فعل همچنانکه در سایر زبانهای ایرانی میانه و نوبر اساس دو بن، بن مضارع و بن ماضی (مشتق از صفت مفعولی مختوم به -ta-)، است که ضمائر متصل شخصی (شناسه‌ها) به آنها اضافه می‌شود. اینک صرف فعل kurt, kan «کردن»:

گذشته		حال-آینده	
جمع	مفرد	جمع	مفرد
kūrtan	kūrtun	kanán	kanīn اول شخص
kūrtit	kūrtay	kanít	kanáy دوم شخص
kūrtant	kurt	kanánt	kant سوم شخص

آثار مکتوب به بلوچی گسترش چندانی نیافته است^{۵۱} و تنها در دوره کاملاً نزدیک به زمان ما در پاکستان شروع به چاپ متون ادبی (به‌ویژه به شعر) و انتشار مطبوعات ادواری کرده‌اند.^{۵۲}

۵۱) هرچند چند نسخه خطی به بلوچی در دست است. رک

K. Elfenbein, «A Balūči text with translation and notes», *BSOAS*, 24, 1961, part 1, pp. 86-103.

Ju. Gankovskij, in *Problemy Vostokovedenija*, 1959, 6, pp. 204-205.

۵۲) رک

تحقیقات بلوچی دانشمندان غربی در قرن نوزدهم در مقاله تلفیقی گایگر (اساس فقه اللغة ایرانی، ج ۱، بخش ۲، ۱۹۰۱-۱۸۹۸، ص ۲۴۸-۲۳۱) خلاصه شده است. در قرن بیستم در انگلستان جی. دبلیو. جیلبرتسون Gilbertson یک دستور زبان (۱۹۲۳) و یک فرهنگ انگلیسی-بلوچی (۱۹۲۵) منتشر کرد. دانشمند برجسته نروژی گ. مُرگنستیرنه نیز چند اثر راجع به بلوچی دارد. در اتحاد شوروی بررسی زبان بلوچی با نام ای. ای. زاروبین توأم است. زاروبین خطوط اصلی کارهایی را که باید در این زمینه انجام شود ترسیم کرده (۱۹۳۰) و متونی را به گویش بلوچهای ترکمنستان منتشر کرده است (۱۹۴۹-۱۹۳۲). نکاتی که دانشمندان شوروی درباره گویش بلوچهای ترکمنستان بیان کرده اند مبنای تحقیقات آواشناختی (و. س. ساکالووا، ۱۹۵۳) و بررسیهای دستوری (س. ن. ساکالوف، ۱۹۵۶) قرار گرفته است.

نمونه یک متن بلوچی^{۵۳}

yak rōče büt ki mazānen brās šut pa kārā ganók mant bi gisā go watī māsā

شرح

yak عدد، «یک»، فامعا یک، تامعا و فاقد یک، فامیا *ēvaγ* (از ایریا **aiva-ka*).
rōč اسم، «روز» (برای مقایسه با مواد بیشتر، رک جدول ۱)؛ *e*- حرف تعریف نکره، فامعا *-i*، تامعا *-e*، فاقد *-ē*، فامیا *(v)ē-* (از ایریا *aiva-* «یک»)
büt سوم شخص مفرد ماضی (منطبق با بن ماضی) فعل «بودن»، فامعا و تامعا بود، فاقد و فامیا بود (از ایریا *bū-ta*، صفت مفعولی از ریشه *-bū*).
ki حرف ربط، فامعا که، تامعا *ki*، فاقد *ki*، فامیا *ke* (از ایریا **ka-hya*).
mazānen صفت «بزرگتر»، مشتق از *mazan* «رئیس» + پسوند صفت ساز *-en*، فامعا و تامعا *-in*، فاقد *īn*، فامیا *-ēn* (از ایریا *-aina-*)، صفت کلمه قبلی.
brās اسم، «برادر»، حالت فاعلی (با پایانه صفر)، مفرد (مواد بیشتر برای مقایسه در جدول ۱) فاعل.

۵۳ مأخوذ از داستانهای عامیانه، به نقل از

šut سوم شخص مفرد ماضی (منطبق بر بن ماضی) از فعل شدن «رفتن»، تامعا šud، فامعا شد، فاقد شد «تغییر یافت» (در اصل به معنی «رفت») (از ایربا šu-ta)، گزاره.

pa حرف اضافه نشان دهنده جهت، قس فامعا به، تامعا ba، فاقد ba(δ) به، بذ [در بدان، بذو]، فابا patiy، او paiti.

kār اسم، «کار»، فامعا کار، تامعا kor، فاقد و فامیا kār، فابا *kārya- (قس سنسند -kārya)؛ -ā نشانه حالت غیرمستقیم (غیرفاعلی مفرد)، متمم مکان.

ganók اسم، «احمق»، حالت فاعلی (با علامت صفر)، مفرد، فاعل.

mant سوم شخص مفرد ماضی (منطبق بر بن ماضی) از فعل «ماندن»، تامعا mond، فاقد mānd (از ایربا *mānta-)، گزاره.

bi حرف اضافه، «به» نشان دهنده مکان یا جهت.

gis اسم، «خانه»، او -vīs، فابا -viθ، فامیا vis؛ نیز قس سنسند -viš، یو oīkhos، لا vīcus، اسلبا vēcčē، و غیره. به تغییر v به g که خاص بلوچی است توجه شود (قس بل gist «بیست») (از ایربا -vīsaiti، فامیا vīst، فاقد فامعا و تامعا بیست، و غیره). -ā نشانه حالت غیرفاعلی. متمم مکان.

go حرف اضافه، «با».

wat ضمیر انعکاسی «خود»، تامعا xud، فامعا خود، فاقد و فامیا xʷaθ خود، او xʷatō، و غیره. -i نشانه اضافه است. مضاف الیه کلمه بعد.

mas اسم، «مادر» (برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک جدول ۱)؛ -a نشانه حالت غیرفاعلی است. مفعول با واسطه.

ترجمه

یک روز برادر بزرگتر به کار (= بر سر کار) رفت و احمق با مادرش در خانه ماند.



تاتی

تاتی^{۵۴} در جمهوری آذربایجان (در مناطق شمال شرقی و در شبه جزیره آبخوران) و در مناطقی از جمهوری خودمختار داغستان رایج است. معمولاً گویشهای تاتی را به دو شاخه عمده تقسیم می‌کنند: تاتی آذربایجان و «تاتی یهودی» (به ویژه در جمهوری خودمختار داغستان). این تقسیم‌بندی منعکس کننده تفاوت تاریخی میان لهجه‌های تاتهای مسلمان و تاتهای یهودی است (که یهودیهای کوهستان dag-čufut نامیده می‌شوند).^{۵۵}

تاتی در نظام آوایی و دستوری خود به فارسی و تاجیکی نزدیک است، اما در واژگان و تا حدی نیز در نظام آوایی و نحوی تحت تأثیر ترکی آذری قرار دارد. تمام سخنگویان تاتی، لااقل در آذربایجان، علاوه بر تاتی، ترکی آذری را نیز، که زبان مدرسه و زبان کتابت تاتهای آذربایجان است می‌دانند. تاتهای داغستان به زبان مادری خود دارای ادبیات مکتوب هستند.

در بررسی تاتی که در نیمه قرن گذشته با دانشمندان روس (ای. ن. پرزین و ب. آ. دُرِن) شروع شد مهمترین جایگاه به تحقیقات آکادمیسین و. ف. میلر (پایان قرن نوزدهم - آغاز قرن بیستم) و آثار پسرش پروفسور ب. و. میلر (در دوره شوروی) تعلق دارد.

نمونه یک متن تاتی

yáki bu yáki ná-bu ba yámán vilayät-í yä padšáh bu in padšáh-a šast-ta yás-i
bu hálá öülád-i ná-bu in padšáh-a sá-tä zán-i bu äz in zánún...

شرح

yäk عدد، «یک» (از ایربا aiva-ka*، قس فامیا ēvay، فاقد یَک، تامعا yak، فامعا یک؛ -i حرف تعریف نکره و نشانه وحدت (از ایربا aiva، قس فامیا (v)ē، فاقد ē-، تامعا -e // فامعا -i - «ی»).

۵۴ در ۱۹۷۶ در اتحاد شوروی ۱۳۰۰۰ نفر ساکن بودند که تاتی را زبان مادری خود می‌دانستند.
۵۵ بر اساس سرشماری ۱۹۵۹ در اتحاد شوروی بیش از ۲۵۰۰۰ یهودی کوهستانی وجود داشت که بیش از ۱۵۰۰۰ تن از آنان در داغستان و بیش از ۱۰۰۰۰ تن در آذربایجان سکونت داشتند. رک

bu سوم شخص مفرد ماضی فعل «بودن» (از būta-) (برای مواد بیشتر برای مقایسه رک ص ۱۱۴).

nä علامت نفی (از ایربا -naiy، قس او nōit، فابا naiy، فامیا nē، فاقد na، فامعا و تامعا (na).

bä حرف اضافه نشان‌دهنده مکان و جهت (از ایربا pati)، (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۷۹).

yāmān vilayāt-i «ولایت (کشور) یمن»، ولایت «کشور، منطقه» (از عربی)، ساخت اضافی (مضاف و مضاف الیه به شکل ترکی).

padšah «پادشاه» (از ایربا -pati-xšāyaθiya) (برای مقایسه با مواد بیشتر، رک ص ۶۶) šast-ta عدد «شصت تا» (قس او xšvaštīm، فامیا šast، فاقد و فامعا شصت، تامعا šast) + کمیت نمای ta- (قس فامعا تا، تامعا to).

yaš اسم «سن»، در این مورد «سال» (از ترکی)؛ -i ضمیر سوم شخص مفرد که به صورت متصل به کار رفته؛ šast-ta yaš-i تحت اللفظ یعنی «شصت سالش». hālā ادات، «باز».

ōiḷad اسم، «فرزند، فرزندان» (عربی).

in ضمیر اشاره، قس فامیا ēn، فامعا و تامعا in «این».

sä-tä عدد «سه تا» (از ایربا -Oraya) (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۲۵) + کمیت نمای تا.

zān اسم «زن» (از ایربا -jaini) (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۷۶).

äz حرف اضافه «از» (از ایربا hača) (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۳۰).

zānun اسم، جمع zān «زن»، un نشانه جمع (از ایربا -ānām).

ترجمه

یکی بود، یکی نبود، در کشور یمن پادشاهی بود که شصت سال داشت، اما فرزند نداشت. پادشاه سه زن داشت. از این زنان...



تالشی

تالشی نیز در جمهوری آذربایجان، در دشت لَنکران و مناطق کوهستانی غرب آن، رواج دارد. خارج از مرزهای اتحاد شوروی، تالشی در مناطقی در شمال غربی ایران، در ساحل دریای خزر و در مرز ایران و شوروی نیز رایج است. عدهٔ تالشی زبانان در ۱۹۷۶ در حدود ۲۲۰۰۰۰ تن بوده که ۱۵۰۰۰۰ تن از آنان در اتحاد شوروی ساکن بوده‌اند. تالشی‌ها نیز مانند تات‌ها، علاوه بر زبان مادری خود، ترکی آذری را که هم‌اکنون زبان کتابت و آموزش آنان است می‌دانند.

تالشی، علاوه بر یک نظام گسترده از حروف اضافهٔ پیشین و پسین، بقایایی از نظام قدیم صرف اسم، به‌ویژه نشانهٔ *i-* حالت غیرفاعلی (از ایربا *-ahya-*) را حفظ کرده است: *šahr-i potšo* «پادشاه کشور» (شهر = کشور). دستگاه فعل تالشی دارای تعدادی صورت‌های ساده و ترکیبی است. ویژگی تالشی وجود انواع مختلف صرف فعل زمانهای ماضی در ارتباط با متعدی و لازم بودن فعل است. در صرف افعال لازم، فعل با فاعل عمل که در حالت مستقیم است مطابقت می‌کند: *az šim* «من رفتم»، *tə šiš* «تو رفتی»، *av še* «او رفت». در صرف افعال متعدی فاعل عمل به حالت غیرمستقیم (به شکل اسم یا ضمیر شخصی در حالت غیرمستقیم یا ضمیر متصل) است و فعل بدون تغییر باقی می‌ماند که شکل آن با بن ماضی (که گاهی پسوند *-e* می‌گیرد) یکسان است؛ *pas-əm* «میشی را کشتم» (*-əm* - «ام»، *kəšt* «کشت»، *pas* «میش»)، *av-əm vinde* «او را دیدم» (*av* «او [را]»، *vinde* «دید»)، *av-ə vinde* «او را دیدی» (*-ə* «ی» = ضمیر متصل دوم شخص مفرد)؛ *av-əš vinde* «او او را دید» (*-əš* او).

نشان دادن فاعل عمل در زمان گذشته با حالت غیرمستقیم (غیرفاعلی)، تالشی را به کردی و پشتو نزدیک می‌کند، اما برعکس این دو زبان، در تالشی مطابقت گزاره با مفعول عمل وجود ندارد.

تالشی دنبالهٔ یکی از گویشهای ایرانی شمال غربی است که در ادوار گذشته در آذربایجان رواج داشته‌اند. دوییتی‌هایی که در منطقهٔ اردبیل به دست آمده‌اند و به قرن دهم هـ / شانزدهم م تعلق دارند به یکی از این گویشها سروده شده‌اند. تحلیل این دوییتی‌ها (توسط ب. و. میلر) نشان داده است که گویش اردبیل در قرن دهم / شانزدهم «دارای ویژگی‌هایی است که آن را به تالشی کنونی بسیار نزدیک می‌کند».

گردآوری مواد تالشی و بررسی آنها را دانشمندان روس (آ. خودزکو Chodzko، ای. ن. پریزین، ب. آ. دُرِن، پ. ف. ریس Riss و دیگران) در نیمهٔ قرن نوزدهم شروع کردند. در دوران شوروی تحقیقات عمده دربارهٔ تالشی را ب. و. میلر انجام داد که تلفیق آنها در کتاب همو به نام *Talyšskij jazyk*, 1953 دیده می‌شود.

نمونهٔ یک متن تالشی^{۵۶}

món-an šēm, kalón vārdəme, arabámon da-básemon, šémon ba višā.

شرح

mən ضمیر اول شخص مفرد در حالت غیرمستقیم (از ایربا *mana*، برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک ص ۲۷)، فاعل (با یک فعل لازم که باید همراه آن ضمیر *az* که دارای حالت مستقیم است به کار رود). در اینجا ظاهراً تداخل ساختهای فاعلی و ارگتیو در جمله‌ای که در آن فعلهای متعدی و لازم به کار رفته‌اند پیش آمده است. *an* حرف ربط پی‌چسب به معنی «و، نیز» است.

šēm - فعل، اول شخص مفرد ماضی سادهٔ فعل *šc* «رفتن»، فاعل شدن، تامعا *šudan*، و غیره (برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک ص ۱۳۶)، گزاره.

kal اسم، «گاو نر، گاو میش»؛ *-on* علامت جمع (از ایربا *-ānām*) (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۸۱)، مفعول صریح.

vārdəme فعل، اول شخص مفرد ماضی سادهٔ فعل متعدی *varde* «بردن» (از ایربا *-bar*، مواد بیشتر برای مقایسه در جدول ۱). *vard* بن ماضی؛ *-om-e*، ضمیر متصل نشان دهندهٔ فاعل عمل (اول شخص مفرد) با فعل‌های متعدی در زمان گذشته (در ساخت ارگتیو)، گزاره.

arabá اسم، «ارابه»؛ *mon*، ضمیر متصل که فاعل عمل (اول شخص جمع) با افعال متعدی در زمان گذشته را نشان می‌دهد.

da-báremon اول شخص جمع ماضی سادهٔ فعل متعدی *da-bas(1)c* «بستن»، قسم

فامعا، تامعا و فاقد بستن، بند، و غیره (از ایربا -basta)؛ -da پیشوند فعلی، فامعا و تامعا در، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۸۰)، -bas بن ماضی؛ -emon ضمیر متصل نشان‌دهنده فاعل (اول شخص جمع) با فعلهای متعدی در زمان گذشته (نشانه مکرر فاعل، رک بالا، نشانه اضافه شده به ارابه).
šemon اول شخص جمع ماضی ساده šc (رک بالا)، گزاره.

ba حرف اضافه، «در»، و غیره (از ایربا pati (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۳۶).
višä اسم، «جنگل»، قس فامعا بیشه، تامعا beša، فاقد bēša، فامیا vēšak، او -varšä، متمم مکان.

ترجمه

من هم رفتم گاو میشها را آوردم؛ آنها را به ارابه بستیم و به جنگل رفتیم.



گوشیهای سواحل جنوبی دریای خزر

در طول ساحل جنوبی دریای خزر گوشیهای مازندرانی و گیلکی رایج‌اند. این گوشیها خط ندارند و با هم خویشاوندی دارند و ما در اینجا آنها را ذیل نام گوشیهای سواحل دریای خزر آورده‌ایم. تعداد تقریبی سخنگویان این گوشیها حدوداً ۳,۰۰۰,۰۰۰ نفر است (۱۹۷۶).^{۵۷} بخش مهمی از این عده (اگر نه اکثریت آنها) علاوه بر گوشیهای مادری خود با فارسی نیز که (به‌ویژه در شهرها) در گیلکی و مازندرانی تأثیر زیاد دارد آشنایی کامل دارند.

صیغه‌های افعال این گوشیها، مانند سایر زبانهای ایرانی میانه و ایرانی نو، با الحاق شناسه‌ها به بن‌های مضارع و ماضی (از صفت مفعولی مختوم به -ta) ساخته می‌شوند. مثلاً به صرف فعل گیلکی -kud، -kun «کردن» توجه کنید:

۵۷) بر اساس ارقام کتاب *Sovremennyj Iran* (1957) در این سال ساکنان گیلان و مازندران به ۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسید (در ۱۹۷۶، ۲ میلیون گیلانی و ۱,۵ میلیون مازندرانی وجود داشتند).

زمان حال-آینده

جمع	مفرد	
ama kun-im(i)	mən kun-əm(ə)	اول شخص
šuma kun-id(i)	to kun-i	دوم شخص
ušan kun-id(i)	un kun-e	سوم شخص

ماضی

kud-im(i)	kud-īm(i)	اول شخص
kuk-id(i)	kud-i	دوم شخص
kud-id(i)	kud-i	سوم شخص

در کنار شکلهای ساده و همراه با پیشوند افعال (مضارع [التزامی] be-kun-əm، ماضی کامل (bə-kud-əm)، صورتهای ترکیبی افعال که به کمک افعال معین daštən «داشتن»، xastan «خواستن» و bon «بودن» (زمان حال عمل در جریان mən kudən darem، ماضی عمل در جریان mən kudən dabum، ماضی بعید (mən bə-kudə bum) ساخته می‌شوند به طرز وسیعی گسترش یافته‌اند.

در ترکیبهای اضافی و توصیفی مضاف الیه و صفت قبل از مضاف و موصوف قرار می‌گیرند و دارای نشانه خاصی اند و اگر ضمیر باشند شکل خاص دارند. گیلکی pērə xāno «خانه پدر» (per = پدر)، zōrd-ə gāv «گاو زرد (خرمایی)» (zərd = خرمایی)، mi per «پدر من»، و غیره؛ مازندرانی gāt-ə dər «درخت بزرگ» (gat = بزرگ)، čappún-e zan «زن چوپان»، me sɛrɛ «خانه من».

نشانه‌های خاصی (گیل a-، ماز -ɛ//ɪɛ-) برای نشان دادن مفعول و مفعول با واسطه (بهره‌ور) عمل به کار می‌روند.

گوشه‌های کنونی سواحل خزر دنباله‌گوشه‌های ایرانی شمال غربی هستند که در ادوار قدیم در این منطقه رواج داشتند. دانشمندان ایرانی قدیمترین متنهای گوشه‌های مازندرانی و گرگانی (منطقه جنوب شرقی ساحل دریای خزر) را جمع‌آوری و چاپ کرده‌اند. وضع این بررسی‌ها هنوز رضایت‌بخش نیست. نخستین موادی که دانشمندان

روس (به ویژه آ. خودزکو، ای. ن. برزین، ب. آ. دُرِن، گ. و. مِلگوئِف، میرزا گِشتاسپ شفیع) جمع آوری کرده‌اند در تألیف تلفیقی و. گایگر در *Grundriss* درباره گویشهای خزر مورد استفاده قرار گرفته است. (این دانشمند مواد دانشمندان روس را در باب تاتی و تالشی نیز مورد استفاده قرار داده است). آ. کریستن سن در ۱۹۳۰ و ای. ک. اس. لمبتون در ۱۹۳۸ موادی در باب گیلکی و مازندرانی منتشر کردند.

در زمانهای اخیر ایران‌شناسان شوروی گویشهای سواحل خزر را جزء قلمرو تحقیقات خود قرار داده‌اند. نخستین نتایج این بررسیها توسط زاوبالووا V. I. Zavjalova در مقاله‌ای درباره آواشناسی زبانهای کرانه خزر (۱۹۵۶) و توسط پاخالینا T. N. Paxalina و ساکالووا V. S. Sokolova در رساله‌های دستوری (۱۹۵۷) به چاپ رسیده است.



نمونه یک متن گیلکی^{۵۸}

sāātə dah bu ki fərəsəim bæ amí de.

شرح

sāat اسم، «ساعت»، تامعا soat، و غیره (عربی) - د نشانۀ اضافه (مانند فارسی و تاجیکی)، نهاد.

dah عدد، «ده»، فامعا و تامعا ده، و غیره. (برای مواد بیشتر برای مقایسه، رک جدول ۱)، مضاف الیه کلمۀ قبل.

bu سوم شخص مفرد ماضی فعل bon «بودن»، فامعا و تامعا bud، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۱۴)، گزاره.

ki حرف ربط برای جملهٔ پیرو زمانی، فامعا که، تامعا ki (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۰۹).

fərəsəim اول شخص جمع ماضی فعل «رسیدن»، فامعا و تامعا رسیدن، و غیره - fə-

پیشوند فعلی است، گزاره جمله پیرو.

ba حرف اضافه، «به»، فامعا به تامعا ba، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۳۶).
ami شکل اسنادی ضمیر شخصی اول شخص جمع amā، فامعا ma، تامعا mo، فاقد
(a)mā، فامیا amā، (از ایربا ahmākam)، مضاف الیه کلمه بعد.
de اسم، «ده»، فامعا ده، تامعا deh(a)، فاقد و فامیا dēh، فابا dahyu- «منطقه، استان»،
متمم مکان.

ترجمه

ساعت ده بود که به ده خود رسیدیم.



سایر گویشهای ایرانی

(گویشهای ایران مرکزی و غربی، آذربایجان، فارس، و غیره)

در مناطق روستایی ایران مرکزی و غربی و نیز در آذربایجان تا این روزگار جزیره‌های جدایی از گویشهای شمال غربی که بقایای گویشهایی هستند که سابقاً در پهنه وسیعی از این منطقه رواج داشته‌اند باقی مانده‌اند. هیچ یک از این گویشها به صورت رضایت‌بخش مطالعه نشده و مسئله گروه‌بندی و طبقه‌بندی آنها، روابط متقابل آنها و روابط آنها با سایر زبانها و گویشهای ایرانی کاملاً روشن نشده است.

مواد اساسی این گویشها را ایران‌شناس مشهور روس و. آ. ژوکوفسکی طی دو سفر تحقیقاتی خود در ایران (در ۱۸۸۳-۱۸۸۶ و ۱۸۸۹)، سپس ا. مان O. Mann ایران-شناس آلمانی (تحقیقات سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۱ و ۱۹۰۷-۱۹۰۶) و بعد ایران‌شناس دانمارکی آ. کریستن‌سن، و. ایوانف و دیگران جمع‌آوری کردند. در سالهای اخیر دانشمندان ایرانی مواد تازه‌ای درباره این گویشها منتشر کرده‌اند.

در گویشهای ایران مرکزی و شمال غربی در حال حاضر گروههای زیر تشخیص داده

می‌شوند:

۱. گویشهای منطقه کاشان-اصفهان. از گویشهای رایج در این منطقه گویشهای

روستاهاى وُنیشون (وایشان)، قُهرود، کِشِه، زِفره، سِده، گز، کَفرون (کفران) را ژوکوفسکی بررسی کرده است. نیز رک

Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass von F. C. Andreas, by A. Christensen, K. Barr, 1939, 497 pp.

مواد گویشهای محلات، خوانسار، سو، قهرود را. ا. مان و مواد گویشهای روستاهای میمه و جوشقان را ایران شناس انگلیسی ای. ک. اس. لمبتون گرد آورده است.

۲. گویش یزدی یا گبری. این نام به گویش زردشتیان یزد و اطراف کرمان اطلاق می شود، رک و. ایوانف، ۱۹۳۹-۱۹۳۵.^{۵۹}

۳. گویش نائینی واقع میان اصفهان و یزد را. ا. مان بررسی کرده است. گویش انارک (در شمال شرقی نائین) نزدیک به گویش نائین است. این دو گویش به یزدی نزدیک اند.

۴. گویش نطنزی در شهر نطنز، واقع در شرق راه کاشان به اصفهان، در کنار کویر نمک. گویشهای یَرَنی یا یِرندی و فَریزندی (در شمال غربی نائین) به گویش نطنزی نزدیک اند. مواد مربوط به نطنزی را مان و کریستن سن گردآوری کرده اند. کریستن سن مواد مربوط به یَرَنی و فَریزندی را نیز جمع آوری کرده است.

۵. گویش خوری رایج در منطقه روستاهای خور و مهرجان (ناحیه بیابانک در منتهی الیه شمالی کویر نمک) را و. ایوانف بررسی کرده است.

۶. گویشهای اطراف سمنان: سمنانی، لاسگردی، سرخه ای، سنگسری و شه میرزادی به ویژه از طریق تحقیق کریستن سن (۱۹۳۵) شناخته شده اند. نیز رک G. Morgenstierne, *NTS*, XVIII-XIX.

۵۹) منظور سلسله مقالات ایرانی با مشخصات زیر است:

«The Gabri Dialect spoken by the Zoroastrians of Persia», in *Rivista degli Studi Orientali*, vol. XVI. 1935, pp. 31-97, vol. XVII. 1937, pp. 1-39; vol. XVIII. 1939, pp. 1-58. (م).

۷. گویشهای منطقه وَفس، آشتیان، تفرش، بین همدان و ساوه را دانشمند ایرانی م. مقدم بررسی کرده است (۱۳۲۸/۱۹۴۹).

۸. تاکستانی، گویشهای روستای تاکستان (جنوب غربی قزوین) را و. ب. هنینگ بررسی کرده است. خطوط همگویی (ایزوگلوسهایی) یافت شده که تاکستانی را از یک سو به تالشی و از سوی دیگر به سمنانی نزدیک می‌کند. گویش روستای اشتهارد که ژوکوفسکی هم قبلاً به آن اشاره کرده است نزدیک به تاکستانی است.

۹. گویشهای آذربایجان: هرزنی، گویشی که از نظر منشأ با گویش روستاهای گلن قییه و بیره (در شمال غربی تبریز) نزدیک است، کیرینگانی (شمال شرقی تبریز) و خلخال (گویش شاهرود، بخش جنوب شرقی آذربایجان) را اخیراً دانشمندان ایرانی عبدالعلی کارنگ، یحیی ذکاء، و احسان یارشاطر مطالعه کرده‌اند. به خویشاوندی تمام این گویشها با تالشی اشاره شده است.

۱۰. گویشهای روستاهای تجریش (در شمال تهران) و گازرخان (در شمال شرقی قزوین): گویش نخست را ژوکوفسکی و گویش دوم را ایوانف بررسی کرده است. به گفته ایوانف میان این دو گویش و میان آنها و گویشهای منطقه سمنان خویشاوندی موجود است.

۱۱. گورانی و گویشهای اورامانی، کندوله‌ای (در کوههای زاگروس، در غرب کرمانشاه) و باجلانی (در منطقه موصل [در عراق]): به گورانی ادبیات نسبتاً مهمی وجود دارد. مواد اساسی مربوط به این گویشها را کریستن سن (۱۹۲۱) و ک. هَدَنک (۱۹۳۰)، بر اساس یادداشتهای ا. مان) منتشر کرده‌اند.

۱۲. زازا یا دیملی dimli (گویشهای روستاهای سیورک Siverek، گُر، و غیره در کنار قسمت علیای فرات و منطقه دِرسیم [در ترکیه]): مواد عمده زازا را مان جمع‌آوری و هدنگ منتشر کرده است (۱۹۳۲).

۱۳. گویشهای استان فارس: تعدادی گویش ایرانی غیرمکتوب را نیز در بخش جنوب غربی ایران، در استان فارس، ذکر کرده‌اند. بخش عمدهٔ ایرانی‌زبانان این استان به گویشهای مختلف فارسی و سایر گویشهای جنوب غربی ایران گفتگو می‌کنند. گروهی از لهجه‌های محلی که در نوشته‌ها به «گویشهای تاجیک استان فارس» شهرت دارند به‌ویژه به دستهٔ اخیر تعلق دارند. این گویشها عبارت‌اند از گویشهای قدیمی محلی که در روستاهای سُمغان [کازرون]، پاپون، ماسَرُم [شیراز]، بورَنگان [بورنجان، در کازرون] و چند روستای دیگر رایج‌اند و علی‌رغم تأثیر شدید فارسی، یک عده ویژگیهای مهم، از جمله ساخت معروف به «مجهول» [ارگتیو] در جمله‌های حاوی افعال متعدی در زمان گذشته را حفظ کرده‌اند. این گویشها را ا. مان (۱۹۰۹) بررسی کرده است. دستهٔ دیگری از گویشهای فارس که به‌ویژه با تحقیق آ. آ. ژُماسکیویچ (۱۹۴۵) شناخته شده‌اند در منطقهٔ لارستان (بخش جنوب شرقی فارس) رواج دارند.

با اینهمه در میان قلمرو نسبتاً پیوستهٔ گویشهای جنوب غربی در فارس به جزیره‌های مجزای گروههایی برمی‌خوریم که به گویشهای ایرانی شمال غربی تکلم می‌کنند. یکی از این گویشها، سیوندی (در روستای سیوند در ۷۰ کیلومتری شمال شیراز است) که ژوکوفسکی در ۱۸۸۰ و سپس مان آن را بررسی کرده‌اند.

طبق اطلاعاتی که گیرشویچ به دست داده است^{۶۰} گویشهای ایرانی خاصی نیز در منطقهٔ بشاکرد، در مجاورت زاویهٔ جنوب شرقی خلیج فارس، بین ۲۶ درجه و ۲۷ درجه عرض شمالی و ۵۷ درجه و ۵۹ درجه طول شرقی وجود دارد. این گویشها که برای فارسی‌زبانان نامفهوم است به دو گروه تقسیم می‌شوند: جنوبی و شمالی و هر یک از آنها موقعیت تاریخی منفردی نسبت به سایر زبانها و گویشهای ایرانی دارند.

1. Gershevitch. «Travels in Bashkardia», in *JRCAS*, 46, 1959, July-October, p222.

نمونه یک متن به گویش سمنانی^{۶۱}

i mirdākā biči ki muzunbāli pi re dārčeš be žu kiye

شرح

i عدد، «یک» (برای مقایسه، رک بالا)، در نقش حرف تعریف نکره.
mirdākā اسم، «مرد»، حالت مستقیم، مفرد مذکر، فامعا و تامعا مردک، و غیره، (از ایربا -martiya)، فاعل.
biči سوم شخص مفرد ماضی کامل فعل «بودن»، فامعا و تامعا بودن، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۱۴)، گزاره.
ki حرف ربط که بر سر جمله موصولی درآمده است، تامعا ki، فامعا که (مواد بیشتر برای مقایسه در بالا).
muzunbāl اسم، «برکه، تالاب»، -i تکواژ حالت غیرمستقیم، مذکر، مفرد، متمم مکان.
pi حرف اضافه مؤخر به معنی «از»
re dārčeš سوم شخص مفرد ماضی کامل از فعل مرکب با معنی «رفتن»، re اسم، «راه» (قس فامعا راه، تامعا roh، فاقد راه، و غیره) + dārčeš (قس فامعا دار، تامعا dor، فاقد، فامیا و فابا -dār، و غیره).
be حرف اضافه، «در، به سوی»، فامعا به، تامعا ba، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در بالا).
žu ضمیر شخصی، سوم شخص، حالت غیرمستقیم، مذکر، مفرد، مضاف الیه کلمه بعد.
kiye اسم، حالت غیرمستقیم، مذکر، مفرد از kia «خانه» (از ایربا -kata، فامیا kaḁay، فامعا کت-، کد-، کده (در کلمات مرکب)، تامعا katak «لانه»، سغ -kt'k، kt- یغ kat، و خ kut، یزغ kūd، سغ čīd، من kyay، پشه kōlay «دهکده»، و غیره.

(۶۱) مأخوذ از

G. Morgenstierne. «Notes on Sāmnani», in *Norsk tidsskrift for sprogvidenskap*, 18, p. 114.

ترجمه

مردی بود که از برکه به خانه خود می‌رفت.



گوشه‌های پامیری

در ایران‌شناسی گوشه‌های پامیری به دسته‌ای از گوشه‌های ایرانی غیرمکتوب اطلاق می‌شود که در میان کوه‌نشینان تاجیک منطقه خودمختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان (که زبان ادبی و آموزش آنها تاجیکی است و اکثر بزرگسالان علاوه بر زبان مادری خود آن را می‌فهمند) و میان ساکنان مناطقی از افغانستان و شمال غربی چین که مجاور پامیر است رواج دارد.^{۶۲} تعداد کل کسانی که به گوشه‌های پامیر گفتگو می‌کنند به ۸۰ تا ۹۰ هزار تخمین زده می‌شود که ۶۰ هزار تن از آنها در جمهوری تاجیکستان زندگی می‌کنند (۱۹۷۶).^{۶۳} گوشه‌های پامیر شامل گوشه‌های زیراند:

۱. شُغنی یا شغنانی (در دو کناره رودخانه پُنج در شمال و جنوب خُرق و نیز در دره‌های گونت Gunt و شاهدره)؛ روشانی rušani (در دو سوی رودخانه پُنج، در جنوب قلمرو شغنی و نیز در دره خوف xuf)؛ بَرْتَنگی (در دره برتنگ)؛ اُرْشُری (بالا تر، در کنار مسیر برتنگ) و سَرِیْکَلِی (سریقلی) (در کشور چین، در سین کیانگ، در شرق جبال سریکل که مرز میان چین و شوروی [تاجیکستان] را تشکیل می‌دهد). تمام این گوشه‌ها که خویشاوندی نزدیکی با هم دارند در زیر گروه شغنی-روشانی دسته‌بندی می‌شوند.
۲. یَزْغَلَمِی (در طول رودخانه یَزْغَلَام، شاخه راست رودخانه پُنج).
۳. اِشْکاشِمِی (در محل انحنای پُنج، آنجا که این رود به سوی شمال می‌چرخد و نیز در سرچشمه‌های رودخانه وَرْدوج در افغانستان). اشکاشمی دارای سه گونه اصلی

۶۲ بر اساس سرشماری سال ۱۹۵۳ جمهوری خلق چین (بخش جنوب غربی سین کیانگ، دره رودخانه نیزناف و شاخه‌های آن، در منطقه تاشقورغان)، ۱۴ هزار تاجیک پامیری در این ناحیه وجود داشت. رک S. I. Bruk, «Naselenie Kitaja, M. N. R. i Korci». *Pojasnitel'naja zapiska k karte narodov*. Moscow, 1959. pp. 16, 33-34.

۶۳ بر اساس سرشماری ۱۹۵۹ جمعیت روستایی منطقه بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان چنین بود: بلوک خُرق ۱۲۰۸۹۳ نفر، ناحیه اشکاشم ۸۲۲۸ نفر، ناحیه روشان ۹۸۶۶ نفر، ناحیه ژُشت قلعه ۷۵۹۷ نفر. شهر خرق (جمعیت شهری) ۸۲۱۸ نفر (Kommunist Tadžikistana, 26/4/1960).

است: اشکاشمی اصلی (که فقط در روستای رین Ryn، در تاجیکستان رایج است) زیباکی و سنگلیچی (در سرچشمه‌های وردوج).

۴. وِخی یا وِخانی (به‌ویژه در طول مسیر علیای پنج و در سرچشمه‌های آن. در چیترال و در منطقهٔ جامو و کشمیر و در سین کیانگ نیز وخی را ذکر کرده‌اند).

تفاوت میان وخی، اشکاشمی و گویشهای زیرگروه شُغنی-روشانی به حدی مهم است که یک نفر وخی زبان یک نفر اشکاشمی را نمی‌فهمد؛ یک نفر اشکاشمی زبان یک نفر شُغنی را نمی‌فهمد، و غیره. ساکنان پامیر غربی که به گویشهای متفاوتی تکلم می‌کنند برای ارتباط میان خود از تاجیکی استفاده می‌کنند.

در دورهٔ تاریخی، قلمرو گویشهای پامیری به تدریج کوچک شده است. مثلاً ساکنان درهٔ رودخانهٔ وِنج (شاخهٔ راست پنج) که در دوره‌ای کاملاً متأخر به یکی از گویشهای پامیری گفتگو می‌کردند تاجیک زبان شده‌اند. سرغلامی (یا سرغلامی)، یک گویش پامیری که سابقاً در شرق فیض‌آباد (بدخشان افغانستان) رایج بود ظاهراً کاملاً از بین رفته است، و غیره.^{۶۴}

نخستین نوشته‌ها دربارهٔ گویشهای پامیری (در حدود سال ۱۸۷۰) بلافاصله توجه دنیای علم را به این زبانهای بسیار مهم برای زبان‌شناسی ایرانی جلب و راه را برای چند تحقیق باز کرد که در مقالهٔ گایگر در *Grundriss* (GiPh, 1, 2, pp. 288-334) خلاصه شده است. علاوه بر سایر مطالب، در این تحقیق به مقدار زیادی از مواد محققان روس که بخشی از آن را ک. زالمان منتشر کرده بود و بخشی را برای انتشار در *Grundriss* آماده کرده بود استفاده شده است. در قرن بیستم گویشهای پامیری را ر. گوتیو Gauthiot، و لنتز، گ. مُرگنستیرنه و دیگران بررسی و مطالعه کرده‌اند.

(۶۴) حتی در ۶-۱۹۱۵، ای. ای. زاروبین توانست تعدادی کلمه را به ونجی قدیم و به سرغلامی ضبط کند. این کلمات نشان می‌دهند که این زبانها در گروه پامیری قرار می‌گیرند و به علاوه نشان می‌دهند که ونجی قدیم ممیزاتی داشته که آن را به گروه شُغنی-روشانی (و تا حدی نیز به یزغلامی) نزدیک می‌کند و سرغلامی ممیزه‌هایی داشته که آن را به پستو و منچی نزدیک می‌کند (مانند تبدیل ذ به ل)، رک

I. I. Zarubin, "K. spisku pamirskix jazykov", in *Doklady Rossiskoj Akademii Nauk*, ser. B. 1924, pp. 79-81.

در میان آخرین تحقیقات در این باره، رک

A. Z. Rosenfel'd, "K voprosu o pamirsko-tadžikskix otnošenijax", in *Trudy Instituta jazykoznanija* (A. N. SSSR), 6, Moscow, 1956, pp. 273-280.

قبل از انقلاب اکتبر توجه ای. ای. زاروین به این گویشها جلب شد. وی در این باره یک رشته تحقیقات مهم انجام داده است و شاگردان او با موفقیت این کار را دنبال می‌کنند.



نمونه یک متن روشانی^{۶۵}

áz-um ik-day wáxt-andi wūvd-sōlā vid. yi mīθ áz-át yi-lāv-gi xawričēn-am
mōšīn pānd-ti nāsč-atā, náqli-ta kinám.

شرح

az ضمیر اول شخص مفرد، حالت مستقیم (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۲۷)؛ -um- ضمیر متصل سیار فعلهای ماضی، اول شخص مفرد، مربوط به vid، بن ماضی فعل «بودن» (būta-)؛ az-um vid «بودم».

day ضمیر اشاره، حالت غیرمستقیم، مذکر id (نشان دهنده اشياء نسبتاً نزدیک و نه چندان دور)، day از ایربا *aitahya (او aētahe)، حالت اضافه مفرد ضمیر اشاره -aita، ik- ادات تقویت اشاره؛ ik-id «همین»

váxt-andi اسم، «زمان، وقت» (از عربی، از طریق تاجیکی) با حرف اضافه مؤخر -andi که نشان دهنده زمان و مکان است (از ایربا antar?) .

wūvd-sōlā صفت، «هفت ساله»، wūvd «هفت» (مواد بیشتر برای مقایسه در جدول ۱) sōl «سال» (او sarəd-، فابا -θard) + پسوند اسمی -ā.

yi mīθ «یک روز»، yi شکلی از عدد yiw «یک» که قبل از اسم به کار می‌رود (از ایربا -aiva)؛ mīθ اسم، «روز» (قس سغ مسی myθ، خوا mēθ، و غیره «روز»). at(ā) حرف ربط (عطف) پی چسب، «و».

yi-lāv-gi کلمه مرکب به معنی «هنوز کمی، هنوز تعدادی».

xawričēn اسم، جمع «پسر»؛ ēn پسوند جمع (از ایربا -ānām).

-am ادات سیار شناسه اول شخص جمع زمانهای ماضی افعال، مربوط به *nāšč*، بن ماضی کامل فعل «نشسته بودن». شکلهای ماضی کامل این فعل مانند فارسی و تاجیکی دارای معنای زمان حال است؛ *am nāšč* «نشسته‌ایم».

mōšīn اسم، «ماشین، خودرو» (از روسی)، مضاف الیه کلمه بعد.

pānd اسم، «جاده، راه» (او- *pantay*)، مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۷-۱۲۶).

-ti حرف اضافه مؤخر، نشان دهنده موقعیت بر روی چیزی.

náql(i) kinam اول شخص جمع مضارع فعل مرکب [نقل کردن به معنی] صحبت کردن، «*naql(i)*» «نقل، حکایت» (از عربی، از طریق تاجیکی) + *kin-*، بن مضارع فعل «کردن» (از ایربا- *kɪnu-*)، مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۱۲۶)؛ **-am** شناسه فعلی اول شخص جمع مضارع.

ترجمه

در این وقت من هفت ساله بودم. یک روز من و بچه‌های دیگر، در جاده ماشین‌رو نشسته‌ایم و صحبت می‌کنیم.



منجی یا منجانی

به این زبان ساکنان نسبتاً قلیل منجان (در سرچشمه‌های رودخانه کوچک *Kokča* در شمال شرقی افغانستان گفتگو می‌کنند. گویش یدگا که سخت وابسته به منجی است در دره رودخانه لوت کوچک *Lutkukch* (شاخه راست گنار یا گنتر؟) رایج است. تعداد کل سخنگویان منجی (و یدگا) در حدود ۲۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ نفر است (۱۹۵۹).



نمونه یک متن یدگا^{۶۶}

žūwān vīo, yū wúlo vīo, loh pūrē vīét.

(۶۶) مأخوذ از

شرح

ژ۱۱۱۱۱۱ اسم، «جوان»، فامعا جوان، تامعا j̄avon، فاقد جوان، فامیا yuvān، او -yavan، و غیره، فاعل.

vīo سوم شخص مفرد ماضی فعل «بودن»، پش wu، و خ vitk، فامعا و تامعا bud، فاقد بود، او -būta، و غیره، گزاره.

yū عدد، «یک»، پش yaw، آس īw (ایر) ew // (دیگ)، شغ yīw، وخی īw، سر īw، یغ i، فامعا -i // تامعا -e (حرف تعریف نکره)، فامیا ēv، فابا -aiiva، او -aēva، و غیره، مضاف الیه کلمه بعد.

wulo اسم، «زن»، قس سغ wδw، او -vaδu، فاعل.

loh عدد، «دو»، منج lδ^w، پش dwe، dwa (مؤنث)، او -dva، و غیره (مواد بیشتر برای مقایسه در جدول ۱).

pur اسم «پسر، پور» (مواد بیشتر برای مقایسه در جدول ۱ و ص ۵-۱۷۴)، -ē -پسوند جمع.

vīet -سوم شخص جمع ماضی فعل «بودن» (رک بالا).

ترجمه

مرد جوانی بود که یک زن و دو پسر داشت (دقیقاً: [او را] زنی بود، [او را] دو پسر بود).



یغناپی

یغناپی در دره مرتفع رودخانه یغناپ و در چند روستای دره رودخانه ورزاب (در شمال دوشنبه در جمهوری تاجیکستان) رواج دارد. تمام سخنگویان یغناپی (تقریباً ۳۰۰۰ نفر) (۱۹۷۶)، علاوه بر زبان مادری خود، تاجیکی را نیز می دانند. یغناپی دارای دو گویش اصلی است: غربی (در دهکده های مرغ تُمین Margtumayn، تُمیتکن، و غیره) و شرقی (در روستاهای دِیَلیند Dibalyand، پیسگن، پیتپ، و غیره). تفاوت های اساسی میان این دو گروه را چنین می توان خلاصه کرد: غربی // t شرقی // s؛ غربی // ay شرقی // e؛ مثلاً غربی // mēt شرقی // mēs «روز» (سغ -mēθ، *mēθ، myδ)، غربی // wayš شرقی

wēš «گیاه» (سغ- wyš, *wēš).

یغناپی که تنها گرایش ایرانی نو است که دنبالهٔ سغدی است از مدتها پیش توجه ایران‌شناسان را جلب کرده است. نخستین مواد این زبان که دانشمندان روس آنها را در حدود سال ۱۸۷۰ جمع‌آوری کرده بودند حتماً مورد توجه و تقدیر آکادمیسین ک. زالمان قرار گرفت و در کتاب چاپ نشدهٔ او با عنوان Yagnobskie Etjudy مورد استفاده قرار گرفت. این کتاب نقش مهمی در تاریخ مطالعات یغناپی داشت و مبنای تحقیق دستوری گایگر^{۶۷} و چند تحقیق بعدی قرار گرفت.^{۶۸}

پژوهشگران شوروی نیز توجه زیادی به جمع‌آوری مواد یغناپی نشان دادند (م. س. اندره‌یف، س. ای. کلیمچیتسکی Klimčickij، ل. آ. ختاگوروف، ا. م. پشچروا Peščereva، م. ن. باگالیوبوف Bogoljubov). پژوهشگران شوروی همچنین تحقیق در روابط سغدی و یغناپی را تعمیق بخشیده (کلیمچیتسکی، باگالیوبوف، لیوشیتس Livšic) و آواشناسی این زبان را مطالعه کرده‌اند (و. س. ساکالووا).

نمونهٔ یک متن یغناپی^{۶۹}

Au xšap rāxšīn avú. Poščó au fīrón̄ta nōn-at čoy ax^hár, awón: «Ásptē zin kūnt!» Ásptē zin akūnór.

شرح

au حالت غیرفاعلی مفرد ضمیر اشارهٔ «این»، سغ بو w'، سغ مس xw، غیرفاعلی w'، وابستهٔ کلمهٔ بعد.

xšap اسم، «شب»، فامعا، تامعا و فاقد شب، فامیا šaβ، سغ ما xšp-، او xšapa-، فابا xšapa-.

rāxšīn اسم، «صبح، سپیده‌دم»، سغ بو raxšn، سغ ما rwxšn، اشک rəšn، او rəoxšna-،

67) W. Geiger, «Über das Yaghnōbī», *GiPh*, Bd I, Abt. 2, 1898-1901, pp. 334-344.

(۶۸) مثلاً: رک

E. Benveniste, «Un lexique du yagnobi», *JA*, t 253, fasc. 2, 1955, pp. 139-162.

6۹) مأخوذ از M. S. Andreev - E.M. Peščereva, *Yagnobskie teksty*, Moscow-Leningrad, 1957, p. 52.

و غیره، جزء اسمی گزاره.

avü سوم شخص مفرد ماضی فعل «بودن»، «شدن»، -a افزونه augment است (قس ایربا -a)؛ -vu بن مضارع، سغ -wβ، -βw، -β (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۸۰ و ۱۵۳)، رابطه.

poščo اسم، «پادشاه»، تامعا گفتاری poččo، تامعا ادبی podšoh، فامعا و فاقد پادشاه، و غیره (از ایربا -*pāti-xšāyaθiya)، فاعل.

fīrōnta اسم، «صبح، فردا»، متمم زمانی.

nōn اسم، «نان»، تامعا non، فامعا، فاقد و فامیا نان، بل nayan، سغ مس nyan، پش (a)nyan، پر nayōn، مذ nayən (از ایربا -*ni-kan- «دفن کردن»، در این مورد در زیر خاکستر گرم، نیز قس ارمنی nk'an «نان پخته شده در خاکستر گرم»؛ -at- حرف ربط پی چسب «و»، سغ 't، یزغ -a، -at، سغ t(a)-، و -x-اشک -ət-، ایربا .uta

čoy اسم «چای»، تامعا čoy، فامعا چای، و غیره. non-at čoy مفعول صریح.

ax^hár سوم شخص مفرد ماضی فعل -xwar- x^har «خوردن»، سغ xwr، فامعا خور-، تامعا -xūr-، فاقد و فامیا -x^var-، پش xwar، و غیره؛ -a افزونه (رک بالا)، گزاره. awóv سوم شخص مفرد ماضی فعل -wov- «حرف زدن»، سغ w^vβ، -a افزونه (رک بالا)، گزاره.

asp اسم، «اسب»، تامعا اسپ، فامعا اسب، فاقد و فامیا اسپ، سغ 'sp، او -aspa، و غیره؛ -t- پسوند جمع، آس -tä-، سغ 't-، -t-، و غیره (از ایربا -*θwa)؛ -e نشانه حالت غیرمستقیم، مفعول صریح.

zin künt دوم شخص جمع امر فعل -zin kun- «زین کردن»؛ zin «زین»، (فامعا، تامعا و فاقد زین، فامیا zēn، سغ zyn، و غیره) + kun- (فامعا -kon-، تامعا، فاقد و فامیا -kun-، فابا -kunav-، بن مضارع فعل «کردن»؛ -t- شناسه دوم شخص جمع فعل امر، سغ -δ-، -δ-، گزاره.

zin akūnor سوم شخص جمع ماضی فعل -zin kun- (رک بالا)؛ -a افزونه (رک بالا)؛ -or- شناسه سوم شخص جمع ماضی (قس سوم شخص جمع مختوم به -r- در او، خوا، سکا خت)، گزاره.

ترجمه

روز شد. پادشاه صبح نان و چای خورد (و) گفت: «اسبها را زین کنید». اسبها را زین کردند.



پَراچی

پراچی تنها در جزیره‌های پراکنده و جداجدایی در مناطقی که زبان آنها فارسی-تاجیکی، پشتو و هندی است رواج دارد. در حال حاضر پراچی فقط در روستاهایی در طول رودخانه شُئُل (در شمال کابل) و در محلی به نام نیجَرَو Nijrau (در شمال کابل) رایج است. به گفتهٔ م. س. آندره‌یف در سالهای ۲۰ قرن حاضر در درهٔ پنجشیر (در روستای کورُبَه Kuroba) نیز به پراچی تکلم می‌شده است، اما در حال حاضر ظاهراً تاجیکی به طور کامل جای آن را گرفته است. در درهٔ شُئُل نیز تاجیکی در حال از بین بردن کامل پراچی است. تعداد کل سخنگویان پراچی به حدود ۶ تا ۸ هزار نفر بالغ می‌شود (۱۹۵۹). تقریباً تمام (اگر نه تمام) پراچی زبانان به تاجیکی نیز تکلم می‌کنند.

نمونهٔ یک متن پراچی^{۷۰}

žũ palawá bī, nām-ē Hanīfa bī, ō̄ yusī nar̄yō̄ šī māneš-c xukán hamrá ghīt

شرح

žũ عدد، «یک»، در نقش حرف تعریف نکره، مندیغ yū، پش yaw، زازا žau، و غیره (رک ص ۱۵۳).

palawá(n) اسم، «پهلوان»، فامعا پهلوان، تامعا pahlavon، فاقد پهلوان (از فامیا

pahlav-، از فابا parθava- «پارتی، اشکانی»)، فاعل.

bī سوم شخص مفرد ماضی فعل «بودن» (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۸۰ و ص ۱۵۳). گزاره.

nām اسم، «نام»، فامعا نام، تامعا nom، فاقد و فامیا nām، و غیره. ē- ضمیر متصل سوم شخص مفرد، فاعل. نیز رک ص ۳۷.

Hanīfa اسم خاص، جزء اسمی گزاره اسمی مرکب.

ō ضمیر اشاره در نقش ضمیر شخصی سوم شخص مفرد، «او» (از ایربا -hauv یا -*awa)، فاعل.

γus اسم، «خانه» (از او -vis، قس بـ gis، و غیره، رک ص ۱۳۶). i- نشانه حالت ازی، متمم مکانی.

narjō سوم شخص مفرد ماضی فعل «خارج شدن» (از ایربا -niž-gata، قس اُرم narjok، سر narjēd، و غیره)، گزاره.

šī عدد، «سه»، او θri، θrāyō، سغ šy، یغ saray، tirāy، پش dre، و غیره، رک ص ۱۲۵. وابسته کلمه بعد.

māneš اسم، «مرد، انسان» (از هندی)، ē- نشانه اضافه، مفعول صریح.

xu ضمیر انعکاسی، «خود»، kân- نشانه حالت اضافه، مضاف الیه کلمه قبلی که با کسره اضافه به آن متصل شده است (به سبک ساختمان اضافه فارسی-تاجیکی).

hamrâ اسم، «همراه، رفیق راه»، فامعا همراه، تامعا hamroh، فاقد همراه (هم + راه)، و غیره، در اینجا قید و به معنی «با هم» است، مفعول حالت.

ghit سوم شخص مفرد ماضی فعل «گرفتن» (از ایربا -*grfta، قس فامعا گرفت، تامعا girift، و غیره)، گزاره.

ترجمه

پهلوانی بود که نامش حنیفه بود. از خانه خارج شد و سه نفر از مردانش را با خود همراه برد.



اُرموری

ارموری (برکی، برگسته) زبان قوم کوچکی است که «ارموری» یا «برکی» نام دارد. ارموری دارای دو گویش اصلی است: گویش ارموری‌های لوگر Logar (در جنوب کابل) و گویش ارموری‌های کانی‌گورام (در پاکستان، در شمال غربی شهر درّه اسماعیل خان

(Dera..). گویش اخیر را کهنه‌تر می‌دانند. در گذشته ارموری در مناطق بیشتری رایج بوده است و در قرن نوزدهم به رواج آن در شرق و شمال کابل نیز اشاره کرده‌اند. ارموری زبانان به تدریج فارسی-تاجیک زبان و بعضی پشتو زبان شده‌اند. ساکنان بوٹخاک Butxak (در شرق کابل) و بعضی مناطق دیگر استان پیشاور، با آنکه خود را ارموری می‌دانند، اکنون به پشتو گفتگو می‌کنند. روند نابودی ارموری در درهٔ لوگر بسیار پیشرفته است و احتمالاً در حال حاضر نیز ادامه دارد. در ۱۹۲۴ مرگستیرنه به زحمت افرادی را که به این زبان سخن می‌گفته‌اند پیدا کرده است.

نمونهٔ یک متن ارموری^{۷۱}

šē faqīr arzāk šē bárri nē, zut xrúnuk bük.

شرح

šē عدد، «یک» در نقش حرف تعریف نکره.
 faqīr اسم، «فقیر» (از عربی، از راه فارسی-تاجیکی)، فاعل.
 arzāk سوم شخص مفرد ماضی فعل -zäy: -zäk «آمدن»؛ -är ضمیر شخصی نشان‌دهندهٔ جهت، اول شخص، (نشان‌دهندهٔ جهت عمل؛ قس پش -rā)، گزاره.
 bar اسم، «در»، پش war، تال bar، فامعا در، تامعا، فاقد و فامیا در، آس dwar، یغ d'var، سغ ɣwr، بر divör، یز d'vur، فابا -dvara، او -dvara؛ -i حرف اضافهٔ مؤخر، نشان‌دهندهٔ مکان، متمم مکانی.
 nē حرف اضافهٔ مؤخر، نشان‌دهندهٔ جهت.
 zut قید، «زیاد» (قس فاقد زود «سریع»؟)، قید حالت.
 xrunuk صفت، «گرسنه»، جزء اسمی گزاره.
 bük سوم شخص مفرد ماضی فعل «بودن» (مواد بیشتر برای مقایسه در ص ۸۰ و ۱۵۳).

ترجمه

گدایی به در [یک خانه] رفت. او خیلی گرسنه بود.



کُمزاری

کُمزاری تنها گویش ایرانی است که در جنوب خلیج فارس شناخته شده است. این گویش در میان قبیله‌ای بدوی که در زاویه شمالی شبه جزیره عربستان (در ساحل جنوبی خلیج هرمز در مقابل بندرعباس) ساکن‌اند رواج دارد.

نمونه یک متن کُمزاری^{۷۲}

murtke jūwāne kuft pe xānōγō

شرح

murtk (murdk) اسم، «مرد»، فامعا، تامعا و فاقد مرد، فامیا marð، فایا -martiya، -e حرف تعریف نکره، فامعا -i، تامعا -e، فاقد -ē، فامیا -ē(v) (از ایربا -aiva «یک»)، فاعل.

jūwān صفت، «جوان، زیبا»، فامعا جوان، تامعا jāvōn، و غیره (رک ص ۱۵۱)، صفت کلمه قبل.

kuft سوم شخص مفرد ماضی فعل «افتادن» (فاقد گفتن؟).

pe حرف اضافه، «از» (فامیا pað، فاقد ba? در بعضی لهجه‌های تاجیکی، مانند بیسونی، حرف اضافه ba می‌تواند مبدأ و شروع را نشان دهد.

xānāγ^{۷۳} اسم، «خانه»، فامعا خانه، تامعا xōna، فاقد خانه، فامیا xānāγ، و غیره؛ -ō، به نوشته توماس، حرف تعریف معرفه است.

ترجمه

مرد جوانی [یا زیبایی] از [بام] خانه افتاد.

۷۲ نقل از B. Thomas, «The Kumzari Dialect of the Shihuh Tribe Arabia...», JRAS, 1930, p. 799.
۷۳ در اصل xānāγ که غلط است. متن از روی اصل مقاله توماس تصحیح شد. یادآوری می‌گردد که در مقاله توماس ص ۷۹۹، کلمه xānōγō به غلط (غلط چاپی) xānōgō چاپ شده است. در کُمزاری خانه xānāγ گفته می‌شود که چون a در کلمه فوق قبل از حرف تعریف ō قرار گرفته با آن همگون شده و به ō بدل شده است (م).

فصل پنجم

کلیاتی راجع به طبقه‌بندی تاریخی و گویش‌شناختی زبانهای ایرانی

طبقه‌بندی زبانها و گویشهای متعدد ایرانی یکی از آشفته‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل زبان‌شناسی ایرانی است.

ایزوگلوهای متعددی که بر مبنای این یا آن ویژگی زبانی، گویشها (یا مجموعه‌ای از گویشها)ی خویشاوند را به هم ارتباط می‌دهند، یا بر عکس از هم جدا می‌کنند، غالباً به شکلی نامنظم و تصویری با همدیگر برخورد و همخوانی دارند. به علاوه، مشکل و حتی غیر ممکن است بتوانیم یک ممیزه (یا مجموعه‌ای از ممیزه‌ها) را جدا و مشخص کنیم که بتوان با آنها به طور روشن گویشهای یک زبان را از گویشهای یک زبان دیگر که با آن خویشاوندی نزدیک دارد از هم جدا کرد. در بسیاری از موارد، تعداد زیادی از گویشهای ایرانی خویشاوند که در سرزمین وسیعی رواج دارند شکل زنجیره‌ای از لهجه‌های کاملاً نزدیک به هم را دارند که به شکل نامحسوسی از هم جدا می‌شوند.

در صفحات قبل، از مشکلات ذاتی تعیین حدود زبان شناختی گویشهای فارسی-تاجیکی رایج در افغانستان، خراسان و سیستان و در مناطق مجاور گفتگو شد. این مشکل در مورد گویشهای متعدد ایرانی شمال غربی متداول در جمهوری آذربایجان و در آذربایجان [ایران]، گیلان، مازندران، ایران مرکزی و غربی و غیره نیز وجود دارد. گویشهای تالشی جمهوری آذربایجان درجه به درجه به گویشهای تالشی ایران (گویشهای ماسال، آسالم، شاندرمن، و غیره) نزدیک می‌شوند. گویشهای اخیر نیز از یک

سو به گویشهای استان گیلان (روستای ماسوله، وغیره) و از سوی دیگر با گویشهای منطقه خلخال در آذربایجان (گویش شاهرودی، وغیره) مرتبطاند و به همین قیاس سایر گویشها. دشواری موضوع نه تنها به ناکافی بودن اطلاعات ما، بلکه به نبودن مجموعه‌ای از ملاکهای دقیق و سنجیده‌ای که بتواند مبنای طبقه‌بندی قرار بگیرد نیز بستگی دارد.

بخشی از زبان شناسی ایرانی که از نظر تاریخی و تطبیقی بیش از سایر بخشها غور و بررسی شده آواشناسی تاریخی است. پایداری ویژگیهای آوایی-تاریخی و نیز وجود ارتباطهای منظم آوایی میان زبانهای مختلف ایرانی علت توجه بیشتری است که به حق به نظام آواها در طبقه‌بندیهای مختلف پیشنهادی شده است.

طبقه‌بندی تاریخی و گویش شناختی زبانهای ایرانی مبتنی بر تاریخ این زبانها است. جدائی گویشهای غربی از گویشهای شرقی که در دوره باستانی زبانهای ایرانی شروع شده مبنای تقسیم تمام زبانهای ایرانی به دو گروه عمده غربی و شرقی است. زبانها و گویشهایی که دنباله گویشهای ایرانی غربی باستانی اند به گروه زبانها و گویشهای ایرانی غربی تعلق دارند. زبانها و گویشهایی که دنباله گویشهای ایرانی شرقی عهد باستان اند به گروه زبانها و گویشهای ایرانی شرقی تعلق دارند.

همچنانکه قبلاً گفته شد، منطقه رواج کنونی یک زبان در تعیین جای آن در طبقه‌بندی تاریخی و گویش شناختی زبانهای ایرانی ملاک نیست. مثلاً قلمرو آسی در حال حاضر در شمال غربی تمام زبانهای ایرانی قرار گرفته است. با اینهمه، آسی یک زبان ایرانی شرقی است، زیرا آسی دنباله گویشهای قدیم سکائی شرقی (گویشهای ایرانی شرقی) است. همچنین، تاجیکی معاصر که قلمرو آن در شمال شرقی تمام زبانهای ایرانی قرار دارد به گروه زبانهای جنوب غربی تعلق دارد، زیرا مشتق از گویشهای قدیم جنوب غربی ایران است.

زبانهای ایرانی غربی

زبانها و گویشهایی که از گویشهایی مشتق‌اند که در ادوار باستان در بخش غربی فلات مرتفع ایران، در غرب کویر نمک، رواج داشتند جزء زبانهای غربی ایران به شمار

(۱) در این مورد، مثلاً رجوع شود به آراء هَدَنک Hadank در

می‌روند. زبانهای ایرانی غربی به دو شاخه عمده تقسیم می‌شوند: الف. شاخه جنوب غربی؛ ب. شاخه شمال غربی.

زبانهای ایرانی جنوب غربی

زبانها و گویشهای ایرانی جنوب غربی دنباله گویشهای ایرانی هستند که در دوره باستان در منتها الیه جنوب غربی منطقه رواج زبانهای ایرانی، یعنی فارس، به کار می‌رفتند. یکی از این گویشها، یعنی پارسی، در دوره هخامنشی به قید کتابت در آمده که کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی معرف آن است. یک گویش دیگر جنوب غربی (پارسی) که با گویش اولی نزدیک است، اما با گویش کتیبه‌های هخامنشی یکسان نیست، مادر زبان فارسی میانه [پهلوی] محسوب می‌شود. در دوره میانه گویشهای جنوب غربی در سرزمین خراسان و بعدها در ماوراءالنهر رواج پیدا کردند. یک گروه از این گویشها و به احتمال زیاد گویشهای آسیای مرکزی و خراسان منشأ فارسی دری ادبی است که زبانهای فارسی و تاجیکی ادبی معاصر از آن مشتق شده‌اند. لهجه‌های متعدد فارسی تاجیکی افغانستان که در ص ۶-۱۱۴ از آنها گفتگو شد نیز به همین گروه وابسته‌اند. علاوه بر فارسی و تاجیکی (با لهجه‌های خاص خودشان)، تاتی، گویشهای بختیاری و لری، گویش کمزاری و قسمت عمده گویشهای محلی فارس نیز به گروه جنوب غربی تعلق دارند.

زبانهای ایرانی شمال غربی

زبانها و گویشهای شمال غربی از گویشهایی گرفته شده‌اند که در دوره باستان در بخش شمالی و شمال غربی فلات ایران (منطقه ماد) رواج داشته‌اند. از زبان مادی کلاً تنها چند کلمه باقی مانده است. زبان اوستائی (زبان اوستای جدید) نیز از نظر ممیزه‌های اصلی به شمال غرب تعلق دارد.^۱ گویشهایی را که در دوره میانه در این بخش رایج بوده‌اند زیر عنوان پارتی می‌آورند. بعضی از این گویشها در نوشته‌ها ثبت شده‌اند (رک صفحات

۱) امروز عموماً زبان اوستایی را جزء گویشهای شرقی ایران دسته‌بندی می‌کنند. طبق نظر و. ب. هنینگ فلمرو جغرافیائی خاص زبان اوستایی به صورت فرضی در مناطق مرکزی شرق ایران، بین سیستان و خوارزم قرار دارد (ژ. ل.).

قبل). همچنان که قبلاً گفته شد، در پایان دورهٔ میانه گویشهای جنوب غربی کاملاً جای گویشهای شمال غربی (مادی و پارتی) را در خراسان و در ایران مرکزی گرفت. گویشهای قدیم تنها در بعضی مناطق روستایی جدا از هم باقی مانده است. با اینهمه، در بخش غربی و شمال غربی فلات ایران، در کردستان و آذربایجان و در سواحل دریای خزر تعداد زیادی از گویشهای ایرانی شمال غربی باقی مانده است. علیرغم اینکه از قرون گذشته (در آذربایجان ایران) زبان ترکی جای این گویشها را گرفته و در بعضی مناطق دیگر فارسی جایگزین آنها شده و بدین ترتیب منطقهٔ رواج آنها به تدریج محدود شده، هنوز در زمان ما تعداد قابل توجهی از زبانها و گویشهای این منطقه دنبالهٔ شاخهٔ شمال غربی است. این زبانها و گویشها عبارت‌اند از کردی (با گویشهای آن)، زازا، تالشی (با گویشهای آن)، تعدادی از گویشهای غرب ایران و آذربایجان ایران، گیلکی و مازندرانی. گویشهای متعدد ایران مرکزی و غربی (رک ص ۱۴۴ و بعد) و چند گویش استان فارس (سیوندی) نیز باز مانده‌های گویشهای ایرانی شمال غرب‌اند. بلوچی نیز به زبانهای ایرانی شمال غرب متعلق است. رواج آن در بلوچستان، در فاصلهٔ زیادی از مرکز گویشهای ایرانی شمال غربی مولود مهاجرت قبایل بلوچ به جنوب شرق در یک دورهٔ نسبتاً تازه است. پراچی و ارموری نیز دارای ممیزه‌های متعدد خاص گویشهای شمال غربی‌اند.

زبانهای ایرانی شرقی

زبانها و گویشهایی که از زبانها و گویشهای ایرانی قدیم آسیای مرکزی و قبایل سکاها گرفته شده‌اند به گروه شرقی تعلق دارند. زبانهای ایرانی شرقی نیز معمولاً به دو شاخه تقسیم می‌شوند: شاخهٔ شمال شرقی (سکائی) و شاخهٔ جنوب شرقی.

زبانهای ایرانی شمال شرقی

از میان زبانها و گویشهای ایرانی باستان، سغدی و خوارزمی و سکائی غربی، یعنی زبانها و گویشهایی که در منطقهٔ زبانی شمالی و شمال شرقی به کار می‌رفتند، به این شاخه تعلق دارند. زبان آنها در قرون وسطی و زبان آسی در زمان ما دنبالهٔ گویشهای سکائی مناطق دریای سیاه و قفقاز است. از سغدی که تدریجاً از یک سو جای خود را به فارسی

(تاجیکی) داده و از سوی دیگر به ترکی، امروز تنها یک گویش یعنی یَغَنابی (یا سغدی نو) باقی مانده است. خوارزمی نیز به شکل قطعی در قرون هفتم و هشتم ق/سیزدهم و چهاردهم م از بین رفته است.

زبانهای ایرانی جنوب شرقی

قسمت‌های جنوبی‌تر، یعنی منطقه بلخ، ترکستان شرقی و مناطق مجاور آن قلمرو شاخه جنوب شرقی زبانهای ایرانی است. در قرون وسطی زبانهای بلخی، سکائی-تُخاری و هفتالی به این شاخه تعلق داشتند. تنها اسناد نسبتاً مهم باقی مانده این گویشها به سکائی (عمدتاً خنتی) ترکستان شرقی (از پایان هزاره اول م) است. زبانها و گویشهای جنوب شرقی معاصر یعنی پشتو و گویشهای متعدد آن، مُنجی (و گویش یدغا) و گویشهای پامیری از این گویشهای سکائی، سکائی-تُخاری و هفتالی گرفته شده‌اند.



بعضی تفاوت‌های ممیز میان زبانهای ایرانی غربی و شرقی

از نظر آوا شناسی تاریخی ممیزترین تفاوت میان زبانهای ایرانی غربی و شرقی نحوه باقی ماندن صامت‌های انسدادی واکدار آغازی ایرانی باستان (g-, d-, b-) است. در زبانهای غربی این صامتها به همین شکل باقی مانده‌اند، اما در زبانهای شرقی به طور کلی به سایشی‌های متناظر خود، یعنی v- (w-), δ-, γ بدل شده‌اند.

مثالهایی از وضع تحول b- و br- ایرانی باستان (ایربا- brātar- «برادر»، bar- «بردن»)

ایرانی غربی			ایرانی شرقی	
فابا	brātar	bar-	خوا	βār- (ماضی) βr'd
فامیا	brāt(پهلا)/br'd(ما)	bar-	سغ	βr't βr-
پاما	br'd	br-	سکخت	brātar(βr°) bar-(β°)
فاقد	barādar	bar-	یغ	virōt var-

۱) در آسی d- و b- به همین شکل باقی مانده‌اند. در یغناپی نیز d- باقی مانده است.

فامعا	barâdar	bar-	پشه	wror	wɾ-
تامعا	barodar	bar-	شغ-روش	v ¹ rōd	vār-
تاز	birâr	bâr-	سر	v ¹ rud	vor-
بخت	berōdér(berōr)	ber-	یز	v ^ə réd	var-
بل	brās	bār-	وخ	vrüt	vōir «بار» (<*bāra-)
کر	bəra	bər-	اشکا	vru(d)	vur «بار» (<*bāra-)
گور(اور)	bərá	bar	منه	v ^ə roy	víro «بار» (<*bāra-)
گیلا	bərar	bər-			و غیره ^۱ .
نال	bo	ba-			
ماز	beror	ba-vər-			
شا	bərá	bār-			
سنه	brār	be(r)-			
سم	bāré	bār-			
سرخ-لا	bera	bá-bār	(امر مفرد)		
شهم	bārār	var-/būr-			
پر	biyá	bar-			

نحوهٔ تحول d- ایربا (ایربا-daiva- «دیو، روح شریر»، dār «داشتن»)

ایرانی غربی		ایرانی شرقی		
فابا	dajva-	dār-	خوا	dyw ^o dārin «داشتم»
فامی	dēv	dār-	سغ	dyw d'r-
پاما	dyw	d'r-	سکه-خت	dyūva-(δ ^o) dār-(δ ^o)
فاقد	dēv	dār-	روش	δīw dēr
فامع	div	dār-	شغ	δēw dēr-

(۱) این فهرست و فهرستهای صفحات بعدی در متن روسی مختصرتر است، اما در ترجمهٔ فارسی — — — تکمیل شده است. در اینجا از متن فرانسوی نقل شد (م).

تامعا	den	dor-	برتـ ارشه	ðīw	ðōr-
تاز	dīvāna ^۱	dār-	سر	ðiw	ðor-
بخت	dīv	dōr-			و غیره.
بد	deb	dār-			
کر	dew	-			
گور(اور)	dew	-			
تال	dīv	-			
گیل	dīv	dar-			
ماز	dīv	dor-			
شا	-	dār			
سم	-	dârun «دارم»			
پر	dīwān(a)	«دیوانه»	} از فارسی	dēr-	
ارم	dēwāna	«دیوانه»		dar-	

نحوه تحول g- ایرانی باستان (ایر یا gav- «گاو»، gauša- «گوش») (۱)

ایرانی غربی			ایرانی شرقی		
فابا	gau°	gauša-	خوا	γ'w°	γwx
فامیا	gāv	gōš	سغ	γ'w	γwš
پاما	-	gwš	سکـ خت	gguhi	gguva-
فاقد	gāv	gōš	یغ	γou	γuš
فامعا	gāv	guš	آسد (دیگ)	γog	γos
تامعا	gov	gūš	پشه	γwā	γwaž
تاز	γou	guš	شغ	žōw	γūž
بخت	gō	guš	روش	žōw	γōw

(۱) یعنی «دیوانه» («مختر دیو»، قس تامعا devona، و غیره). نیز قس تاتی dōu «غول» (>div).

بد	gōk	gōš	برت	žaw	γū
کر	ga	goh	ارش	žāw	γū ^w
گور (اور)	gāwa	goš	سر	žɛw	γɛwl
زازا	gā	gōš	یز	γew	γαόνον «گاونر»
تالا	go	guš(gūš)	وخ	γju	γiš
شا	gou	—	اشک	γu	γōl
سنه	gōū	gūš	مذ	γōwa	γūy
یزدی	gū «گاونر»	gōš			و غیره.
ارم	gōí	gōy			
پر	gū	gū			

یکی دیگر از ویژگیهایی که زبانهای ایرانی شرقی را از زبانهای غربی متمایز می‌کند وجود صامتهای مرکب c و dz در زبانهای شرقی^۱ و فقدان آنها در زبانهای غربی است. مثلاً شکل دو کلمه ایرانی باستانی «چار» čaθvar- «چهار» و «چرم» čarman- را در این دو دسته زبان مقایسه کنید:

ایرانی غربی			ایرانی شرقی		
فابا	—	čarman	خوا	čʰr/čβʰr	carm
پا	čfr	—	سک خت	tcahora(c ^o)	tcārman(c ^o)
فامیا	čahār	čarm	آمد (دیگ)	cuppar	carm
فاقد	čahār	čarm	پش	calor	cərmén
فامعا	čahâr	čarm	شغ	cavōr	
تامعا	čor	čarm	روش	cavūr	
تات	čâr	čar(m)	سر	cavur	
بخت	čor	čarm	اشک	c ^a fūr	

(۱) سغدی در این مورد استثنا است. قس سغ ērmyh «چرم»، «چرخ، دایره»، «چهار» čʰr و غیره.

بل	čār	čarm	وخ	cībīr
کر	čar	č'ärm		و غیره.
گور(اور)	čoar	—		
زازا	čār	—		
تال	čo	—		
گیل	čār	—		
سرخ-لا	čār	—		
سند	čâr	čarm		
پر	čōr	—		

و اینک شکل -panča «پنج» ایرانی باستان در این زبانها:

ایرانی غربی		ایرانی شرقی	
فامیا	panj	آس	fondz
فامعا	panj	پشه	pindzə
تامعا	panj	شغ-روش	pīndz
تاز	pānj	اشک	pundz
بل	panč	وخ	pandz
کر	penj, panj	سر	pindz
تال	penj		و غیره.
شا	panj		
سرخ	pānj		
سند-لا	panj		
سم	panj		

ویژگی دیگر زبانهای ایرانی شرقی از بین رفتن h آغازی در آنها است که در زبانهای غربی باقی مانده است. به شکل کلمه ایرانی باستان haftā «هفت» در این دو دسته زبان توجه کنید:

ایرانی غربی		ایرانی شرقی	
پاما	hft	خوا	*avd(ʔβd)
فامیا	haft	سغ	*avd(ʔβt)
فاقد	haft	سک-خته	hauða
فامعا	haft	یغ	avd
تامعا	haft	آس	avd
تات	häf	پشه	ovó
بخته	haft/häft	شغ-روش	wūvd
کر	heft	برت-ارش	ūvd
گور(اور)	häft	سر	ivd
زازا	haut	یز	uvd
تالا	haft		
گیلا	häf	اشک	wūvd
سند-لاسه	haft	وخ	ib
		منه	ōvdá

در مثال اخیر تناظر مشخص کننده خوشه‌های صامت را نیز می‌توان مشاهده کرد:
 ایرغر -ft-، -xt- // ایرشر -vd-، -γd-؛ قس فامیا، فاقد، فامعا و تامعاسخت، کر sāxt //
 خوا -θayd (از ایربا -θaxta)*، فامیا و فاقد sōxt، فامعا سوخت، تامعا sūxt، بل sot (از
 *soxt)، تات suxt // سغ -swyt- (*suyd) آس səyd، بن ماضی فعل «سوختن» (از ایربا
 -suxta)* و غیره. این ویژگی ایرانی شرقی در زبان کتیبه سرخ کتل که واژه ωσογδο (از
 *awa-suxta) در آن آمده نیز دیده می‌شود.

همان طوری که قبلاً گفته شد (ص ۷۲)، زبانهای ایرانی شرقی روی هم‌رفته نظام
 صرفی اسم ایرانی باستان را بهتر از زبانهای غربی حفظ کرده‌اند. این مسئله نه تنها در
 مورد زبانهای دوره میانه بلکه در مورد زبانهای ایرانی نو نیز صادق است. ویژگی نظام
 دستوری زبانهای ایرانی شرقی به طور کلی تقدیم صفت و مضاف الیه بر موصوف و
 مضاف است. برعکس، در بسیاری از زبانهای ایرانی غربی مضاف الیه و صفت بعد از

موصوف و مضاف قرار می‌گیرند و نشانه خاصی که ارتباط آنها را نشان می‌دهد (کسره اضافه) میان آن دو قرار می‌گیرد. (در مثالهای زیر مضاف الیه و صفت با حروف سیاه چاپ شده‌اند).^۱

ایرانی غربی

فامیا	marg-i	alaksandar	«مرگ اسکندر»
	kunišn-i	x ^v eš	«عمل خویش»
پا	ʔxšyndʔn	wystmbg	«شاهزادگان بیرحم»
فامعا	mādar-e	man	«مادر من»
	pesar-e	pādšāh	«پسر پادشاه»
تامعا	moder-i	man	«مادر من»
	pisar-i	podšoh	«پسر پادشاه»
تاز	babej ^ʔ	mān	«پدر بزرگ من»
	xunej	tü	«خانه تو»
کر	həsp-e	mən	«اسب من»
	xuš-k-a	mir	«خواهر امیر»
بخت	mahmal-i	tōze	«مخمل تازه»
	češm-i	bōz	«چشم باز (قوش)»

ایرانی غربی

۱) بلوچی، تالشی، گویشهای کرانه دریای خزر و بعضی زبانهای دیگر که در آنها صفت و مضاف الیه قبل از موصوف و مضاف قرار می‌گیرند از این نظر گروه جدایی را تشکیل می‌دهند. در زبان پارتی هر دو نوع توصیف و اضافه (مقدم و مؤخر) دیده می‌شود. در این زبان صفت و مضاف الیه مؤخر با نشانه اضافه پارتی *ē* به موصوف و مضاف الیه می‌پیوندد، اما در بسیاری از موارد این نشانه محذوف است. در فارسی میانه تقدیم صفت و مضاف الیه نادر است. در تاتی صفت قبل از موصوف قرار می‌گیرد. در اضافه‌های منکی، مضاف الیه بعد از مضاف قرار می‌گیرد یا از طریق ساختهای خاص مانند *piyār-ä xunä-yi* «خانه پدر» به آن می‌پیوندد (قس ساخت *padar-a xona-aš* در تاجیکی که مشابه ساخت تاتی است).

۲) شکل اصلی این کلمات: *baba* «پدر بزرگ»، *xuna* «خانه».

خوا	xub-am	δuyd	«دختر خوبم»
سغ	pryh	m'th	«مادر عزیز»
	pnčy	MR'Y	«فرمانروای پنج»
سک	bārsā	šaranya	«تحت حمایت بودا»
آس	mā	mad	«مادر من»
	fəs-ə	fəd	«گوشت گوسفند»
پش	poh	dost	«دوست عاقل»
	zmā	mor	«مادر من»
یغ	katta	urk	«گرگ پیر (بزرگ)»
	podabón-i	owóz	«آواز چوپان»
شغ	mu	xolak	«دایی من»
	safed	xač	«آب سفید (روشن)»
روش	mu	mod	«مادر من»
	pōtṣō	puc	«پسر پادشاه»
برت	mun	vorj	«اسب من»
	aṣṭúr	sōhíb	«صاحب شتر»
یز	ti	ded	«پدر تو»
	počoyi	poc	«پسر پادشاه»
وخ	ži	mān	«مادر من»
	šitir	soib	«صاحب شتر»
شغ	mə	non	«مادر من»
	Sadaf-noy	mošin	«اتومبیل صدف»



جنبه‌هایی از روابط گویشی میان زبانهای ایرانی غربی

در داخل گروه زبانهای غربی آشکارا یک زیرگروه یا شاخهٔ زبانها و گویشهای جنوب غربی تشخیص داده می‌شود. مشخص‌ترین تفاوت آواشناختی-تاریخی‌ای که این شاخه

را از شاخه شمال غربی (و از سایر زبانهای ایرانی) متمایز می‌کند تناظر d جنوب غربی با z شمال غربی (و زبانهای ایرانی به طور عام) است. در مواردی که z اوستایی با d فارسی باستان متناظر است (رک ص ۵۵) زبانها و گویشهای شمال غربی به طور کلی با اوستایی مطابقت دارند و گویشهای جنوب غربی با فارسی باستان^۱. به باز نمود کلمه اوستایی zān- // فارسی باستان dān- «دانستن» توجه کنید:

شمال غربی		جنوب غربی	
پا	zān	فابا	dān-
بلا	zān-	فامیا	dān-
کر	zan	فاقد	dān-
گور (اور)	zān-	فامعا	dān-
زازا	zān-	تامعا	don-
تالا	zān-	تاز	dun-
سم	mā-zonum	بخت	dūn-
سند	zundi	} وغیره. «می دانم»	
نطنزی	zonōn		
شا	zānəm		
ارم	pazán (<pati-zāna-)		

نیز به تناظر z شمال غربی با d جنوب غربی در کلمات «دل» (او -zərəd-) و «داماد» (او -zāmātar-) توجه شود:

شمال غربی		جنوب غربی	
پا	zyrd	فامیا	dil ^۲ dāmāt

۱) تنها استثنا در این مورد کلمه دست است (او -zasta- // فابا -dasta-) که شکل فارسی باستان (با d) ظاهراً در بسیاری از زبانها و گویشهای ایرانی نفوذ کرده است.
 ۲) rd در فابا به l در فامیا بدل شده است.

بل	zirdē	zāmāt	فاقد	dil	dāmād
کر		zava	فامعا	del	dāmād
گور (اور)	zəθ	zāmā	تامعا	dil	domād
زازا	zār	zāmā	تاز	dül	dum(b)or
تال		zomo	بخته	dil	dōwā
گیل	zil	zámō			و غیره.
سم		zēmá			
سن		zümé			
میمه‌ای		zumād			
سوئی		zümái			
پر	zur	zām			
ار	zī	zum			

او θr // فابا ç در زبانهای جنوب غربی به s و در بیشتر زبانهای شمال غربی به hr (<r) بدل شده است. اینک باز نمود کلمه او -puθra // فابا -puça «پسر»، او -θri // فابا -çi «سه»:

شمال غربی			جنوب غربی		
پاما	pwhr	hry (hrē)	فابا	puça	çi-
گور (اور)		yārē	فامیا	pus	sē
زازا		hīrē	فاقد	pus(ar)	si
تال (گرگانرود)		hai	فامعا	pesar	se
سم	pīr	heirā	تامعا	pisar	se
سر	pur	herā	تاز		sā

(۱) بلوچی (قس. پ'usay «پسر»، say «سه») و بعضی گویشهای دیگر شمال غربی در این مورد استثنا هستند (قس. ماز peser «پسر»، se «سه»، تال se، کر se و غیره.) از سوی دیگر در این مورد و موارد نظیر آن تشخیص میان شکلهای خاص یک گویش و شکلهای قرض از فارسی مشکل است.

نطنزی	pūr	se (از فا)	بخت	se
نائینی	pūr	si (از فا)	کمزاری	pas
گری	pūr			و غیره.
یزدی	pōr			
تاکستانی	pevr			
پر	puš	šī		
ار		šō/ šʔī		

ǰ- ایربا در گویشهای جنوب غربی به z- و در اکثر زبانهای شمال غربی به ž یا ĵ بدل شده است. به بازنمود -jan // او -jan // فابا «زدن» و -jiv // او -jiv «زیستن» توجه کنید:

	شمال غربی		جنوب غربی	
پاما	jn-[žan-]	jyw-[živandag]	فابا	jan- jiva-
بل	jan	zindag «فامیا: زنده (از فارسی)»	zan-	ži(w)
کر		ži-	zan-	zī-
گور (اور)		žiw-	zan-	zī-
زازا	jān-		تامعا	zan zi(y)-
تال	žan-	žie (مصدر)	تاز	zān zistoen(?) (مصدر)
سند	zōncendi «می زنم»		بخت	ze(n) zinde «زنده»
گری	béž-žent «زد»	žande «زنده»		و غیره.
جوشقانی		jānde «زنده»		
نطنزی	jān-			
پر	jan-	jānō (< *jwanta(ka-)		
ار	zan/dzan	zinda (از فارسی)		

به تقابل ž شمال غربی با z جنوب غربی در کلمه «زن» (او -jā'ni) نیز توجه شود:

(۱) در بل jīn(n)ēn، نطنزی jān، سم jānikā، -j باقی مانده است. این کلمه در یزدی به شکلی yān و در

شمال غربی		جنوب غربی	
پاما	jn (jnyñ : جمع)	فامیا	zan
بلا	jan	فاقد	zan
کر	žən,žin	فامعا	zan
گور(اور)	žän(ä)	تامعا	zan
زازا	jinē	تات	zän
تالا	žen	بخت	zēna/ze(n)
سم	žāniā/jānikā	کمزاری	zank
سند	žekœjñ(žinūñ جمع)		و غیره.
سرخ	žiki		
نطنزی	joenā/ jan/ jon		
خوری	žen		
سیوندی	žine/ žānā		
پر	jīnč		

در میان زبانهای ایرانی شمال غربی، نظام آوایی بلوچی به صورت قدیمی باقی مانده و دارای هشت مصوت با تقابل مبتنی بر کمیت است (ā, a, ī, i, ū, u, ē, e, o). dap «دهان»، āp «آب»، dil «دل» pīr «پیر»، šut «(او) شد (= رفت)»، būt «بود»، و غیره. به علاوه، بلوچی تنها زبان ایرانی غربی است که انسدادیهای بیواک و صامت‌های مرکب قدیمی را در جایگاه بعد از مصوت حفظ کرده است. قس بلا āp «آب» (ایریا āp، فامیا āβ، فامعا âb، تامعا ob، و غیره)؛ šap «شب» (ایریا-xšapa، فامیا šaβ، فامعا šab، تامعا šab، و غیره). būt «بود» (ایریا būta، فامیا būδ، فامعا و تامعا bud، و غیره). بلا (بلا غربی) ač «از» (ایریا hača، فامیا az // تامعا az، و غیره).

چند ایزوگلووس ویژه (قس پر dī، ar šō، sē «سه» و به ویژه ar cār «چهار») پراچی و ارموری را از ایرانی غربی جدا می‌کند و این نکته بعضی از دانشمندان (گ. مرگستیرنه) را وا داشته است که این زبانها را به زیرگروه جنوب شرقی وابسته بدانند. با اینهمه، تا

آنجا که به باز نمود *g*، *d*، *b*، ایرانی باستان و بعضی ویژگیهای مهم دیگر مربوط می‌شود، بهتر است این زبانها را به ایرانی غربی وابسته بدانیم.

در میان زبانهای جنوب غربی، تاتی از نظر تبدیل *t* های بعد از مصوت به *r* متمایز است، قس تاتی *diran* «دیدن» (فامعا و تامعا دیدن) *dum(b)or* «داماد» (فامعا داماد، تامعا *dūra (domod)* «دود» (فامعا و تامعا دود)، و غیره. بعضی شکلهای ویژه جنوب غربی (مثلاً *dimestān* «زمستان»، و غیره) در گویش کمزاری دیده می‌شود. در این گویش تبدیل *t* بعد از مصوت به *r* نیز هست (قس *dūr* «دود»).



جنبه‌هایی از روابط گویشی میان زبانهای ایرانی شرقی

یکی از مهمترین ممیزه‌هایی که زیرگروه شمال شرقی را در مقابل زیرگروه جنوب شرقی مشخص می‌کند پسوند جمع *-(a)* است. در دوره باستان چنین پسوندی را در نامهای قبایل سکایی-سرمتی می‌یابیم (که در یونانی به شکل *-tai* و *-toi* منعکس شده است): *Skólotai*، *Massagétai*، *Sauromatai* و غیره (۲۵ نام). در دوره ایرانی میانه *t* در سغدی *βr'irt* «برادران»، *pr'mnt* «برهمنان»، *prštyt* «فرشتگان» و در خوارزمی (که در آن *t* به *c* بدل شده است) باقی مانده است: *niyōsic* «نغوشایان» (مستمعان)، *nikanc* «تیرک‌ها، تیرها»، *aβrūc* «ابروها». پسوند *-t* در آسی و یغناپی نیز که تنها زبانهای موجود از زیرشاخه شمال شرقی هستند باقی است: آس *bästā-t-ä* «کشورها» *kardo-t-ä* «گلابیها»، *dur-t-ä* «سنگها»؛ یغ *yar-t* «کوهها»، *odam-t* «آدمها»، *žuto-t* «پسرها»، و غیره. در چند مورد نیز آسی و سغدی توأمأ (رک یغناپی) بعضی ویژگیهای آواشناسی تاریخی را حفظ کرده‌اند، مانند حفظ *d* - بعد از مصوت در یغناپی و در آسی: آس *fad*، سغ *p'd*، یغ *pōda* «پا» (از ایربا *-pāda**)؛ حفظ گروه صامت ایرانی باستان *dv*: آس *dwar*، سغ *δwr*، یغ *d'var* «در» (از ایربا *-dvar*)؛ باز نمود *θr* ایربا: یغ *l'ray*، آس *rtā* «سه» (از ایربا *-θraya*، و غیره).

۱) در خارج از محدوده زیرگروه شمال شرقی، *dv* - ظاهراً تنها در بعضی گویشهای پامیری (بیزغلامی و شغنی-روشانی) باقی مانده است، قس شغ *divi*، بر *divör*، ارث *d'vür*، یز *d'vur*، روث *duvo*، *divo* «در».
 ۲) با قلب ویژه آسی و یک مصوت آغازی.
 ۳) در میان سایر زبانهای ایرانی تنها وخی وضع مشابهی دارد: *truy* «سه»، *piitr* «پیر» (آس *furt*). یغناپی از

سغدی و خوارزمی یک رشته ویژگیهای مشترک، خاصه در نظام فعل دارند. هر دو زبان ساخت قدیمی فعل ماضی را که از بن مضارع و افزونه a- تشکیل می شود حفظ کرده اند. حضور و تحول اصلی افزونه در فعلهایی که هجای اول آنها دارای مصوت a یا صامت هجائی (سونانت) r است به شکل امتداد مصوت هجای اول بن ماضی ظاهر می شود. قس در سغ: بن مضارع θβr- «دادن»، پړyc- «گذاشتن»، // بن ماضی θ'wr-، p'yryc-؛ در خوا yavārīx «(تو) می دانی» (مضارع)، اما yāvārīx «(تو) دانستی» (ماضی)، و غیره. شکلهای ماضی مشتق از مضارع و افزونه در یغناپی نیز باقی مانده است: anosim «(من) گرفتم» (بن مضارع nos- «گرفتن»، žúta...apurs «پسر... پرسید» (بن مضارع purs- «پرسیدن»)، و غیره^۱.

خویشاوندی میان سغدی و خوارزمی در نظام فعل در صورتهای مرکب افعال که با فعلهای معین d'r «داشتن» و k'm «خواستن» ساخته شده اند و در کاربرد حرف تعریف نیز دیده می شود. از طرف دیگر، خوارزمی با بعضی مرزهای همگویی (ایزوگلووس) از سغدی دور و به آسی نزدیک می شود. این مطلب قبل از هر چیز در باز نمودن ایربا و در کامی شدگی l قبل از i آشکار است. سغدی ð ایربا را در تمام جایگاهها حفظ کرده، اما خوارزمی و آسی در بسیاری از موارد آن را به c و dz بدل کرده اند (سغ čmyh «چرم»، خوا carm، آس carm؛ سغ pnc's «پانزده»، خوا pincās، آس fāndzay، و غیره). در سغدی l (قبل از i) به ð و در خوارزمی به c بدل می شود. قس سغ pč // خوا pic (از ایربا pati- و شکلهای سوم شخص مفرد و جمع مضارع در خوارزمی و آسی: خوا ic «او) می رود» (از ay-ti*)، آس kanənc «(آنها) می کنند» (از kun-a-nti)، و غیره.

در میان زبانهای زیرگروه شمال شرقی، یغناپی در نظام صامتها کهنه گرا است و

→ نظر تحول θr- و δr- ایرانی باستان از گویشهای سغدی که در اسناد مکتوب منعکس شده دور شده است، قس سغ sy «سه»، اما یغ غربی tiray // یغ شرقی saray (از یغ مشترک *θray)؛ نیز قس سغ-zaw (*Zaw) «مو»، اما یغ diraw، آس ärdu (با قلب و مصوت آغازی).

(۱) چنانکه در مثالهای فوق دیده می شود شکل ماضی ساخته شده با افزونه کاملاً شبیه ساخت این ماضی در ایربا است (قس فابا a-kunav-am «(من) کردم»، و غیره). شکل ماضی سغدی و خوارزمی که مصوت هجای اول آن کشیده می شود، با کمی تغییر، دنباله نوع ماضی افعال پیشوندی باستانی است که افزونه میان پیشوند و ریشه قرار می گیرد (قس فابا frābara «(او) می برد، (او) می داد» (از fra-a-bara-)).

انسدادیهای بیواک قدیمی بعد از مصوت را حفظ کرده است: č- بعد از مصوت، گروه صامت -xš، و غیره «آب» virót «برادر»، pač- «پختن»، rúča «روزنه در سقف برای دود و نور»، xišap «شب».

تبدیل p به f، قلب θr به rθ (<rt) و sp به fs و غیره خاص آسی است. قس آسی fändag «راه، جاده» (او- pantān) fondz «پنج (از ایربا -panča)، äfsä «مادیان» (از ایربا -aspā) äfsad «سپاه، ارتش»، (از ایربا -spāda)، و غیره.

یکی از ممیزه‌های زیرگروه جنوب شرقی واکدار شدن -š- ایربا است. قس پشتو (جنوب غربی) γwaž، شغ γūž، و با تحولات مختلف بعدی، روش γōw، ارش γū^w، بر γū، سر γewl، یز γəvon، اشک γōl، پشه (شمال شرقی) γwag، منج γū(i) «گوش» (از ایربا -gauša)؛ پشه mež، شغ maž، روش mēw، سر mewl، اشک mel، منج miyo «میش، گوسفند» (از او -maēša)، و غیره.^۱

پشتو و منجی (همراه با یدغا) با تبدیل -d، -d- ایربا به l متمایز می‌شوند. قس پشه las، ید los «ده» (از ایربا -dasa)؛ قس پشه -lar، منج lōr «داشتن» (از ایربا -dār)؛ پشه lur، منج -ید luydo «دختر» (او -duydar)؛ پشه bolay^۲، منجید palo «پا» (از ایربا -pāda)^۳، و غیره. در پشتو l- نیز به l- بدل شده است، قس پشه plār «پدر» (از ایربا -pitar)، sil «صد» (از ایربا -sata)، و غیره. ویژگی دیگر پشتو که، همراه با ویژگیهای دیگر، آن را با سکائی (ختنی) در یک گروه قرار می‌دهد تبدیل θr- ایربا به -dr است، قس پشه dre، سک (خت) drai «سه» (از ایربا -θri).

تمایز یزغلامی در حفظ č- ایربا (قس، مثلاً یز čām، اما شغ cēm «چشم») و در یک تعداد ویژگیهای دیگر است.

وخی از نظر آواها بسیار کهنه‌گرا است و قبل از هر چیز با حفظ صامت‌های انسدادی

۱) از این نظر، وخی که آوایی از نوع š را حفظ کرده است: γiš «گوش» منحصر به فرد است. سربکلی از این نظر (و از نظر بعضی ویژگیهای دیگر خود) از گویشهای زیرگروه شغنی-روشانی دور می‌شود و به اشکاشمی که -š- در آن به -l- بدل شده نزدیک می‌شود. ۲) در cator-bolay «چهار پا».

۳) نکته بسیار مهم اینکه این تبدیل در زبان بلخی، در کتیبه سرخ کتل، در کلمه ΒΑΓΟΛΛΑΓΤΟ «معبد» (از -baga-dānaka) * و در کلمه paralātai، نام قبیله حاکم سکاها که هرودوت آن را نقل کرده است (از ایربا -para-dāta) *، او -paradāta، تحت اللفظ به معنی «در پیش، در رأس قرار داده شده»، قس پیشداد(یان)، نام اولین سلسله پادشاهان اساطیری ایران در شاهنامه) نیز دیده می‌شود.

بیواک بعد از مصوت متمایز می‌گردد (قس verūi «برادر» yupk «آب»، و غیره). برای تبدیل d- به δ- در گویشهای پامیری، رک ص ۱۶۶.



ویژگیهایی که برای طبقه‌بندی تاریخی-گویش‌شناختی زبانهای ایرانی در بالا بر شمرده شد طبعاً نمی‌تواند به هیچ وجه کامل باشد. چنانکه می‌دانیم خطوط همگویی متعددی که زبانهای مختلف ایرانی را به هم متصل می‌کنند و منعکس‌کننده نتایج مشترک تحول تاریخی آنها هستند، به اندازه‌ای گوناگون‌اند و همدیگر را به صورت بسیار پیچیده‌ای قطع می‌کنند که تاکنون امکان نداشته است که تمام موارد مربوط را در یک طرح طبقه‌بندی واحد گرد آورد. بلوچی که در یک رشته ویژگیهای مهم با زبانهای ایرانی شمال غربی مشترک است و اکثر دانشمندان آن را در این گروه قرار داده‌اند، در عین حال ویژگیهای مشترکی نیز با زبانهای جنوب غربی دارد (مانند باز نمود ōr ایربا)؛ سغدی (رک یغناپی)، تا حدی یزغلامی و بعضی زبانهای دیگر از بقیه زبانهای ایرانی شرقی فاصله می‌گیرند و در باز نمود آ ایربا به زبانهای غربی شبیه می‌گردند. ارموری و پراچی که دارای یک ویژگی مشترک با زبانهای ایرانی غربی هستند (باز نمود -b, -d, -g آغازی)، در عین حال ویژگیهایی دارند که آنها را به زبانهای شرقی وابسته می‌کند (قس ارم cār «چهار»)، و غیره. با اینهمه، هر قدر نقائص طبقه‌بندی تاریخی-گویش‌شناختی زبانهای ایرانی مهم باشد، اهمیت این طبقه‌بندی بیش از اندازه است.

بررسی شباهتها و تفاوتهای زبانهای معاصر و ارتباط دادن آنها با مطالب متناظر با آنها در زبانهای میانه و باستانی ایران نشان می‌دهد که چه اندازه راههای تحول از هم دور شده است. بر اساس موادی که در صفحات قبل ذکر شد می‌توان مشاهده کرد که تا چه اندازه مطالبی که در سکایی غربی تنها یک گرایش بوده است (مانند تبدیل p به t, l به ti به (i)u، قلب صامتها، و غیره)، بعدها در آسی به شکل تحولات کامل در آمده‌اند؛ چگونه یک ممیزه فارسی باستان (fabā d // او %)، در فارسی میانه، در فارسی قدیم، در فارسی معاصر و در تاجیکی معاصر و در بسیاری از زبانهای جنوب غربی باقی مانده ولی در سایر زبانها دیده نمی‌شود؛ چگونه یک رشته ویژگیهای مهم خوارزمی آن را از یک سو به سغدی و از سوی دیگر به آسی مرتبط می‌سازد؛ چگونه ویژگیهای عمده سغدی در

یغناپی ادامه پیدا می‌کند، و غیره. با اینهمه، طبقه‌بندی تاریخی-گوش‌شناختی، با تمام نقائصی که در حال حاضر داراست، نقش مهمی در درک تقسیم زبانها و گویشهای ایرانی و تحولات تاریخی آنها دارد.

کتابنامهٔ اساسی

۱. کلیات

Grundriss der iranischen Philologie, Vol. I-II, Strasbourg, 1895-1904.

H. Reichelt, "Iranisch", in: *Geschichte der indogermanischen Sprachwissenschaft*, II, *Die Erforschung der indo-germanischen Sprachen*, Vol. IV, Berlin-Leipzig, 1927.

H.W. Bailey, "Perse II, Langue et dialectes", *EI*, Vol. III, 1936.

A.A. Frejman "Zadači iranskoj filologiji", in: *Izv A.N. SSSR. T.V.* 5, 1946. Cf.

نیز

Vol. X., 1, 1951.

H.W. Bailey, "The Persian Language", *The Legacy of Persia*, éd. par A.J. Arberry, Oxford, 1953.

Handbuch der Orientalistik, Vol. I, *Der Nahe und der Mittlere Osten*, IV, *Iranistik*, Leiden-Cologne, 1958.

I.M. Oranskij, *Vvdenie v iranskiju filologiju*, Moscow, 1960.

E. Yarshater, "Zabânhâ va lahje-hâ-ye irâni", Tehran, 1336. (*Majalle-ye Dâneškade-ye Adabiyât*, No 1 et 2, Vol. 5).

D.N. MacKenzie, "Iranian Languages", in: Th. Sebeok, *Current trends in linguistics* Vol. 6, La Haye-Paris, 1970, pp. 450-477 (*Revue des études avec bibliographie*).

V.S. Rastorgueva et coll., *Opyt istoriko-tipologičeskogo issledovanija iranskix*

jazykov, I-II, Moscow 1975.

۲. ایرانی باستان

Chr. Bartholomae, "Vorgeschichte der iranischen Sprachen", *GiPh*. Vol. 1, Strasbourg, 1895-1901.

Chr. Bartholomae, "Awestasprache und Altpersisch", *ibid*.

Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Strasbourg, 1904.

Chr. Bartholomae, *Zum altiranischen Wörterbuch*, Strasbourg, 1906.

K. Hoffmann, "Altiranisch", *Handbuch der Orientalistik, Linguistik, op. cit.*

J. Duchesne-Guillemin, "L'étude de l'iranien ancien au XXe siècle", *Kratylos*, 7 (1962), pp. 1-44

(بررسی تحقیقات با کتابنامه).

E. Benveniste, "Le système phonologique de l'iranien ancien", *BSL*, 63 (1968), pp. 53-64.

E. Benveniste, "Old Iranian", in: Th. Sebeok, *Current trends in linguistics*, Vol. 6, *op. cit.*

(بررسی تحقیقات با کتابنامه).

I.M. Oranskij "Drevneiranskaja filologija i drevneiranskoe jazykoznanie v SSSR (1917-1970)", *VDI*, 1974, fasc. 2, pp. 115-137.

ترجمه آلمانی با اضافات

, *Altorientalische Forschungen*, II, Berlin, 1975, pp.139-179.

اوستائی

K.F. Geldner, *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen*, Vol. I-III, Stuttgart, 1886-1895.

Chr. Bartholomae, *Zarathustra's Verspredigten, Die Gatha's des Awesta*, tramlation by Chr. Bartholomae, Strasbourg 1905.

Fr. Wolf, *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen*, tramlation by Chr

Bartholomae Strasbourg 1910.

H. Reichelt, *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg 1909.

تجدید چاپ

, Heidelberg, 1967.

H. Reichelt, *Avesta Reader (texts, notes, glossary and index)*, Strasbourg, 1911,

تجدید چاپ

, Berlin 1968 et Tehran.

H. Humbach, *Die Gathas des Zarathustra*, Bd. I-II, Heidelberg 1959.

J. Darmesteter, *Le Zend Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique*, Paris 1892-93;

تجدید چاپ

Paris, 1960, 3 Vol.

A. Meillet, *Trois conférences sur les Gâthâ de l'Avesta*, Paris, 1925.

J. Duchesne-Guillemin, *Zoroastre, Etude critique avec une traduction commentée des Gâthâ*, Paris 1948.

I. Gershevitch, *The Avestan hymn to Mithra, with an introduction, translation and commentary*, Cambridge 1959.

S.N. Sokolov, *Avestiskij Jazyk*, Moscow, 1961.

ترجمهٔ انگلیسی

The Avestan Language, Moscow 1967.

J. Kellens, "L'Avestique de 1962 à 1972", *Kratylos* 16 (1971). p. 1-30, et 18 (1973) p. 1-5

بررسی تحقیقات و کتابنامه.

S. Insler, *The Gâthâs of Zarathustra, edition with translation, commentary and a glossary*, Tehran-Liège 1975 (Acta Iranica VIII).

فارسی باستان

- H.C. Tolman, *Ancient Persian lexicon and texts*, Nashville 1908.
- H.C. Tolman, *Cuneiform supplement (autographed) to the authors Ancient Persian lexicon and texts*, Nashville 1910.
- F.H. Weissbach, *Keilinschriften der Achaemeniden*, Leipzig 1911.
- A. Meillet, *Grammaire du vieux-perse*, 2 éd. entièrement corrigée et augmentée par E. Benveniste, Paris 1931.
- R.G. Kent, *Old Persian (grammar, texts, lexicon)*, 2 nd ed., New Haven 1953.
- M. Mayrhofer, "Das Alterpersische seit 1964", *W.B. Henning Memorial Volume*, London 1970, pp. 276-298

بررسی تحقیقات باکتانامه.

- W. Brandenstein, M. Mayrhofer, *Handbuch des Alterpersischen*, Wiesbaden 1964.
- M. Mayrhofer, *Onomastica persepolitana, Das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen*, Vienna 1973.
- P. Lecoq, "La langue des inscriptions achéménides", *Commémoration Cyrus III*, Tehran-Liège 1974 (Acta Iranica II), pp. 55-62.
- P. Lecoq, "Le problème de l'écriture vieux-perse", *Commémoration Cyrus III*, Tehran-Liège 1974 (Acta Iranica III), pp. 25-107.

۳. ایرانی میانه

- P. Tedesco, "Dialektologie der westiranischen Turfantexte", *Le Monde Oriental*, Vol. XV, fasc. 1-3, Uppsala 1921.
- P. Tedesco, "Ostiranische Nominalflexion", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, Vol. 4, 1926.
- F.C. Andreas, W.B. Henning, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesischen-Turkestan", I-III, *SPAW*, 1932-1934.
- A.A. Frejman, "Sogdo-Xoresmijskie Dialektologičeskie otnošenija (opyt sravnitel'noj xarakteristiki)" *SV*, T.IV, 1947.

- A. A. Frejman, *Xoresmijskij jazyk*, I; Moscow-Leningrad 1951, pp. 26-41.
- W.B. Henning, "Mitteliranisch", *Handbuch der Orientalistik*, vol. 1, *Iranistik*, Erster Abschnitt, *Linguistik*, Leyde-Cologne 1958, pp. 20-130.
- M. Boyce, *Catalogue of the Iranian manuscripts in Manichean script in the German Turfan Collection*, Berlin 1960.
- G. Bolognesi, *Le fonti dialettali degli imprestiti iranici in armeno*, Milan 1960.
- M.J. Dresden, "Middle Iranian", in: Th. Sebeok, *Current trends in linguistics*, Vol. 6, *op. cit.* pp. 26-63
- (بررسی تحقیقات با کتابنامه).
- Ph. Gignoux, *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, London, 1972, (Corpus inscriptionum iranicarum, supplementary volume).
- M. Boyce, *A reader in Manichean Middle Persian and Parthian*, Tehran-Liège, 1975 (Acta Iranica IX).

فارسی میانه

- C. Salemann, "Mittelpersich", *GiPh*, Vol. I, Fasc. 1, Strasbourg, 1895-1901.
- C. Salemann, "Manichaeische Studien", *Zap. imp. AN po Ist.-Filog. otd.*, Vol. VIII, n° 10, St Peétersbourg, 1908.
- H.S. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*, Vol. I-II, Uppsala, 1928-1931.
- A.A. Frejmann, "Srednepersidskij jazyk i ego mesto sredi iranskix jazykov", *Vostočnie zapiski*, T. I, Leningrad, 1928.
- W.B. Henning, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan-fragmente", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik* 9 (1933-34), pp. 158-253.
- V.S. Rastorgueva, *Srednepersidskij jazyk*, Moscow, 1966.
- D.N. MacKenzie, "Notes on the transcription of Pahlavi" *BSOAS*, 30 (1967), pp. 17-29.
- D.N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
- H.S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, I-II, Wiesbaden, 1964-1974.

A.V. Rossi, *Linguistica Mediopersiana, 1966-1973, bibliografia analitica*, Naples, 1975. (Istituto Orientale di Napoli, supplemento n° 5 agli Annali vol. 35, fasc. 4).

پارتی

H.S. Nyberg, "The Pahlavi documents from Awroman", *Le Monde Oriental*, vol. XVII, fasc. 2-3, Uppsala, 1923.

I.M. D'jakonov, M.M. D'jakonov, V.A. Livšic, "Dokumenty iz drevnej Nisy (dešifrovka i analiz)", *Materialy južno-turkmenistanskoj arxeologičeskoj ekspedicii 2*, Moscow-Leningrad, 1951.

M. Boyce, *The Manichean hymn-cycles in Parthian*, Oxford, 1954.

I.M. D'jakonov, V.A. Livšic, *O jazyke dokumentov iz drevnej Nisy*, VDI, 1956 no 4.

I.M. D'jakonov, V.A. Livšic, *Dokumenty iz Nisy I v. do n. Predvaritel'nye itogi raboty*, Moscow, 1960.

A. Ghilain, *Essai sur la langue parthe*, Louvain, 1939;

تجدید چاپ

1966.

سغدی

R. Gauthiot, *Essai de grammaire sogdienne*, I, Paris, 1914-1923.

E. Benveniste, *Essai de grammaire sogdienne*, II, Paris, 1929.

Sogdijskij Sbornik, Leningrad, 1934.

I. Gershevitch, *A grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954.

Sogdijskie dokumenty s gory Mug:

I: A.A. Frejman, *Opisanie, publikacii i issledovanie dokumentov s gory Mug*, Moscow, 1962;

II: V.A. Livšic, *Juridičeskie dokumenty i pis'ma*, Moscow, 1962.

III: M.N. Bogoljubov, O.I. Smirnova, *Xozjajstvennye dokumenty*, Moscow, 1963.

D.N. MacKenzie, *The "Sutra of the causes and effects of actions"*, in *Sogdian*, Londres, 1970.

متن، ترجمه، واژه‌نامه.

D.N. MacKenzie, *The Buddhist Sogdian texts of the British Library*, Tehran-Liège, 1976 (Acta Iranian X).

(متن، ترجمه، حواش و واژه‌نامه).

خوارزمی

A.A. Frejman, *Xoresmijskij Jazyk*, Moscow-Leningrad, 1951.

W.B. Henning, "The structure of the Khwarezmian verb", *Asia Major*, 5 (1955), pp. 43-49.

W.B. Henning "The Khwarezmian language", *Zeki Velidi Togan'a armağan*, Istanbul, 1956, pp. 421-436.

W.B. Henning, "The Choresmian documents", *Asia Major*, 11, (1965), pp. 166-179.

J. Benzing, *Das Chwarezmische Sprachmaterial einer Handschrift der "Muqaddimat al-adab" von Zamaxšarī*, Wiesbaden, 1968.

D.N. MacKenzie, "The Khwarezmian glossary", *BSOAS* 23 (1970), pp. 540-579; 24 (1971), pp. 74-90, 314-330, 521-537; 25 (1972), pp. 56-73.

(یادداشت‌هایی بر کتاب).

W.B. Henning, *A fragment of a Khwarezmian dictionary*, ed. by D.N. MacKenzie, London, 1971.

سکائی

S. Konow, *Primer of Khotanese Saka (Grammatical Sketch, Chrestomathy, Vocabulary, Bibliography)*, Oslo, 1949.

H.W. Bailey, "Languages of the Saka", *Handbuch der Orientalistik, op. cit.*, pp. 131-154.

- L.G. Gercenberg, *Xotano-saksij jazyk*, Moscow, 1965.
- H.W. Bailey, "Indo-Scythian studies, being Khotanese Texts", vol. VI. *Prolexis to the book of Zambasta*, Cambridge, 1967.
- H.W. Bailey, "Saka documents text documents", in: *Corpus Inscriptiom Iranicarum*, pt. II, Vol. V, London, 1968.
- R.E. Emmerick, *Saka Grammatical studies*, London, 1968.
- R.E. Emmerick, *The book of Zambasta, a Khotanese poem on Buddhism*, London, 1968.
- H.W. Bailey, *Khotanese texts: I-III*, 2ème éd., Cambridge, 1969.
- H.W. Bailey, "A half-century of Irano-Indian studies", *JRAS*, 1972, pp. 99-110.
- A. Maricq, "La grande inscription de Kaniska et l'éteo-tokharien", *JA*, 1958, pp. 345-440.
- W.B. Henning, "The Bactrian inscription" *BSOAS* 23 (1960), pp. 47-55.
- E. Benveniste, "Inscription de Bactriane", *JA* 1961, pp. 113-152.
- I. Gershevitch, "Bactrian inscriptions and manuscripts", *Indogerm. Forschungen*, 72 (1967), pp. 21-57.
- V.A. Livšic, "Cušano-indiče", *Ellenističeskij... Sbornik... Pigulevskoj*, Moscow, 1967, pp. 161-171.

۴. ایرانی نو

- G. Morgenstierne, "Neu-iranische Sprachen", *Handbuch der Orientalistik*, op. cit. pp. 155-178.
- G. Lazard, "Persian and Tadjik", in: Th. Sebeok, *Current trends in linguistics*, op. cit. pp. 64-96
- بررسی تحقیقات و کتابنامه.
- G. Redard, "Other Iranian languages", *ibid*, pp. 97-135 (revue des études et bibliographie).
- G. Morgenstierne, *Irano-dardica*, Wiesbaden, 1973.

G. Redard, *L'Atlas linguistique des parlers iraniens: Atlas de l'Afghanistan*, Berne, 1974 (Universität Bern, Institut für Sprachwissenschaft, Arbeitspapier 13).

I.M. Oranskij, *Die neuiranischen Sprachen der Sowjetunion*, I-II, The Hague, 1975.

فارسی قدیم (دری)

K.G. Zaleman, V.A. Žukovskij, *Kratkaja grammatika novopersidskogo jazyka*, St-Petersbourg, 1890.

...: C. Salemann, V. Shukovski, *Persische grammatik mit*

ترجمه‌ی آلمانی آن

Literatur, Chrestomathie und Glossar, Lapzig, 1947.

P. Horn, "Neupersische Schriftsprache", *GiPh*, Vol. I, Part II, *op. cit.*

M.A. Gaffarov, *Persidsako-russkij slovar*, I-II, Moscow, 1914-1927.

F. Wolf, *Glossar zu Firdusis Schahname*, Berlin, 1935.

A.N. Boldyrev, "Iz istorii razvitija persidskogo literaturnogo jazyka", *VLA*, 1955, n° 5.

G. Lazard, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*. Paris, 1963.

P.N. Xánlari, *Târix-e Zabân-e Fârsi*, I-III, Tehran, 1348-1354 (1969-1975).

G. Lazard, "Pahlavi, pârsi, dari: les langues de l'Iran d'après Ibn al-Muqaffa'", *Iran and Islam in memory of the late V. Minorsky*, Edinbourg, 1971, pp. 361-392.

فارسی معاصر

B.V. Miller, *Persidsko-russkoj slovar*, Moscow, 1953.

همراه با

, V.S. Rastorgueva, *Kratkij očerk grammatiki persidskogo jazyka*.

ترجمه انگلیسی آن

- S.P. Hill, *A short sketch of the grammar of Persian*, Bloomington, 1964).
- G. Lazard, *Grammaire du persan contemporain*, Paris, 1957.
- Ju. A. Rubinčik, *Sovremennyj persidskij jazyk*, Moscow, 1960.
- S. Haim, *The Shorter Persian-English Dictionary*, 3rd ed. Tehran, 1963.
- J.A. Boyle, *Grammar of the modern Persian*, Wiesbaden, 1966.
- M. Moallem, *Nouveau dictionnaire persan-français*, Tehran, 1969.
- Ju.A. Rubinčik, *Persidsko-russkij slovar'*, 2 vol., Moscow, 1970.

ضمیمه:

Grammatičeskij očerk persidskogo jazyke.

تاجیکی معاصر

Russko-tadžiskij slovar', sous la direction de A.P. Dexoti et N.N. Eršova. 45000 Words, Moscow, 1949.

Tadžiksko-russkij slovar',

زیر نظر

M.V. Raximi et V.L. Uspenskaja. 40000 mots, Moscow, 1954.

ضمیمه:

V.S. Rastorgueva, *Kratkij očerk grammatiki tadžikskogo jazyka.*

(ترجمه انگلیسی)

H. H. Paper, *A short sketch of Tajik grammar*, Bloomington, 1963.

Očerki po grammatike tadžikskogo jazyka, 1-7, 1953-1954 (Akad. Nauk. Tadz. SSR, Institut Jazyka i literatury).

N. Ma'sumi, *Očerkxo oid ba inkišofj zaboni adabie todjik*, 1959.

G. Lazard, "Caractères distinctifs de la langue tadjik", *BSL* 52 (1956), fasc. 1, pp. 117-186.

V.S. Rastorgueva, A.A. Kerimova, *Sistema tadžikskogo glagola*, Moscow, 1964.

V.S. Rastorgueva, *Opyt sravnitel'nogo izučeniya tadžikskix govorov*, Moscow, 1964.

گویشهای فارسی - تاجیکی افغانستان

Abd-ul Ghafûr Farhâdi, *Le Persan parlé en Afghanistan. Grammaire du Kaboli*, Paris, 1955.

(چاپ دوم با تجدید نظر به انگلیسی

, Kaboul, 1976).

L.N. Dorofeeva, *Jazyk farsi-kabuli*, Moscow, 1960.

M.N. Nekhat Saidi, *Dastur-e zabân-e moâser-e dari*, Kaboul, 1348 (1969).

M.R. Elhâm, *Raveš-e ĵadid dar tahqiq-e zabân-e dari*, Kaboul, 1349 (1970).

پشتو

W. Geiger "Die Sprache der Afghanen, das Paštō", *GiPh*, vol. I, n° 2, *op. cit.*

G. Morgenstierne, *An etymological vocabulary of Pashto*, Oslo, 1927.

دربارهٔ تاریخ تحقیقات راجع به پشتو:

V. Livšic, I. Oranskij, "Izučenie afganskogo jazyka (pašto) v Afganistane i za ego predelami", *Uc. Zap. LGU*, n° 117, 1949.

P.B. Zudin, *Kratkij afgansko-russkij slovar* (nearly 12 000 Words) Moscow, 1950,

به صورت ضمیمه:

E.E. Bertel's *Kratkie svedenija ob afganskom jazyke, ego fonetike i pis'me*.

P.B. Zudin, *Russko-afganskij slovar'* (21 000 mots environ), Moscow, 1955.

به صورت ضمیمه:

D.A. Šafcev, *Kratkij grammatičeskij očerk afganskogo jazyka*.

ترجمهٔ انگلیسی

- H.H. Paper, *A short grammatical outline of Pashto*, Bloomington, 1964).
- H.A. Dvorjankov, *Jazyk puštu*, Moscow, 1960.
- L. Dorofeeva, *Amuxtan-e zabânhâ-ye Afqânestân dar Etehad-e šowravi afqânšenâsi-e šowravi dar arse-ye čehel sâl*, Moscow, 1959.
- H. Penzl, *A grammar of Pashto, a descriptive study of the dialect of Kandahar*, Washington, 1955.
- D.N. MacKenzie, "A Standard Pashto", *BSOAS* 22 (1959), pp. 231-235.
- H. Penzl, *A reader of Pashto*, 2 nd ed., Ann Arbor, 1965.
- M.G. Aslanov, *Afgansko-russkij slovar' (puštu)*, Moscow, 1966.

آسی

W. Miller, *Die Sprache der Osseten* -

ضمیمه

GiPh, op. cit.

W.F. Miller, *Osetinsko-russko-nemetskij slovar'*.

تکمله‌های

A.A. Frejman, Vol. I-III, Leningrad, 1927-1934.

V.I. Abaev, *Osetinskij jazyk i fol'klor*, I, Moscow-Leningrad, 1949.

A.M. Kasaev et coll., *Osetinsko-russkij slovar'*, Moscow, 1952.

به ضمیمه

V.I. Abaev, *Grammatičeskij očerk osetinskogo jazyka*.

V.I. Abaev, *Istoriko-étimologičeskij slovar' osetinskogo jazyka* I, Moscow-Leningrad, 1958. (II, Leningrad, 1973).

V.I. Abaev, *Grammatičeskij očerk osetinskogo jazyka*, Ordžonikidze, 1959.

ترجمه انگلیسی

S.P. Hill, *A grammatical sketch of ossetic*, Bloomington, 1964).

- E. Benveniste, *Etudes sur la langue ossète*, Paris, 1959.
- G.S. Axvlediani, *Grammatika osetinskogo jazyka*, I-II, Ordžonikidze, 1963-1969.
- V.I. Abaev, W. Belardi, N. Minissi, "Profilo grammaticale dell' osseto letterario moderno", *Ann. dell' Istituto Orient di Napoli, Sez. Linguistica* 6 (1965), pp. 49-68.
- N.K. Bagaev, *Sovremennyj osetinskij jazyk*, I-II, Ordžonikidze, 1965-1968.
- M.I. Isaev, *Digorskij dialekt osetinskogo jazyka*, Moscow, 1966.

کردی

- C.X. Bakaev, *Kurdsko-russkij slovar'* (14000 mots environ), Moscow, 1957. En appendice: C.X. Bakaev, *Kratkij očerk grammatiki kurdsogo jazyka*.
- K.K. Kurdoev, *Grammatika kurdsogo jazyka*, Moscow-Leningrad, 1957.
- I.O. Farizov, *Russko-Kurdsij slovar'* (30000 mots environ), Moscow, 1957.
- K.K. Kurdoev, *Kurdsko-russkij slovar'*, Moscow, 1960.
- D.N. MacKenzie, *Kurdish Dialect Studies*, I-II, Oxford, 1961-1962.
- I.I. Cukerman, *Očerki Kurdskoj Grammatiki*, Moscow, 1962.
- T. Wahby, C.J. Edmonds, *A Kurdish-English dictionary*, Oxford, 2 nd ed., 1970.
- K.R. Ėjubi, I.A. Smirnova, *Kurdsij dialekt Mukri*, Leningrad, 1968.
- D. Bedir Khan, R. Lescot, *Grammaire Kurde*, Paris, 1970.
- C.X. Bakaev, *Jazyk Kurdov SSSR, sravnitel'naja xarakteristika govorov*, Moscow, 1973.
- J. Blau, *Le Kurde de 'Amādiya et de Djabal Sindjār*, Paris, 1975.

لری و بختیاری

- O. Mann, K. Hadank, *Kurdisch-persische Forschungen, Abt. II, Die Mundarten der Lur-Stämme*, Berlin, 1910.
- V.A. Žukovskij, *Materialy dlja izučenija persidskix narečij*, III, *Narečie baxtitarov cexarleng i xefileng*, 1, Petrograd, 1922.

H. Izadpanâh, *Farhang-e Lori*, Tehran, 1343.

M. Lam'ê, *Farhang-e âmiâne-ye ašâyer-e Bovir-Ahmadi va Kohgiluyê*, Tehran, 1349.

J.M. Unvala, *Contribution to modern Persian dialectology, the Lurî and Dizfûlî dialects*, Calcutta, 1959.

بلوچی

I.I. Zarubin, "K izučeniju beludžskogo jazyka i fol'klora" *ZKV* t. V, Leningrad, 1930.

I.I. Zarubin, *Beldužskie skazki*, I, Leningrad, 1932, II, Moscow, 1949.

V.S. Soĳolova, *Očerk po fonetike iranskix jazykov*, I, Moscow-Leningrad 1953.

S.N. Sokolov, "Grammatičeskij očerk jazyka beludžej Sovietkogo Sojuza", *Trudy Instituta Jazykoznanija, AN. SSSR*, VI, Moscow, 1956.

V.A. Frolova, *Beludžskij jazyk*, Moscow, 1960.

J. Elfenbein, *A vocabulary of Marw Baluchi*, Naples, 1963.

J. Elfenbein, *The Baluchi language, a dialectology with texts*, London, 1966.

M.A.R. Barker, A. Kh. Mengal, *A course in Baluchi*, I-II, Montreal, 1968.

تاتی

V.F. Miller, *Tatskie etjudy*, I-II, Moscow, 1905-1907.

B.V. Miller, "Tatskie Teksty (materialy po govoram tatov sovetskogo Azerbajdžana)", *Iranskije Jazyki*, I, Moscow-Leningrad, 1945.

A.L. Grjunberg, "O meste tatskogo sredi iranskix jazykov", in: *VJA*, 1961, n° 1.

A.L. Grjunberg, *Jazyk severoazerbajdžanskix Tatov*, Leningrad, 1963.

تالشی

B.V. Miller, *Talyšskij jazyk*, Moscow, 1953.

گوشه‌های کرانه دریای خزر

- V.I. Zav'jalova, "Novye svendenija po fonetike iranskix jazykov Giljanskij i Mazanderanskij jazyki", in: *Trudy Instituta Jazykoznanija AN SSSR*, n°6, 1956.
- T.N. Paxalina, V.S. Sokolova, "Giljanskij jazyk", in: *Sovremenyj Iran*, Moscow, 1957.
- T.N. Paxalina, V.S. Sokolova, "Mazanderanskij jazyk", in: *Sovremenyj Iran*, *ibid.*
- M. Sotude, *Farhang-e gilaki*, Tehran, 1332 (1953).
- V.S. Rastorgueva et coll., *Giljanskij jazyk*, Moscow, 1971.
- سایر گوشه‌های ایران (گوشه‌های ایران مرکزی، آذربایجان ایران، فارس و غیره)
- V.A. Žukovskij, *Materialy dlja izučenjija persidskix narečij*, I, St.-Pétersbourg, 1888; II-III, Petrograd, 1922.
- O. Mann, K. Hadank, *Kurdisch-Persische Forschungen*, Abt. I-IV, Berlin, 1906-1932
- به ویژه
- Abt. I (1909), Abt. III, Bd. I (1926), Bd. III (1930), Bd. IV (1932).
- A. Christensen, *Contributions à la dialectologie iranienne*, I, II, Copenhagen, 1930-1935.
- G. Morgenstierne, "Notes on Sämnanî", *Norsk tidsskrift for sprogvidenskap*, Bd. XVIII, (1958), pp. 91-117, 163-170.
- A.A. Romaskevič, "Lar i ego dialekt", *Iranskije jazyki*, I, Moscow-Leningrad, 1945.
- A. Eqtedâri, *Farhang-e lârestâni*, Tehran, 1334 (1955).
- J. Sorušîân, *Farhang-e behdinân*, Tehran 1335 (1956).
- M. Sotude, *Farhang-e senunâni, sorxei, lâsgerdi, sangesari, šahmirzâdi*, Tehran, 1342 (1963).
- M. Mokri, *La légende de Bizân-u Manija.. en langue gouranie. Textes, notes linguistiques et glossaire*, Paris, 1966.

- D.N. MacKenzie, *The dialect of Awroman*, Copenhagen, 1966.
- E. Yarshater, *A grammar of southern Tati dialects (Median dialect, studies I)* La Haye-Paris, 1969.
- A. Christensen, *Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass F.C.A. Andréas*, Berlin, 1939;

تجدید چاپ

1971.

گوشه‌های پامیر

- I.I. Zarubin, "Orošorskie teksty i slovar'", in: *Trudy Pamirskoj ekspedicii*, 1928, VI, *Lingvistika*, Leningrad, 1930.
- W. Lenz, *Pamir-Dialekte, I Materialien zur Kenntnis der Schugni-Gruppe*, Göttingen, 1933.
- H. Sköld, *Materialien zu den iranischen Pamirsprachen*, Lund, 1936.
- S.I. Kimčickij, "Vaxanskije teksty", in: *Trudy Tadžikistanskoj bazy, AN. SSSR.*, 3, *Lingvistika*, Moscow-Leningrad, 1936.
- I.I. Zarubin, *Bartangskie i rušanskije teksty i slovar'*, Moscow-Leningrad, 1937.
- V.S. Sokolova, *Očerki po fonetike iranskix jazykov*, II, Moscow-Leningrad, 1953.
- G. Morgenstierne, *Indo-Iranian frontier languages*, vol. II, Oslo, 1938.
- D.L.R. Lorimer, *The Wakhi language*, vol. I-II, London, 1958.
- T.N. Paxalina, *Iškašimskij jazyk*, Moscow, 1959.
- V.S. Sokolova, *Rušanskije i xufskije teksty i slovar'*, Moscow-Leningrad, 1959.
- I.I. Zarubin, *Šugnanskije teksty i slovar'*, Moscow-Leningrad, 1960.
- T.N. Paxalina, *Sarykol'skij dialekt i ego otnošenje k drugim dialektam šugnano-rušanskoj jazykoj grupy*, Moscow, 1960.
- V.S. Sokolova, *Bartangskie teksty i slovar'*, Moscow-Leningrad, 1960.
- T.N. Paxalina, *Iškašimskij jazyk*, Moscow, 1960.

- D. Karamšoev, *Badžuvskij dialekt šugnanskogo jazyka*, Douchambe, 1963.
- M. Fajzov, *Jazyk rušancev Sovetskogo Pamira*, Douchambe, 1966.
- T.N. Paxalina, *Sarykol'skij jazyk*, Moscow, 1966.
- D.I. Édel'man, *Jazguljamskij Jazyk*, Moscow, 1966.
- V.S. Sokolova, *Genetičeskie otnošenija jazguljamckogo jazyka i šugnanckoj jazykovoju gruppy*, Leningrad, 1967.
- T.N. Paxalina, *Pamirskie jazyki*, Moscow, 1969.
- T.N. Paxalina, *Sarykol'sko russkij slovar'*, Moscow, 1971.
- D.I. Édel'man, *Jazguljamsko-russkij slovar'*, Moscow, 1971.
- N. Karamšoev, *Bartangskij jazyk (fonetika i morfologija)* 1973.
- G. Morgenstierne, *Etymological vocabulary of the Shughni group*, Wiesbaden, 1974.
- T.N. Paxalina, *Vaxanskij jazyk*, Moscow, 1975.

مُنْجِي

- I.I. Zarubin, "K karakteristike mundžanskogo jazyka", in: *IRAN I*, Leningrad, 1927.
- G. Morgenstierne, *Indo-Iranian frontier languages*, II, Oslo, 1938.
- A.L. Grjunberg, *Jazyki vostočnogo Gindukiša. Mundžanskij jazyk. Teksty, slovar"*, *grammatičeskij očerk*, Leningrad, 1972.
- V.S. Sokolova, *Genetičeskie otnošenija mundžanskogo jazyka i šugnano-jazguljamskij gruppy*, Leningrad, 1973.

يَغْنَابِي

- M.S. Andreev, E.M. Pešč'ereva, *Janobskie teksty* (accompagnés de: jagnoboško-russkogo slovarja établi par M.S. Andreev, V.A. Livšic et A.K. Pisarčik, Moscow-Leningrad, 1957.
- A.L. Xromov, *Jagnobskij jazyk*, Moscow, 1972.

پَراچی و اُرموری

- G. Morgenstierne, *Indo-Iranian frontier languages*, vol. 1, *Parachi and Ormuri*, Oslo, 1929.
- C.M. Kieffer, "Le multilinguisme des Ormurs de Baraki-Barak", *Studia Iranica* 1, (1972), pp. 115-126.

اختصارات منابع

<i>VDI</i>	<i>Vestnik Drevnej Istorii</i>
<i>VJA</i>	<i>Voprosy Jazykoznanija</i>
<i>IRAN</i>	<i>Izvestija Rossijskoj Akademii Nauk</i>
<i>ZKV</i>	<i>Zapiski Kollegii Vostokovedov</i>
<i>SV</i>	<i>Sovetskoe Vostokovedenie</i>
<i>BSOAS</i>	<i>Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London.</i>
<i>EI</i>	<i>Encyclopédie de l'Islam</i>
<i>GiPh</i>	<i>Grundriss der iranischen Philologie ("Grundriss")</i>
<i>JA</i>	<i>Journal Asiatique</i>
<i>SPAW</i>	<i>Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften. Philologisch-historische Klasse</i>
<i>ZDMG</i>	<i>Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.</i>

فارسی معرب	جمهوری آذربایجان تاتی	بلوچی	گُرمانجی	مکری (مهاباد)	اورامانی
فعل (سناک‌های حد)					
pors- tars- bar- dâr-	pürs- tärs- bâr- dâr-	purs- truss- bar- dâr-	pärs- tärs- bär-	pärs- tärs- be-	tärs bär-
اشیاء و پدیده‌های ع					
âb âbr bâd ruz	ou vâr ruz	âp gwât roç	av ə'wər ba r'ož	aw haur ba r'ož	âw hawr rûä, ru, ro
کلمات خوشابزر					
pedâr pesar mâdar bârâdar	piyâr mây birâr	pis mäs bräs	päs bæra	bærá	bärä, bärây
اجزاء بدن					
sar Jandân nâf čärm zânu pâ(y) čang dast čašm	sâr dându nof čär zani pây čäng däs čüm	sar dendänk nâfay zanük pâd dast čam	säri diran naväk čärm p'e čäng däst caw	sär dädä newäk čärm ažno pe čing dast čäv	sär dädän naw pâ, pāj däs cäm
اعداد					
do panj haft dah sad	də, di panj haf däh sad	du/ dō panč apt dä sad	dō penj hävt däh säd	du penj haut dä sad	duä düa pänj häft, hawt dä säđ
نام حیوانات					
asp boz gâv	äs biz g'o	asp buz gok	häsp bæzæn ga	asp bæzæn ga	äsp bæz, böz gäwä

* در کلمات مرکب (و نامهای خاص: گنوماتا، و غیره).

اوستایی	فارسی باستان	سکائی	فارسی میانه	سغدی	تاجیکی معاصر
pərəs- tərəs- bar- dār-	pr̥s- tars- bar- dār-	tars dār-	purs- tars- bar- dār-	'prs- βr- δ'r-	purs- tars- bar- dor-
āp- awra- vāta- raočaḥ-	āpi- raučaḥ-	āp abra rauka rauča	āβ abr vāδ rōz	"p w't rwč	ob abr bod rūz
pitar- puθra- mātar brātar-	pitar- puça- mātar- brātar-	pitā puθra mātā brātā	piðar pus(ar) māðar brāðar	ptr pθr m't βr't	padar pisar modar barodar
sarah- dantan- nāfa- čarəman- zānu- pād- zasta- cašman-	čarman- pāda- dasta- čašman-	sara dantā čarma pāda cang	sar dandān nāf čarm zānuγ pāy dast čašm	sr δnt'k, dnt' n't, n'β črmyh znwq, zn'wk' p'δ δst čšm	sar dandon nof čarm zonu po(y) čang dast čašm
dva- panča hapta dasa- sata-	d ^h va-	hapta dasa sata	dō panj haft dah saδ	δw, 'δw pnč 'βt δs δs' st	du panj haft dah sad
aspa- būza- gav-	asa- gau-	aspa gau	asp buz gāv	'sp (')βz- γ'w	asp buz gov

	اشکاشمی	بیزغلامی	روشانی
فعل (سناک‌های م)	پرس ترس بار	pis- tərs- var- (آوردن-دادن)	paus- vār- ðēr-
اشیاء و پدیده‌های	abr récbn	rəjon	ábr(i) bōð rūz
کلمات خویشاوند	vru(d)	poc vʳed	ped puc mōð vʳōð
اجزاء بدن	sar dond nof zəng pu(d) čəng dūst com	ðān(d) naf zən peð cəng ðūst čām	ðindōn nīf zūn pūð ðust cām
اعداد	db[w] pūndz, pūnz uvd da, dōs (sang.) sad, sað (sang.)	ðow penj uvd ðūs sad	ðau pindz wūvd ðūs
نام حیوانات	vbz γu	vaz γεω	vaz žow
			«پرسیدن، خواهش کردن» "demander, prier" «ترسیدن» "craindre" «بردن» "porter, emporter" «داشتن» "posséder, tenir"
			«آب» "eau" «آبر» "nuage" «باد» "vent" «روز، نور» "jour, lumière" «روزنه» "ouverture de lumière" «پنجره» "fenêtre"
			«پدر» "père" «پسر» "fils" «مادر» "mère" «برادر، خویشاوند» "frère, parent"
			«سر» "fete" «دندان» "dent" «ناف» "nombrii" «پوست» "peau" «زانو» "genou" «پا» "pied" «چنگ (دست)» "main, patte" «دست» "main, main" «چشم» "oeil"
			«دو» "deux" «پنج» "cinq" «هفت» "sept" «ده» "dix" «صد» "cent"
			«اسب، مادیان» "cheval, jument" «بز» "bouc, chèvre" «گاو» "vache, taureau"

✽ در کلمه calor-bolay «چهارپا»
✽ قس. ایرون casm «گره» («چشم»)

تالشی	گویش شاهرود (آذربایجان)	سمتانی	یغناپی	آسی گویش دیگوز	
pors- tars- ba-	da-fars- tars- bār-, vār- dār-	pārs- tārs- dār-	purs- var- dor-	fārs- tārs- dar-	I
ov av(a) vo rūž	āv bād ruz	öw,ə vā rui	op wot rúča	arv (< *avr) wad rudzəng ایرون	(r
pə, pəa mo, moa bo, boa	pe, piar (حالت غیرفاعلی) mā, mār ("") bārā, bārār (obl.)	pia, piār pīr mē, mār bāre, bārār (obl.)	pula virót	fidā furt madā ārvadā (< *vrada)	1
sa dandon nofa zəno po čəŋg das čaš	sar dast	sar dāndún zəna dast	sar dindak nófa zonk, zunk póda dast	sār dāndag naffā carm zonug fad cong cāstā**	c: z: b i
də penj haft da sa	də panj	do panj - - se	du panč aft das sat, sad	duwā fondz avd dās sādā	1 p 1
asp bəz go	gou	asb boza, buz gā	asp vuz, wuz, wəz yoŋ	āfsā yoŋ	wt :

جدول ۲

صیغگان مضارع اخباری (ایرانی باستان bar-«بردن»)					
	اوستایی	فارسی باستان	تاجیکی معاصر	فارسی معاصر	
اول شخص دوم شخص سوم شخص مفرد	bar-ā-mi	*bar-ā-miy ¹	(me-)bar-am	(mi-)bar-am	
	bar-a-hi		(me-)bar-i	(mi-)bar-i	
	bar-a-ti	*bar-a-tiy	(me-)bar-ad	(mi-)bar-ad	
اول شخص دوم شخص سوم شخص جمع	bar-ā-mahi	*bar-ā-mahiy	(me-)bar-em	(mi-)bar-im	
	*bar-a-θa		(me-)bar-ed	(mi-)bar-id	
	bar-ə-nti	bar-a-ntiy	(me-)bar-and	(mi-)bar-and	

۱. صورتی‌هایی که با ستاره مشخص شده‌اند در متون باستانی نیامده‌اند، اما به قیاس با صورت‌های متناظر آنها در سایر افعال بازسازی شده‌اند.

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار مترجم متن فارسی
۷	اختصارات
۹	شرح حال مؤلف، از ژویس بلو
۱۱	مقدمه ژبلیر لازار
۱۵	مقدمه مترجم فرانسوی، ژویس بلو
۱۹	مقدمه مؤلف، ای. م. آرانسکی
۴۳-۲۵	فصل اول. اطلاعاتی درباره خانواده زبانه‌های ایرانی
۲۶	خویشاوندی تباری زبانه‌های ایرانی
۳۲	درباره اصطلاح «زبانه‌های ایرانی»
۳۴	زبانه‌های ایرانی و جای آنها در زبان هندواروپائی
۳۵	زبانه‌های آریائی (هندوایرانی)
	جدائی زبانه‌های ایرانی به صورت یک گروه مستقل آریائی و
۳۹	روابط آنها با زبان هندوآریائی
۴۲	دوره‌های زبانه‌های ایرانی
۶۷-۴۵	فصل دوم. زبانه‌های ایرانی باستان
۴۷	شرایط تاریخی پیدایش دگرگونی در ایرانی مشترک
۴۸	ضوابط طبقه‌بندی زبانه‌های ایرانی باستان

- ۴۹..... آثار زبانهای ایرانی باستان
- ۵۲..... نظام آوایی و ساخت دستوری زبانهای ایرانی باستان
- ۶۱..... نمونه یک متن اوستائی
- ۶۴..... نمونه یک متن فارسی باستان
- ۱۰۱-۶۹..... فصل سوم. زبانهای ایرانی میانه
- ۷۶..... فارسی میانه
- ۷۸..... نمونه یک متن فارسی میانه
- ۸۲..... زبان پارتی (پهلوی اشکانی)
- ۸۳..... نمونه یک متن پارتی
- ۸۵..... سغدی
- ۸۸..... نمونه یک متن سغدی
- ۹۰..... خوارزمی
- ۹۲..... نمونه یک متن خوارزمی
- ۹۳..... سکائی
- ۹۶..... نمونه یک متن سکائی (گوبش تُمُشُق)
- ۹۷..... زبان بلخی
- ۱۰۰..... نمونه ای از یک متن بلخی
- ۱۶۰-۱۰۳..... فصل چهارم. زبانهای ایرانی نو
- ۱۰۳..... فارسی نو یا فارسی دری
- نمونه ای از یک متن فارسی دری و مقایسه با
- ۱۰۷..... فارسی معاصر و تاجیکی معاصر
- ۱۰۸..... فارسی معاصر
- ۱۰۹..... نمونه یک متن به فارسی معاصر
- ۱۱۰..... تاجیکی معاصر
- ۱۱۴..... نمونه یک متن تاجیکی
- ۱۱۴..... گویشهای تاجیکی (یا تاجیکی-فارسی افغانستان)

۱۱۷	زبان افغانی (پشتو)
۱۲۰	نمونه یک متن پشتو
۱۲۱	آسی
۱۲۵	نمونه یک متن آسی
۱۲۷	کردی
۱۳۰	نمونه یک متن کردی (کرمانجی)
۱۳۱	گوشه‌های لری و بختیاری
۱۳۱	نمونه یک متن به گویش بختیاری
۱۳۲	بلوچی
۱۳۵	نمونه یک متن بلوچی
۱۳۷	تاتی
۱۳۷	نمونه یک متن تاتی
۱۳۹	تالشی
۱۴۰	نمونه یک متن تالشی
۱۴۱	گوشه‌های سواحل جنوبی دریای خزر
۱۴۳	نمونه یک متن گیلکی
۱۴۴	سایر گوشه‌های ایرانی
۱۴۸	نمونه یک متن به گویش سمنانی
۱۴۹	گوشه‌های پامیری
۱۵۱	نمونه یک متن روشانی
۱۵۲	مُنْجِی یا مُنْجانی
۱۵۲	نمونه یک متن یدغا
۱۵۳	یغناپی
۱۵۴	نمونه یک متن یغناپی
۱۵۶	پَراچی
۱۵۶	نمونه یک متن پراچی
۱۵۸	أرموری

- ۱۵۸..... نمونه یک متن اُرموری
- ۱۵۹..... کُمزاری
- ۱۵۹..... نمونه یک متن کُمزاری

فصل پنجم. کلیاتی راجع به طبقه‌بندی تاریخی و

- ۱۸۱-۱۶۱..... گویش‌شناختی زبانهای ایرانی
- ۱۶۲..... زبانهای ایرانی غربی
- ۱۶۳..... زبانهای ایرانی جنوب غربی
- ۱۶۳..... زبانهای ایرانی شمال غربی
- ۱۶۴..... زبانهای ایرانی شرقی
- ۱۶۴..... زبانهای ایرانی شمال شرقی
- ۱۶۵..... زبانهای ایرانی جنوب شرقی
- ۱۶۵..... بعضی تفاوت‌های ممیز میان زبانهای ایرانی غربی و شرقی
- ۱۷۲..... جنبه‌هایی از روابط گویشی میان زبانهای ایرانی غربی
- ۱۷۷..... جنبه‌هایی از روابط گویشی میان زبانهای ایرانی شرقی
- ۱۹۸-۱۸۳..... کتابنامهٔ اساسی
- ۱۹۹..... اختصارات منابع

فهرست انتشارات سخن

- **نخبگان سیاسی ایران (۴ مجلد)**
کتاب برگزیده سال ۱۳۷۳
از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی
تألیف زهرا شجیعی
- **آشنایی با نقد ادبی**
تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **پیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد**
درباره زندگی، آثار و اندیشه نظامی
نوشته دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **از کوچه رندان**
درباره زندگی و اندیشه حافظ
نوشته دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **روزگاران ایران**
گذشته باستانی ایران
تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **دنباله روزگاران ایران**
از حمله عرب تا پایان عصر تیموریان
تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **روزگاران دیگر**
از صفویه تا عصر حاضر
تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **نقش برآب**
مجموعه مقالات
تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب
- **دیوان امیری فیروزکوهی (۲ مجلد)**
به کوشش امیربانوی امیری فیروزکوهی
(مُصفا)
- **شاهنامه فردوسی (۳ مجلد)**
تصحیح ژول مل
مقدمه از دکتر محمّدامین ریاحی

- **رهنمون**
سخنان بزرگان، مشاهیر و نوابغ جهان
به کوشش غلامحسین ذوالفقاری
- **المنهج**
نثر و شعر عربی
انتخاب و شرح از دکتر جعفر شعار، دکتر
عبدالحسین فرزاد
- **فرهنگ و تاریخ**
مجموعه مقالات
تألیف دکتر غلامحسین یوسفی
- **یادداشتها**
مجموعه مقالات
تألیف دکتر غلامحسین یوسفی
- **فرهنگ ایران زمین (۱۱ مجلد)**
مجموعه مقالات ایران‌شناسی
صاحب امتیاز ایرج افشار
- **یک دریچه آزادی**
مجموعه اشعار سیمین بهبهانی
- **دیوان حافظ**
تصحیح و مقدمه از دکتر سیدمحمدرضا
جلالی نائینی، دکتر نورانی وصال
- **اصطلاحات دیوانی**
دوره غزنوی و سلجوقی
تألیف دکتر حسن انوری
- **روان‌شناسی و دین**
تألیف یونگ
ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- **روان‌شناسی بازرگانی**
تألیف پی‌یر فوله
ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- **روان‌شناسی پزشکی**
تألیف پی‌یر - ب - شنایدر
ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- **تفاوت‌های فردی**
تألیف موریس دوبس و هانری
پیرون
ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- **مصاحبه روانی**
تألیف شارل ناهوم
ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- **روان‌شناسی تربیتی**
تألیف دکتر محمد پارسا
- **روان‌شناسی یادگیری**
تألیف دکتر محمد پارسا
- **بنیادهای روان‌شناسی**
تألیف دکتر محمد پارسا
- **روان‌شناسی انگیزش و هیجان**
تألیف دکتر محمد پارسا
- **درس زندگی**
تألیف دکتر ماکسول مالتز
ترجمه مهدی قراچه‌داغی
- **سلامتی، شادابی، زیبایی در ۳۶۵ درس**
تألیف دکتر دان پاول
ترجمه شهره قراچه‌داغی

- رژیم روانی
- تألیف دکتر لئونارد پیرسون، دکتر لیلیان دانگوت
- ترجمه دکتر محمدحسین سروری
- عقاب کلات
- خاطرات طبیب مخصوص نادر
- گردآوری بهرام افراسیابی
- قلعه پری
- از کریمخان تالپعلیخان
- تألیف بهرام افراسیابی
- شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک
- تألیف بهرام افراسیابی
- تاریخ جامع بهائیت
- تألیف بهرام افراسیابی
- اطلاعات عمومی سخن
- در قطع وزیری
- تألیف مهندس مهدی یداللهی
- اطلاعات عمومی سخن
- در قطع جیبی
- تألیف سعید درودی
- تبردار
- سردار دلیر خراسان
- تألیف بهرام افراسیابی
- تندیس سکندر
- تألیف بهرام افراسیابی
- شماره های شهر اترار
- تألیف بهرام افراسیابی
- ثمر تلخ سمرقند
- تألیف بهرام افراسیابی

- قتل در کرانه نیل
- نوشته آگاتا کریستی
- ترجمه بهرام افراسیابی
- سیزده نفر سر میز شام
- نوشته آگاتا کریستی
- ترجمه بهرام افراسیابی
- سیانوژن نورانی
- نوشته آگاتا کریستی
- ترجمه بهرام افراسیابی
- و آنگاه دیگر - هیچ...
- نوشته آگاتا کریستی
- ترجمه بهرام افراسیابی
- راز حبابها
- نوشته آگاتا کریستی
- ترجمه بهرام افراسیابی
- عشق، جدایی و دیگر هیچ
- نوشته ژرژ سیمون
- ترجمه بهرام افراسیابی
- پدر
- نوشته دانیل استیل
- ترجمه سعید درودی
- طلوع عشق
- نوشته دانیل استیل
- ترجمه سعید درودی
- بازگشت به زندگی
- نوشته دانیل استیل
- ترجمه علی حسین قاسمی

- **هوسهای امپراتور**
- نوشته هنریک سینکوویچ
- ترجمه بهرام افراسیابی
- **ارتش سری**
- تألیف بهرام افراسیابی
- **راه‌نمای تشخیصی و آماری اختلالاتهای روانی DSMIV (۲مجلد)**
- تألیف انجمن روان‌پزشکی آمریکا
- ترجمه محمدرضا نیکخو، هامایاک
- آوادیس یانس، سیامک نقشبندی، مالک میرهاشمی و محی‌الدین غفرانی
- **تشخیص بین‌المللی بیماریها (ICD - 10)**
- تألیف سازمان جهانی بهداشت
- ترجمه محمدرضا نیکخو و همکاران
- **خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی**
- تألیف بهرام افراسیابی
- **تاریخ ادبیات عرب**
- تألیف دکتر عبدالحسین فرزاد
- **جوامع‌الحکایات**
- تاریخ ایران و اسلام
- انتخاب و توضیح از دکتر جعفر شعار
- **از فن نگارش تا هنر نویسندگی**
- تألیف دکتر حسن احمدی گیوی
- **مختارنامه**
- مجموعه رباعیات شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
- تصحیح و مقدمه از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- **تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا**
- تألیف رینولد. ا. نیکلسون
- ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- **فرهنگ لغات عامیانه و معاصر**
- لغات و ترکیبات عامیانه در آثار نویسندگان معاصر
- تألیف دکتر منصور ثروت، دکتر رضا انزایی‌نژاد
- **آئین ویرایش**
- تألیف احمد سمیعی گیلانی
- **عناصر داستان**
- تألیف جمال میرصادقی
- **خلیفه تاجدار**
- تألیف بهرام افراسیابی
- **هزار و یک شب**
- گردآوری و ویرایش بهرام افراسیابی
- **گزیده مخزن الاسرار نظامی گنجوی**
- انتخاب و توضیح از دکتر کامل احمدنژاد
- **چهل سالگی و بعد از آن**
- ترجمه و تألیف ژیلانینوایی
- **شرح حال برگزیدگان سیاسی ایران در عصر مشروطیت (۳مجلد)**
- تألیف زهرا شجعی
- **نقش نمایندگان در مجالس قانونگذاری (۳مجلد)**
- تألیف زهرا شجعی
- **روشهای عملی برای درمان افسردگی**
- ترجمه و تألیف ژیلانینوایی
- **مقدمه‌ای بر روان‌پزشکی**
- تألیف محمدرضا نیکخو، هامایاک آوادیس یانس

در مجموعه «از میراث ادب فارسی»



- در آرزوی خوبی و زیبایی
گزیده بوستان سعدی
- انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- دامنی از گل
گزیده گلستان سعدی
- انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- ره آورد سفر
گزیده سفرنامه ناصر خسرو
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد دبیر سیاقی
- نامه نامور
گزیده شاهنامه فردوسی
- انتخاب و توضیح از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
- مجموعه رنگین گل
گزیده اشعار صائب تبریزی
- انتخاب و توضیح از محمد قهرمان
- مفلس کیمیا فروش
گزیده اشعار انوری
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
- درس زندگی
گزیده قابوس نامه
- انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- آنسوی حرف و صوت
گزیده اسرار التوحید
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
- تصویرها و شادیهها
گزیده اشعار منوچهری دامغانی
- انتخاب و توضیح از دکتر سید محمد دبیر سیاقی
- سخن گستر سیستان
گزیده اشعار فرخی سیستانی
- انتخاب و توضیح از دکتر سید محمد دبیر سیاقی
- شاعر صبح
گزیده اشعار خاقانی شروانی
- انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاءالدین سجادی
- خمی از شراب ربانی
گزیده مقالات شمس
- انتخاب و توضیح از دکتر محمدعلی مؤحد
- بگشای راز عشق
گزیده کشف الاسرار میبدی
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد امین ریاحی
- گنجور پنج گنج
گزیده اشعار نظامی
- انتخاب و توضیح از عبدالمحمد آیتی
- گلشن عشق
گزیده شرح گلشن راز لاهیجی
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد رضا برزگر خالقی، عفت کرباسی
- در معرفت شعر
گزیده المعجم فی معایر اشعار العجم
- انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیاء

- کلید سعادت
- گزیده اخلاق ناصری
- اسطرلاب حق
- گزیده فیہ مافیہ
- انتخاب و توضیح از دکتر صمد موحد
- نغمه گر حدیقه عرفان
- گزیده اشعار سنائی
- انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاء الدین
- سجادی، دکتر جعفر شعار
- رای و برهمن
- گزیده کلیه و دمنه
- انتخاب و توضیح از دکتر فتح الله مجتبایی
- صدای سخن عشق
- گزیده غزلیات حافظ
- انتخاب و توضیح از دکتر حسن انوری
- نظام نامه سیاست
- گزیده سیاست نامه
- انتخاب و توضیح از دکتر مهدی محقق
- از جام شیخ جام
- گزیده آثار شیخ جام
- انتخاب و توضیح از دکتر علی فاضل
- کهن ترین نشر تاریخی
- گزیده تاریخ بلعمی
- انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاء الدین سجادی
- زندانی نای
- گزیده اشعار مسعود سعد سلمان
- انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا
- برگ خزان دیده
- گزیده اشعار سیف فرغانی
- انتخاب و توضیح از دکتر ذبیح الله صفا،
- دکتر سید محمد ترابی
- انتخاب و توضیح از دکتر محمد علی موحد
- درویش گنج بخش
- گزیده کشف المحجوب هجویری
- انتخاب و توضیح از دکتر محمود عابدی
- در باغ روشنایی
- گزیده حدیقه سنایی
- انتخاب و توضیح از دکتر احمد مهدوی دامغانی
- عقل سرخ
- گزیده آثار سهروردی
- انتخاب و توضیح از دکتر تقی پور نامداریان
- چهار گفتار
- گزیده چهارمقاله
- انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا
- بدخشی نگین
- گزیده اشعار ناصر خسرو
- انتخاب و توضیح از دکتر مهدی محقق
- از نی نامه
- گزیده مثنوی معنوی
- انتخاب و توضیح از دکتر عبدالحسین
- زرین کوب، دکتر قمر آریان
- پدر شعر فارسی
- گزیده اشعار رودکی
- انتخاب و توضیح از دکتر علی اصغر دادبه
- نفرین و آفرین تاریخ
- گزیده جهانگشای جوینی
- انتخاب و توضیح از دکتر رضا انزابی نژاد
- گزارشگر حقیقت
- گزیده تاریخ بیهقی
- انتخاب و توضیح از دکتر عباس زریاب
- خوبی، دکتر محمد ترابی

